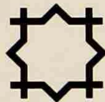
کتابخانه، موزه و مرکز اسناد
مجلس شورای اسلامی

مناجات الهیات
حضرت امیر علیه السّلام
و
ما نزل من القرآن
فی علی علیه السّلام

به روایت
ابوعبیدالله محمد بن عمران مرزبانی
به کوشش علی اوجبی

هر چه شناخت و جهان‌بینی مناجات‌کننده عمیق‌تر باشد، مناجات وی پرشورتر، زیباتر، عاشقانه‌تر و خالصانه‌تر خواهد بود. زین روست که مناجات‌های مرویّ از معصومان (ع) - که خود علل غایی آفرینش و واسطهٔ میان خلق و خالق و برترین تجلّیات انوار ربوبی‌اند - در زمرهٔ عمیق‌ترین معارف و زیباترین و پرشورترین مناجاتها به شمار می‌آیند. مناجاتهایی‌که حقیقتی برتر از کلام مخلوق و فروتر از سخن خالقند.
مناجات الهیات حضرت امیر (ع) یکی از این مناجاتهاست.



۶۵۰۰ ریال





سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اوّل، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق

مناجات الهیات حضرت امیر و ما نزل من القرآن فی علیّ / به روایت ابوعبیدالله محمّدبن عمران مرزبانی؛ به کوشش علی اوجبی.- تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۸.

پنجاه و هفت ، ۸۳ ص.

ISBN: 964 - 422 - 164 - 8

واژه‌نامه

کتابنامه: ص [۸۱] - ۸۳

مندرجات: مناجات الهی. ص [۱۷] - ۳۶.

ترجمه کهن مناجات الهیات. ص [۳۸] - ۵۰

ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام. ص [۳۸] - ۵۰

۱. مناجات ۲. علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اوّل، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - فضایل. الف. مرزبانی. محمّدبن عمران، ۲۹۷ - ۳۸۴؟ ق. ما نزل من القرآن فی علی. ب. اوجبی، علی، ۱۳۴۳ - ، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: ما نزل من القرآن فی علی

BP ۳۹ / ۵ / ۹م ۲۹۷/۹۵۱۵

۱۳۷۸

مناجات الهيات حضرت امیر عليه‌السلام

و

ما نزل من القران فی علیّ عليه‌السلام

مناجات الهیات حضرت امیر علیه‌السلام

و

ما نزل من القران فی علیّ علیه‌السلام

به روایت

ابوعبیدالله محمّدبن عمران مرزبانی

به کوشش: علی اوجبی

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

تهران ۱۳۷۸



سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

مناجات الهیات حضرت امیر علیه‌السلام
و
ما نزل من القران فی علیّ علیه‌السلام

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
به روایت: ابوعبیدالله محمّدبن عمران مرزبانی
به‌کوشش: علی اوجبی
چاپ اوّل: زمستان ۱۳۷۸
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

چاپخانه و انتشارات
کیلومتر ۴ جاده مخصوص کرج • تهران ۱۳۹۷۸ • تلفن: ۵-۴۵۱۳۰۰۲ • انتشارات: ۴۵۲۵۴۹۵ • نمابر: ۴۵۱۴۴۲۵
توزیع
خیابان فردوسی • خیابان کوشک • شماره ۹۱ • تلفن: ۶۷۱۳۲۶۱
فروشگاه‌ها
فروشگاه شماره یک: خیابان امام خمینی • نبش خیابان شهید میردامادی (استخر) • تلفن: ۶۷۰۱۴۵۹
فروشگاه شماره دو: نشر زلال • خیابان انقلاب • خیابان ۱۶ آذر • تلفن: ۶۴۱۹۷۷۸
فروشگاه شماره سه: خیابان فردوسی • خیابان کوشک • شماره ۹۱ • تلفن: ۶۷۱۳۲۶۱
شابک ۸-۱۶۴-۴۲۲-۹۶۴
ISBN - 964 - 422 - 164 - 8

معارف اسلامی

تقدیم به:

همۀ هستی

و

هستی همه

حضرت علیّ علیه‌السلام

فهرست مطالب

پیش درآمد

از دیر باز، کتابخانه‌ها به عنوان پایگاه اطلاعاتی، علمی و فرهنگی، از مهمترین عوامل ترقّی مادّی و معنوی جوامع و شاخصهٔ توسعه یافتگی به شمار می‌آمده‌اند. در این میان گنجینه‌های نسخه‌های خطّی از اهمیتی دو چندان برخوردار بوده و ملتها به وجود چنین ذخائر معنوی مباهات می‌کرده‌اند.

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، با داشتن بیش از بیست و دو هزار جلد نسخهٔ خطّی یکی از ارزشمندترین کتابخانه‌های موجود دنیا است. این کتابخانه در طول حیات خویش، در کنار نگهداری و تهیه نسخ خطّی، تلاشهایی نیز در زمینهٔ تصحیح و احیای آنها داشته است. امّا این بار مفتخریم به اطّلاع دانشمندان و پژوهندگان برسانیم که با تأسیس مرکز پژوهش و آموزش کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، سعی بر آن داریم تا احیا و نشر نسخ خطی را شتاب و غنای بیشتری بخشیم و با تصحیح انتقادی و نشر متون بر جای مانده از پیشینیان، بنیادهای رشد و تعالی فرهنگی جامعهٔ خویش را مستحکم، و نسل جوان را با فرهنگ و تمدّن والای ایران و اسلام، بیش از پیش آشنا سازیم.

اثر حاضر، حاوی دو رسالهٔ *مناجات الهیات* حضرت امیر(ع) و *مانزل من القرآن فی علیّ*(ع) نگاشتهٔ *ابوعبید الله محمّد بن عمران مرزبانی* - یکی از دستنوشتهای منحصر و ارزشمند کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی که توسّط خطّاط شهیر قرن هفتم هجری، جمال الدین یاقوت مستعصمی کتابت شده - است که به کوشش اندیشور گرامی جناب آقای *علی اوجبی* تصحیح شده، و اینک به پیشگاه شما خوانندهٔ اندیشمند عرضه می‌شود.

سیّد محمّدعلی احمدی‌ابهری
رئیس کتابخانه، موزه و مرکز اسناد
مجلس شورای اسلامی

مقدمة

تحتلّ المكتبات باعتبارها مراكز معلوماتية و علمية و ثقافية، مكـانة مـرموقة فـي عملية النهوض المادّي والمعنوي بالمجتمعات، و تعدّ بحقّ من أهمّ أسباب التنمية في كلّ مجتمع، و في هذا الإطار تحظى المخطوطات بأهمية بالغة؛ إذ إنّها رصيد ثقافي لكلّ أمّة في طريقها لتسنّم ذرى المجد و العظمة حيث تتباهى الشعوب بمثل هذا التراث دوماً.

تعدّ مكتبة مجلس الشورى الإسلامي من أكبر المكتبات في العالم بما تحويه من كنوز تراثية تتجاوز اثنين و عشرين ألف مخطوطة لم تنحصر نشاطات المكتبة منذ إنشائها و حتّى اليوم على توفير المخطوطات و الإحتفاظ بها فحسب، بل تعدتها إلى مـحاولات لتحقيق هذه المخطوطات و إبرازها في ثوب قشيب إلى القرّاء الكرام.

و يسعدنا اليوم أن نعلن للعلماء والباحثين عن تأسيس مركز الدراسات والتـدريب في مكتبة مجلس الشورى الإسلامي التي نحاول من خلالها نشر أكبر عدد ممكن من هذه المخطوطات في أقرب فرصة متاحة، حتّى يتسنّى لنا إرساء أسس متينة للنهوض الثقافي بمجتمعنا و أن نتمكّن من خلالها تعريف شباب البلاد بثقافته الإسلامية و الإيـرانـية و حضارته العريقة.

أيّها القارئ الكريم! إنّ هذا الكتاب الذي نضعه بين يديک يشمل رسالتى مـناجات الإلهيات لعليّ عليه السلام و ما نزل من القرآن في عـليّ عليه السلام لمؤلّفه أبو عبيد اللّه محمّد بن عمران المرزبانى؛ و قدقام بتحقيقه الأستاذ الفاضل علي اوجبي؛ و هو خطوة أخرى في تأصيل تراثنا الثقافي القديم و إبرازه إلى القرّاء الكرام.

السيّدمحمّدعلي أحمدي‌أبهري

رئيس مكتبـة و متحف و مركـز الوثائـق

لمجلس الشورى الإسلامي

پیشگفتار

به نام خدایی که یکتاستی
ز دید دل پاک پیداستی

سخن گفتن از اقیانوس بی‌کرانهٔ معارف و کمالاتِ حقیقت جاودانهٔ تاریخ، حضرت علیّ علیه‌السلام؛ و ترسیم و تبیین ابعاد وجودیِ چنین شخصیت بی‌نظیری تنها از عهدهٔ خالق هستی و ذوات مقدّس معصومان برمی‌آید و بس. با این حال، عشق و علاقهٔ به اهل‌بیت علیهم‌السلام که آمیختهٔ با جان و دل شیعیان است، هماره آنان را بر آن داشته تا به میزان شناخت ناچیز خویش و تا آنجاکه قالب تنگ واژه‌ها و عبارات اجازه می‌دهد، کام خود و دلدادگان حریم دوست را با شیرینی یاد حضرتش بیامیزند؛ و دیدگان شیفتگان‌اش را با ترسیم زیباییهای سحرانگیز معنوی‌اش مفتون سازند؛ و گوشهای دلباختگان‌اش را با ترنّم سخنان نغز و دلکش‌اش بنوازند که:

کلامُ علیٍّ کلامٌ علیٌّ   و ما قاله المرتضی مرتضی

و مشام جان مشتاقان‌اش را با عطر کمالاتش سرمست سازند.

نگارنده نیز سالها در پی آن بود تا متن ارزشمندی را در این زمینه ارائه دهد تا بدین ترتیب در زمرهٔ خادمان علمی حضرتش قرارگیرد. سرانجام توفیق، رفیق شد و در اواخر سال گذشته ترجمهٔ کتاب گرانسنگ کشف *الیقین* علّامه حلّی آماده گشت؛ و اینک بسیار خرسندم که بار دیگر عنایات باری و توجّهات خاصّ حضرت امیر، شامل حال این کمینه گردید و توانستم یکی از مناجاتهای بسیار ارزشمند حضرت را که سالها در زوایای کتابخانه‌های نسخ خطّی بود، به همراه رسالهٔ منحصر به فرد *ما نزل من القرآن فی علیّ* علیه‌السلام به روایت ابوعبید اللّه محمّد بن عمران مرزبانی و به خطّ یاقوت مستعصمی را احیا کرده و در اختیار مشتاقان حضرتش قرار دهم.

به فعلیت رسیدن این مجموعه مرهون تلاشهای عزیزانی چند است که یکایکشان را سپاس می‌گویم و از حضرت باری توفیقشان را خواهانم:

ـ استاد عبدالحسین حائری که دستنوشت منحصر رسالهٔ *ما نزل من القرآن فی علیّ* علیه‌السلام را معرفی فرمودند.

ـ آقای نصیری امینی که تصویر دو نسخهٔ *مناجات الهیات* را در اختیارم قرار دادند.

ـ ریاست اندیشورکتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی حضرت حجّةالاسلام سیّد محمّد علی احمدی ابهری و مدیر محترم مرکز پژوهش و آموزش حجّةالاسلام محمّد ابراهیم شمس که با چاپ این اثر موافقت فرمودند.

ـ دو دوست فاضل: آقایان سیّد مهدی جهرمی و محمود نظری که کریمانه بازخوانی متن را بر عهده گرفتند و در اصلاح کاستیها کوشیدند.

ـ همکاران پرتلاش واحد فیلموتیک بویژه آقای پالیزدار.

ـ و آقای محمود خانی و سرکار خانم اخوان‌فرد که زحمت حروفچینی و صفحه‌آرایی آن را برعهده داشتند.

۱۳ رجب ۱۴۲۰

۱ مهر ۱۳۷۸

علی اوجبی

مقدّمهٔ مصحّح

همان‌گونه که یاد شد، این مجموعه شامل دو رساله می‌باشد؛ زین رو مقدّمهٔ ما نیز از دو بخش اساسی تشکیل یافته است:

۱. مناجات الهیات

وجه تسمیه

«مناجات الهیات» نامی است که کاتب نکته‌سنج و ادیب فرهیخته، خواجه عبدالحقّ سبزواری با اندکی تسامح برگزیده است. گویا مناسبت این نامگذاری، تکرار واژهٔ «الهی» در فرازهای این مناجات است. امّا در دستنوشت کهن و نیز در *بحارالأنوار* و *مصباح کفعمی* از آن با عنوان «مناجات امیرالمؤمنین» یاد شده است. استاد سیّد محمّد مشکوة، پیرامون نام این مناجات بتفصیل بحث کرده، چنین نوشته‌اند:

«نامی است که کاتب نسخهٔ اوّل، خود روی این مناجات گذاشته و در نسخهٔ دوم که کهن‌تر است، نام آن «مناجات امیرالمؤمنین» است؛ همچنان که کفعمی و مجلسی هر دو به همین نام آن را آورده‌اند. «المناجاة الإلهیات» به عربی فصیح هم شباهتی

ندارد؛ چه «مناجاة» مفرد و «الهیات» جمع است؛ و نیز الهیات جمع الهیه مانند طهرانیات و طهرانیه. به معنی مناجاتهای منسوب به اله به معنی خالق یا مطلق معبود هم مناسبت ندارد مگر اینکه بگوییم یاء آن مشدّد نیست و الهیات جمع الهی است؛ و الهی گرچه مرکّب از دو کلمهٔ مضاف «اله» و مضاف‌الیه «ی» ـ یاء متکلّم ـ است، و مضاف و مضاف‌الیه در حکم یک کلمه هستند، بویژه وقتی که مضاف‌الیه یاء متکلّم باشد. از این رو ممکن است «الهی» را یک کلمه پنداشته و آن را به الف و تاء جمع بسته‌اند؛ و اگر چنین باشد، یاء آن مشدّد نخواهد بود، و کلمهٔ مناجات مصدر است و مصدر جمع بسته نمی‌شود، مانند: ﴿عَلَىٰ سَمْعِهِمْ و عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ﴾ و اسم جنس است که بر قلیل و کثیر اطلاق می‌شود و به اعتبار اینکه هر فقرهٔ این مناجات که به کلمهٔ «الهی» آغاز می‌شود یک مناجات است؛ بنابر این «المناجاة الإلهیات» یعنی «المناجاة ذو الإلهیات» یا «المناجاة التی هی الالهیات.»

ولی بهتر این است که بگوییم در مرکّبات اضافی مانند «عبد شمس» برخلاف مرکّبات مزجی مانند «بعلبک» هنگام نسبت یک جزء آن را حذف می‌کنند و مثلاً در نسبت به «عبد شمس» عبدی و شمسی می‌گویند؛ اینجا هم در نسبت به «الهی» که مرکّب اضافی است، جزء دوم را حذف کرده‌اند و به جای آن یاء مشدّد نسبت آورده‌اند؛ و بنابر این الهیات با یاء مشدّد درست است و مناجات الهیّات یعنی مناجات منسوب به الهی.

باز هم ایراد به اینکه مناجات مفرد و صفت جمع است، باقی می‌ماند و پاسخ همان است که قبلاً گفتیم. اللهمّ مگر اینکه هرگاه منسوبٌ الیه جمع باشد، منسوب را جمع بسته باشند؛ یعنی مناجات منسوب به الهی‌ها که فعلاً نظیری برای آن به نظر نمی‌رسد.»[1]

امّا از دید نگارنده، همان گونه که در میان علما مشهور است، در وجه تسمیه کوچکترین مناسبت کافی است و نیاز به تحلیلهای علمی و مطابقت با قواعد بیانی و عقلانی نیست. بنابر این گرچه استعمال مناجات الهیات بر قواعد صرف و نحو عربی منطبق نبوده و به عنوان حالت جمعی لفظ «الهی» به کار نمی‌رود، امّا با

---

۱. *لمعة النور والضیاء*، ص ۱۸۰.

تسامح می‌توان آن را به کار برد؛ و یا لااقل به دلیل اشتمال این مناجات بر مضامین مربوط به الهیات آن را مناجات الهیات نامید.

اهمیّت و ارزش

مناجات یعنی ارتباط آفریده با آفریننده و صورت با صورتگر، اتّصال عالم ناسوت با لاهوت، صعود از حضیض مادّیت بر بلندای معنویت، سخن گفتنِ عاشق با معشوق - عاشقی که سراپا نیاز است و خواهش و عجز و نداری، در برابر معشوقی که مالامال ناز است و کمال و زیبایی - حضور در محفل یار، مستی و بی‌خودی و رهایی از اَنانیت، فنا و بقا، هیچ شدن و همه چیز شدن، خود ندیدن و او دیدن:

من به سرچشمهٔ خورشید نه خود بردم راه

ذرّه‌ای بودم و عشق تو مرا بالا برد

مناجات، آداب، آثار و فلسفهٔ خاصّی دارد. از جملهٔ آداب آن اینکه: کسی که در برابر کمال محض و آفرینندهٔ هستی قرارمی‌گیرد، باید از طهارت قلبی و پاکی و آراستگی ظاهری برخوردار باشد؛ و نیز چون مخاطبِ داعی از تمامی آنچه بوده و هست و خواهد بود، آگاه است، باید با خلوص دعا کند؛ نیزگرچه مناجات زمان و مکان خاصّی ندارد، امّا همان گونه که هر معشوقی زمان و مکان ویژه‌ای را برمی‌گزیند، در لسان روایات، مکانها و زمانهای خاصّ از شرافت خاصّ برخوردار شده‌اند.

و امّا آثار و رهاوردهای دعا: دعا باعث تلطیف و تصفیهٔ روح می‌گردد؛ نوعی حلاوت معنوی وصف‌ناپذیر به همراه دارد. دعا و مناجات مراتب گوناگونی دارد: هرچه معرفتِ داعی نسبت به حقّ تعالی بیشتر و ارتباطش شدیدتر باشد، معارف عمیق‌تری به او افاضه می‌شود و حقایق بیشتری بر او مکشوف می‌گردد. و روشن است که چون در یک سوی مناجات، وجودِ جامع تمامی کمالات و حکیم علی

الاطلاق قراردارد، بر تمامی مصالح و شرایط احاطهٔ تام دارد، از این رو اجابت دعا مفهومی خاصّ می‌یابد که فراتر از درک و توقّع عامّه است.

حکمت و فلسفهٔ ذاتی ـ درکنار حکمت عرضی مناجات یعنی دستیابی به آثار و ثمرات مترتّب بر آن ـ نیز شاید این باشد که اساساً دعا و مناجات مطابق با فطرت و طبیعت آدمی است. آن‌گاه که شخص در یافتنِ مصداق حقیقی کمال مطلق کامیاب باشد، بی‌اختیار به نجوای با او می‌پردازد و دوای درد خویش می‌جوید، از جداییها شکایت می‌کند و اشتیاق وصال را باز می‌گوید.

بی‌شک هر چه شناخت و جهانبینی مناجات‌کننده عمیق‌تر باشد، مناجات وی پرشورتر، زیباتر، عاشقانه‌تر و خالصانه‌تر خواهد بود. زین روست که مناجاتهای مرویّ از معصومان علیهم‌السلام ـ که خود علل غایی آفرینش، و واسطهٔ میان خلق و خالق، و برترین تجلّیات انوار ربوبی‌اند ـ در زمرهٔ عمیق‌ترین معارف و زیباترین و پرشورترین مناجاتها به شمار می‌آیند. مناجاتهایی که حقیقتی برتر از کلام مخلوق و فروتر از سخن خالقند. مناجات الهیات حضرت امیر علیه‌السلام یکی از این مناجاتهاست.

در اهمّیت این مناجات، همین بس که مرحوم آیت‌اللّه مرعشی آن را به «کبریت احمر» و «حجر مکرّم» توصیف کرده و از عدم انتشار آن اظهار تأسّف کرده‌اند:

«و أیم اللّه جلّ شأنه هی الکبریت الأحمر و الحجر المکرّم؛ و من المأسوف علیه أنّ هذه الرسالة الشریفة، و العجالة المنیفة کانت متربّة مبعثرة فی زوایا خزائن الکتب، لم‌تنتشر حتّی الحال.»[1]

استاد سیّد محمّد مشکوة نیز در باب اهمّیت و ارزش این مناجات می‌گوید:

«پس از صحیفهٔ سجّادیه و معدودی ادعیه که در بسیاری از کتب حدیث به روایات صحیحه نقل شده، این مناجات معتبرتر است؛ و حتّی این مناجات از بیشتر دعاهایی که ابن‌باقی و ابن‌طاووس و مجلسی و شیخ عبّاس قمی در کتب ادعیهٔ خود

---

۱. *لمعة النور و الضیاء*، ص ۶.

ایراد کرده‌اند، معتبرتر و معتمدتر و خوش مضمون‌تر است؛ و با اطمینان خاطر می‌توانید آن را به قصد ورود و به عنوان اینکه مستحب است بخوانید و از آن قبیل دعاها نیست که بگوییم از باب انقیاد، ثواب دارد، بلکه خواندن آن از باب اتیانِ مأمورٌبه و از باب اطاعت امرِ مولی ثواب دارد.»[1]

این مناجات افزون بر قوّت و زیبایی نثر و آرایه‌های ادبی، شامل مضامین عالی عرفانی، فلسفی و اخلاقی است که هر فیلسوفی را به تأمّل و هر عارف و صاحبدلی را به وجد می‌آورد.

سند مناجات

این مناجات از سوی قطب راوندی و فرزندش با تفاوتهایی چند روایت شده است. امّا این تغایر تنها از جهت محتوا و الفاظ نیست، بلکه در ناحیهٔ سلسلهٔ سند نیز به چشم می‌خورد. از آنجاکه در بحث بعدی، به دنبال بررسی و تحلیل سند این مناجات می‌باشیم ـ که با اعتبار آن ارتباط مستقیم دارد و علّت ترجیح آن بر روایتهای منقول از علّامه مجلسی در *بحار* و کفعمی در *مصباح* می‌باشد ـ بناچار در اینجا عین اسناد این مناجات را نقل می‌کنیم:

۱. سلسلهٔ سند به روایت پدر، بنابر دستنوشت متأخّر که به سال ۹۰۸ هـ. ق توسّط خواجه عبدالحقّ سبزواری کتابت شده است:

«قال السيّد الإمام، ضياءالدين، حجّة الإسلام، أبوالرضا، فضل اللّه بن عليّ بن عبداللّه الحسني الراوندي ـ قدّس اللّه روحه ـ: أخبرني الدهخداه السعيد أبوالحسن عليّ بن يحيى الراوندي ـ رحمة اللّه عليه ـ: قال عليّ بن الحسن بن محمّد بن أحمد الباركرزيّ: قلتُ و نقلتُ من نسخته بخطّه قال: أخبرني أبو الحسن عليّ بن محمّد الخليدي القاشاني يوم الأحد تاسع شهر رمضان من سنة ثمانٍ و ثمانين و ثلاثمائة، قال:

---

۱. همان، ص ۱۸۵.

حدّثنی علیّ بن نصیر القطامیّ یوم الثلثاء غرّة شعبان سنة إحدیٰ و ثمانین و ثـلاثمائة، قال: حدّثنی أحمد بن الحسن بن أحمد بن داود القاشانی الوثّابی بجرجان سنة ثلاث و ثلاثین و ثلاثمائة، قال: حدّثنی أبی عن علیّ بن مـحمّد بـن شـیرة الوثّـابی القـاشانی المعروف بالأعزّ عن الإمام المعصوم المؤیّد الموسوم بأبی محمّد الحسن بن عـلیّ بـن محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفر بن مـحمّد بـن عـلیّ بـن الحسـین بـن عـلیّ بـن أبی‌طالب علیهم‌السلام عن أبیه عن آبائه عن أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بهذه المناجاة؛ و ذلک بسُرّ مَن رأیٰ سنة ستّین و مأتین و هی هذه.»

۲. سلسلهٔ سند به روایت پسر، بنابر دستنوشت متقدّم که در اواخر قرن ششم هجری کتابت شده است:

«أخبرنی المولی السیّد، الإمام، السعید، حجّة الحقّ، علیّ بن فضل اللّه الحسنی رضی‌الله‌عنه: قال: أخبرنی مولای و والدی ـ نوّر اللّه قبره ـ قال: أخبرنی علیّ بن الحسین بن مـحمّد کتبةً، قال: أخبرنی أبوالحسن علیّ بن محمّد الخلیدی، قال: أخبرنی الشیخ أبوالحسن علیّ بن نصیر القطامیّ رضی‌الله‌عنه قال: حدّثنی أحمد بن الحسن بن أحمد بن داود الوثّابی القاشانی عن أبیه عن علیّ بن محمّد بن شیرة القاشانی عن مولانا أبی محمّد الحسن بن علیّ بن محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی‌طالب ـ صلوات اللّه علیهم ـ بسُرّ مَرّیٰ سنة ستّین و مأتین بهذه المناجاة لأمیر المؤمنین علیه‌وآله‌السلام.»

نکتهٔ جالب توجه اینکه راویان این مناجات، افزون بر مرویّ عنه به زمان و محلّ و نحوهٔ اخذ روایت خود نیز تصریح کرده‌انـد، و ایـن در کـمتر روایـتی بـه چشـم می‌خورد و حاکی از دقّت راویان و شدّت اهتمام ایشان به این امر خطیر و به مصون ماندن آن از هرگونه تحریف و تصحیف می‌باشد.

اعتبار و حجّیت

برای اثبات اعتبار و حجّیت این مناجات، باید در سه جهت در طول هم بحث کرد:

الف. اعتبار سندی

ب. چون مناجات الهیات تنها از طریق این دو سند روایت شده و به اصطلاح خبر واحد است، از این رو پس از اثبات اعتبار سند آن، باید اثبات کرد که خبر واحدْ حجّت است.

ج. در پایان باید دید که اگر سند ضعیف باشد و نتوان به خبر واحد عمل کرد، تا چه میزان می‌توان به این مناجات تمسّک کرد و از مضامین ارزشمند آن بهره جست.

الف. اعتبار سندی

مجموعهٔ راویانی که در سند این مناجات وجود دارند، عبارتند از:

۱. ابوالحسن علیّ بن محمّد بن شیره: این شیخ جلیل القدر از مشایخ ثقه و از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام به شمار می‌آید. نجاشی در کتاب رجالی خویش، وی را فقیهی فاضل دانسته که احادیث بسیاری را روایت کرده است؛ و شیخ در فهرست بر ثقه بودنش تصریح نموده است.

۲. ابومحمّد احمد بن حسن بن احمد بن داود کاشانی وثّابی: وثّابی مأخوذ از نام جدّش، یحیی بن وثّاب ـ قاری بزرگ درگذشته به سال ۱۰۳ هـ. ق ـ می‌باشد. ابومحمّد درکاشان سکنا داشته و اندکی پس از سال ۳۲۵ هـ. ق درگذشته. در برخی از نوشته‌های رجالی، بر ثقه بودنش تصریح شده است. افزون بر اینکه او از مشایخ اجازه است، و شماری همین ویژگی را در توثیق کافی می‌دانند، خصوصاً که علّامه راوندی نیز از او روایت نموده است.

۳. ابوجعفر علیّ بن نصیر قُطامیّ: درگذشته به سال ۳۸۶ هـ. ق، از عالمان بزرگ سرزمین کاشان و از مشایخ روایی است که اندیشمندان رجالی نیز وی را توثیق کرده‌اند.

۴. ابوالحسن علیّ بن محمّد کاشانی خلیدی: درگذشته به سال ۳۸۹ هـ. ق.

خلیدی منسوب به خلیدآباد از قُرای کاشان است. وی نیز همچون راویان یاد شده، از مشایخ روایی و از راویان ثقه به شمار می‌آید.

۵. ابومحمّد علیّ بن حسن بن محمّد بن احمد کاشانی بارکرزی: حدوداً در سال ۴۰۵ هـ . ق درگذشته است. واژهٔ بارکرزی مشتق از بارکرز، بارکرس، بارکرسف، بارکرسب و یا باریکرس یکی از روستاهای نزدیک کاشان، محلّ شهادت ابوالحسن علیّ بن ابی جعفر محمّد باقر علیه‌السلام و زیارتگاه وی می‌باشد.

ابومحمّد بارکرزی نیز از راویان ثقه و مشایخ روایی بوده است.

۶. دهخدا ابوالحسن علیّ بن نجیب الدین یحیی بن عبداللّه بن محمّد بن یحیی راوندی: درگذشته به سال ۴۳۰ هـ . ق. از آنجا که جدّش عبداللّه کدخدا و رئیس روستای راوند بوده، به عنوان «دهخدا» مشتهر شده، و بعدها این لقب به نسلهای پس از وی نیز سرایت کرده است. در هر صورت، دهخدا نیز از مشایخ روایی و راویان ثقه به شمار می‌آید.

۷. عزّالدین علیّ بن فضل اللّه بن علیّ بن عبداللّه حسنی راوندی (پسر): راوی اصلی مناجات بنابر دستنوشت متقدّم. در بخش بعدی به معرّفی وی خواهیم پرداخت.

۸. ابوالرضا فضل اللّه بن علیّ بن عبداللّه حسنی راوندی (پدر): راوی اصلی مناجات الهیات بنابر دستنوشت متأخّر. در بخش بعدی بتفصیل پیرامون شرح حال و شخصیت علمی وی سخن خواهیم گفت.

برای اثبات اعتبار سند مناجات، دو شیوه را می‌توان در پیش گرفت:[1]

---

۱. خوشبختانه مرحوم آیت‌اللّه مرعشی نجفی که در علم رجال و حدیث‌پژوهی تسلّطی تامّ داشتند، به درخواست استاد فخرالدین نصیری امینی رساله‌ای گرانسنگ ـ موسوم به لمعة الضیاء و النور ـ در بیان اهمّیت و اثبات حجّیت مناجات الهیات نگاشته‌اند که هر محقّقی را از تحقیق مجدّد بر روی سند این مناجات بی‌نیاز کرده و خود سندی بر اعتبار این سند است؛ و نگارنده در نگارش مقدّمه از آن بسیار بهره برده است.

۱. نخست آنکه دیدگاههای علمای رجال را پیرامون تک‌تک راویان یادشده نقل کرده و از طریق توثیق آنها پی به اعتبار سند ببریم، که از حوصلهٔ این مقال خارج است.

۲. همان گونه که در بخش بعد خواهیم گفت، راوی اصلی این مناجات ـ یعنی علّامه فضل اللّه راوندی ـ خود از مشایخ، بزرگان حدیث و از راویان عادل امامی و مورد استناد و اعتماد تمامی علماست؛ و حدیث‌پژوهان شیعه اجماع دارند که او از غیر ثقه روایت نمی‌کند. پس می‌توان به طور قطع نتیجه گرفت که تمامی طبقات راویان این مناجات همگی ثقه و مورد اطمینان‌اند.

ابوالرضا فضل اللّه راوندی، راوی اصلی مناجات

عالم، فقیه، قاضی، خطیب، جدلی و ادیب شهیر، متولّد ۴۸۳ هـ. ق که نسبتش به چند واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام منتهی می‌شود، از مشایخ اجازه و راویان ثقه، معاصر با بزرگانی چون: طبرسی، ابوالفتوح رازی، سمعانی و قطب‌الدین راوندی؛ اسلاف وی همه از علمای برجسته و فرزندان و نوادگانش از اندیشمندان بزرگ جهان اسلام بوده‌اند.

صاحبان کتب تراجم، وی را به علم، فضل و تقوا ستوده‌اند:

ـ عمادالدین اصفهانی مشهور به عماد کاتب ـ درگذشته به سال ۵۹۷ هـ. ق ـ در کتاب *خریدة القصر*[1]:

«الشریف النسب، المنیف الأدب، الکریم السلف، القدیم الشرف، العالم الکامل، المفضّل الفاضل، قبلة القبول، و عقلة العقول، ذو الأُبّهة و الجمال و البدیهة و الإرتجال، الرائق اللفظ، الرائع الوعظ، متقن علوم الشرع فی الأصل و الفرع، الحَسَن الخطّ و الحظّ، السعید الجدّ، السدید الجدّ. له تصانیف کثیرة فی الفنون و

---

۱. *خریدة القصر*، ج۳، ص ۶۸ ـ ۶۷.

العیون، واعظ قد رُزق قبول الخلق، و فاضل أُوتی سعةً فی الرزق، مقلی الکتابة، صابیّ الإصابة، عَمیدیّ الإعتماد فی الرسائل، صاحبیّ الصحبة فی الرسائل لأهل الفضائل... الناس یقصدونه و یتردّدون إلیه و یستفیدون منه.»

ـ علّامه شیخ منتجب الدین در *الفهرست*[1] ذیل حرف فاء:

«علّامة زمانه، جمع مع علوّ النسبِ کمالَ الفضل و الحسب؛ و کان استاذ أئـمّة عصره، له تصانیف.»

ـ علّامه شیخ عبدالرحیم مشهور به ابن‌اخوه:

کـــلُّ حــمید و جـمیل إذا ... قـیس بـه فـهو ذمـیم دمـیم
ســل عــنه راونـد فـإن أنکـرت ... فـاسأل بـه البـطحاء ثـمّ الحـطیم
و هـل أتـی فـاسأل تـجد نـاطقاً ... عن صنئصئی المجد و بیت صـمیم
ذلک فـضل اللّـه یـؤتیه مـن ... یشـاء و الفـضل لدیـه عـظیم
لم‌یـنسه البـعد ودادی کـما ... لم‌یـنسنی و هـو قـریب مـقیم
فـجاد بـالإحسان مـن نـظمه ... و مـن نـداه بـالجزیل العـمیم
لمّـا انـطوی قـلبی عـلی ودّه ... أرسـل بـالمطویّ فـعل المـقیم
فکـان أحـلی مـوقعاً إذ أتـی ... مـن ثـروةٍ أفـضی إلیـها عـدیم
کأنّـما شـیب بأخـلاقه ... فـلذّ مـنه طـعمه و الشـمیم
یـنطق قـبل الخـبر مـرآه عـن ... مـخبر صـدق بـنعیم زعـیم
و إن یکـن قـلّاً فـما قـدره ... مـقلّلاً عـندي و لابـالمذیم
یأبی الرِّضـا یـا بـالرضا مـنک لی ... إلّا اصـطناع الألمـعیّ الکـریم
هـذا و إغـضاؤک عـن هـفوة ... تـعنّ منّی منک سـوس وخـیم
فـاقنع بـما استیسر مـن مـخلص ... زئـیره للـهمّ أضـحی نـئیم
عـجالة مـن خـاطر بـرقه ... بـدا و لکـن خـلّباً حـین شـیم

۱. *الفهرست*، ص ۹۶.

و لو لعــــمر اللّـــــه أســـطيعه شــددت مــرتاحاً إليک الحـزيم

مـــــعتذراً بـــــل نــاقعاً غــلّة بــل راعــياً عــهد إخـاء قـديم

فـــاعذر و قــلّدني بــها مــنّة مــقرونة مــنک بـطول جسـيم

ـ سيّد عليخان مدنى ـ درگذشته به سال ۱۱۲۰ هـ. ق ـ در *الدرجات الرفيعة فى طبقات الشيعة*[۱]:

«علّامة زمانه، و عميد أقرانه، جمع إلى علوّ النسبِ كمالَ الفضل و الحسب، و كان استاذ أئمّة عصره، و رئيس علماء دهره، له تصانيف تشهد بفضله و أدبه، و جمع بين موروث الجدّ و مكتسبه...»

ـ علّامه شيخ محمّد على سهورى در *عدّة الخلف فى عدّة السلف*[۲]:

مــن فــقهاءالأُمّــة المـقتصدة الفـــرقة المـهديّة المــوحّدة

الســـيّد العـــلّامة الإمـــام ذوالشـرفين المـقتدى المـقدام

شيخ المحقّقين شـمس الشـرف نجم العـلى نـجل عـلىّ الصـفى

البدر ذو ضوء الشـهاب الثـاقب كنز المـعالى صـاحب المـناقب

مفخر راونـد الشـريف السـيلقى مجد الكـرام ذو المكـارم التـقى

ضـياء ديـن اللّـه سـامى الجـاه أبو الرضـا المـفضال فـضل اللّـه

عــزّ الأعــالى عــلم الآفــاق محى الهدى فى خامس الطـبّاق

ـ ميرزا حسين طبرسى نورى ـ درگذشته به سال ۱۳۲۰ هـ. ق ـ در خاتمهٔ *مستدرک الوسائل*[۳]:

«هو من المشايخ العظام التى تنتهى كثير من أسانيد الإجازات إليه؛ و هـو تـلميذ الشيخ أبى علىّ بن شيخ الطائفة، و يروى عن جماعة كثيرة من سدنة الدين و حملة

---

۱. *الدرجات الرفيعة فى طبقات الشيعة*، ص ۵۰۷.

۲. به نقل از *لمعة الضياء والنور*، ص ۳۳.

۳. *مستدرک الوسائل*، ج ۱۹، ص ۱۷۴.

الأخبار...»

ـ میرزا محمّد باقر موسوی خوانساری ـ درگذشته به سال ۱۳۱۳ هـ. ق ـ در *روضات الجنّات*[1]:

«هو من جملة أجلّة السادات و أعاظم مشایخ الإجازات، و أفاضل المتحمّلین للروایات، و له مشیخة عظیمة تزید علی عشرین رجلاً کابراً من الشیعة الإمامیة غیر الشیخ أبی علیّ بن شیخنا الطوسی...»

ـ شیخ عبّاس قمی ـ درگذشته به سال ۱۳۵۹ هـ. ق ـ در *الفوائد الرضویة*:

«العالم العیلم، و الطود الأشمّ، و البحر الخضمّ، معدن العلم و محتده، و مصدر الفضل و مورده، علّامة زمانه...»[2]

ـ علّامه سیّد محسن امین در *أعیان الشیعة*[3]:

«کان فاضلاً جلیلاً رئیساً أدیباً شاعراً مصنّفاً... و أولاده و أحفاده و أسباطه کلّهم علماء أتقیاء... و للمترجم مشایخ کثیرون أجلّاء...»

ـ مدرّس تبریزی در *ریحانة الأدب*[4]:

«سیّدی است جلیل، عالم بلیغ، فرید دهر، و علّامهٔ عصر، حاوی فضل موروثی و مکتسب، جامع جلالت نسب و شرافت حسب، از مشایخ اجازه...»

عمده‌ترین مشایخ روایی او عبارتند از: ابن اخوه بغدادی شیبانی، ابوعبداللّه غضایری، ابوعلیّ حسن فرزند شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی، ابوالحسین محمّد بن علیّ بن حسن مقری شجاعی، علیّ بن حسین بن محمّد رازی، ابوعبداللّه محمّد بن احمد نطنزی کاشانی، ابوالحسن علیّ دهخدا، عبدالواحد بن اسماعیل بن احمد بن محمّد تمیمی و....

---

۱. *روضات الجنّات*، ج ۵، ص ۳۶۵.

۲. *الفوائد الرضویة*، ص ۳۵۴.

۳. *أعیان الشیعة*، ج ۸، ص ۴۰۸.

۴. *ریحانة الأدب*، ج ۴، ص ۹.

شاگردان بسیاری نیز تربیت کرده که از او روایت کرده‌اند از جمله: شیخ منتجب الدین، ابن‌شهرآشوب، ابوالفضل محمّد بن حسن والد خواجه نصیرالدین طوسی.

بیشتر اشتهارش در روایت و ادبیات است، از این رو عمدهٔ آثار بر جای مانده از وی در این دو حوزه است: «*أدعیة السرّ*، *الأربعون حدیثاً* یا *سنة الأربعین*، *ضوء الشهاب فی شرح الشهاب*، *قصص الأنبیاء*، *الکافی* (تفسیر قرآن) یا *تفسیر الراوندی* یا *الکامل*، *ترجمة العلویّ للطبّ الرضوی*، *الموجز الکافی فی علم العروض و القوافی*، *نظم العروض للقلب المروض*، *النوادر*، *الحماسة ذات الحواشی*، دیوان و...»[1]

از جملهٔ اشعار اوست:

«بنی الزهراء إنّکم الأئمّة — و فی أیدیکم منّا الأزمّة
أرادکم الحسود بکید سوء — فلایک ما أراد علیه غمّه
یرید لیطفیء النور المصفّی — و یأبی اللّه إلّا أن یتمّه»[2]

* * *

و در وصف حضرت علیّ بن باقر علیه السلام:

توسّلت فیها بالفتی ابن الفتی الذی
تـوطّن هذا المشهد الطاهر الطهرا
عنیت ابن بنت المصطفی و وصیّه
أخا الصادق ابن الباقر السیّد الحبرا
لعمری لقد آویته و نصرته
و عرّفته من بعد تضییعه دهرا
و شُدتَ علی مثواه خیر بنیّة
تلوح علی عشر کما لاحت الشِعریٰ

۱. ر.ک: *أعیان الشیعة*، ج ۸، ص ۴۰۸؛ *ریحانة الأدب*. ج ۴، ص ۱۰ و *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۲، ص ۳۳۹.
۲. *دیوان الراوندی*، ص ۶۴.

فــمن قــبّة عِــلْويّة عَـلَويّة

تــطيف بــمبناها مــلائكة تــترى

و ســورٍ كسور الرّدم أوثـقْتَ صنعه

فــجصّصته بــطناً و طــيّنته ظــهرا

و نـــهر كأنّ اللّـــه فـجّر فـيضه

مــن الجـنّة الزهـراء أطْـيِبْ بـه نـهرا

و حـمّام صدقٍ حـاز وصـف جـهنّم

و جنّة عدن إذ حوى الطـيب و الحـرّا

نَـعَم و ربــاطٍ كـلّما رفـقة غـدتْ

لتـرحـل عـن حـافاته نـزلت أُخـرىٰ

و حـــائط بسـتانٍ كـقطعة جــنّة

هوتْ فثوتْ تحكى الجـنان لنـا جـهرا

قـــصدناه زوّاراً فكـــاد بـــطيبه

عــن الأهـل و الأولاد يـصدفنا قـهرا

و مـا مـثلی فـيه سویٰ قـول شاعرٍ

لئــن فــاتنی دهــراً لقـد فـتّه شعرا

نـــزلنا عـــلی أنّ المُـقام ثـلاثة

و طـابت لنـا حـتّی أقـمنا بـها شـهرا

و مـــتّع مــولانا بأرغـــد عــيشةٍ

إذامــا نــضا عـمراً أجـدّ له عـمرا.»[1]

آثار غیر منظوم وی نیز سرشار از فصاحت و بلاغت است که متن زیر نمونه‌ای از آنهاست:

---

۱. دیوان الراوندی، ص ۲۱.

«الحمد للّه الملک الدیّان، الصمد المنّان، المبتدیء بالإحسان قبل خلقه الإنسان، الذی لم یزل و لایزال، و لاتغیّره الأزمنة و الأحوال، علی مصارف قدرته تتقلّب الأُمور، یعلم خائنة الأعین و ماتخفی الصدور، أحمده حمْدَ مَن عرفه ثمّ حمده، و وحّده قبل أن عبده، و أشهد أن لا إله إلّا اللّه وحده لا شریک له شهادةً خلص من النَغَل أدیمها، و سلم من الدَغَل صمیمها، و أشهد أنّ جدّنا محمّداًﷺ عبده المصطفیٰ، و رسوله المجتبیٰ، أرسله و الناس متسکّعون فی تیه الضلالة، متخبّطون فی العمیٰ و الجهالة، فسقیٰ به الغلل، و شفیٰ به العلل، و حسم الداء و رسم الشفاء، فصلّی اللّه علیه و علی طیّبی عترته، و طاهری أُسرته.»[1]

او به سال ۵۶۳ هـ. ق یا ۵۷۰ هـ. ق درکاشان درگذشت و پیکر مطهّرش در همان شهر در بارگاه خانوادگی در پنجه شاه، نزدیک مسجد جامع قدیم دفن شد.

با توجّه به آنچه گذشت، جای هیچ تردیدی در وثاقت چنین شخصیت ارزشمندی باقی نمی‌ماند. از این رو، علّامه آیت‌اللّه مرعشی‌ؒ هنگام بحث از وثاقت وی می‌گوید:

«او بسیار فراتر از آن است که پیرامون وثاقتش سخن گفت. شخصیتی که جمع کثیری از وی روایت کرده‌اند. آیا می‌توان در وثاقت چنین شخصیتی تردید کرد که بزرگانِ روایت و حاملان اخبار بر او اعتماد کرده‌اند، افرادی چون: ابن شهرآشوب، شیخ منتجب الدین، فخرالمحقّقین، صاحبان کتابهای روایـیِ *وسائل الشیعة*، *بحارالأنوار*، *الوافی*، *الشفاء*، *العوالم*، *نور الثقلین*، *مشکوة الانوار*، *الجامع*، مستدرک *الوافی* و....

عظمت این شخصیت همچون خورشید تابان و ماه درخشان است و چون منی چگونه می‌تواند سخن از وثاقت و جلالت وی بگوید، کسی که از مفاخر علویان به شمار می‌آید و شیعه به وجودش افتخار می‌کند.»[2]

عزّ الدین علیّ بن فضل اللّه راوندی

فقیه، ادیب و محدّث نامی سدهٔ ششم هجری، مشهور به حجّةالاسلام که بحقّ

---

۱. *دیوان الراوندی*، ص ۳۰.
۲. *لمعة الضیاء و النور*، صص ۳۵ ـ ۳۴.

علوم پدر را به ارث برده، و همچون وی در معارف دینی بویژه فقه، ادبیات، حدیث و تفسیر به مدارج بالایی رسیده بود.

سیّد علیخان مدنی دربارهٔ وی می‌نویسد:

«هو شبل ذلک الأسد، و سالک نهجه الأسدّ و العلم ابن العلم، و من یشابه أبه فما ظلم، کان سیّداً عالماً فاضلاً فقیهاً ثقةً أدیباً شاعراً، ألّف و صنّف، و قرّط بفوائده الأسماع و شنّف، ونظم و نثر...»[1]

در *تذکرة المتبحّرین* نیز چنین آمده است:

«السید الإمام عزّالدین بن السیّد الإمام ضیاء الدین أبی الرضا فضل اللّه الحسنی الراوندی فقیه، فاضل، ثقه...»[2]

وی آثار گرانبهایی به یادگار گذارده که از آن جمله است: تفسیر ناتمامی موسوم به *تفسیر عزّالدین*، *الرسائل إلی المسائل*، *غنیة المستغنی و منیة المتمنّی*، *مزن الحزن*، *غمام الغموم*، *نثر اللئالی لفخر المعالی*، *مجمع اللطائف و منبع الظرائف*، *الطراز المذهّب فی إبراز المذهب* و *الحسیب النسیب للحسیب النسیب*.[3]

مدرسهٔ علمیهٔ معروف و کم‌نظیری نیز در کنار مقبرهٔ پدر بزرگوارش در کاشان ساخته است. سرانجام در سال ۵۸۹ هـ. ق توسّط پادشاه خوارزمشاهی به شهادت رسید و پیکر مطهّرش در تهران ـ در بارگاهی که اینک مشهور به امامزاده یحیی است ـ مدفون شد و زیارتگاه عاشقان اهل‌بیت گردید.

ب. حجّیت خبر واحد

گفتیم که مناجات الهیات، خبری واحد است؛ یعنی خبری است که به حدّ تواتر نرسیده. از سوی دیگر قراینی نیز ضمیمهٔ آن نیست تا موجب علم گردد. بنابر این،

---

۱. ر.ک: *الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة*، ص ۵۱۱.

۲. ر.ک: *تذکرة المتبحرین*، ص ۵۰۲ به نقل از *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۲، ص ۱۵۵.

۳. ر.ک: *ریحانة الأدب*، ج ۴، ص ۱۱؛ *لمعة الضیاء و النور*، صص ۱۱ ـ ۱۰ و *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۲، ص ۱۵۵.

یک خبر واحد ظنّی است. در علم اصول، به طور مفصّل پیرامون حجّیت و عدم حجّیت چنین خبری بحث شده است. بیشینهٔ علمای اصولی معتقدند که دلیل قطعی داریم که خبر واحد ثقه گرچه چیزی جز ظنّ و گمان را به همراه ندارد، حجّت است؛ و برای اثبات ادّعای خویش به چهار دلیل تمسّک کرده‌اند:

۱. **آیات**: در *قرآن* کریم به برخی از آیات برمی‌خوریم که دلالت بر حجّیت خبر واحد دارند از آن جمله است آیهٔ: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾[۱] یعنی: «اگر فاسقی خبری برای شما آورد، جستجو کنید تا با گروهی از روی نادانی برخورد نکنید و بر کردهٔ خویش پشیمان نشوید.» مفهوم آیه این است که: اگر آورندهٔ خبر، فاسق نبود بلکه عادل بود، دیگر نیازی به تحقیق و بررسی نیست، و می‌توان به خبر وی اعتماد و استناد کرد. به دیگر سخن: از آنجا که مردم معمولاً به خبر واحد عمل می‌کنند ـ چه اگر چنین نبود، دیگر معنی نداشت که از عمل به خبر فاسق نهی شود ـ در واقع حقّ تعالی در این آیه، درصدد آن است که بفهماند نباید به هر خبری عمل کرد. بنابر این، اگر فاسقی خبری آورد، نباید بدون تأمّل و بررسی به آن عمل کرد، بلکه باید تحقیق کرد که مبادا مرتکب کاری غیرعاقلانه شد. زیرا آنچه از فاسق انتظار می‌رود، این است که در خبرش صادق نباشد. از اینجا می‌توان دریافت که اگر عادلی خبری آورد، چون جز راستی و راستگویی انتظار دیگری از او نمی‌رود، نیازی به جستجو و بررسی نبوده و می‌توان به خبرش عمل کرد.

۲. **روایات**: بی‌شکّ، برای اثبات حجّیت خبر واحد ظنّی، نمی‌توان از خبر واحد ظنّی استفاده کرد. چه این چیزی جز دور نیست. پس باید به سراغ خبری متواتر و یا قرینه‌ای قطعی گشت. با بررسی اخبار موجود، به مجموعه‌ای از روایات برمی‌خوریم که متواتر معنوی‌اند؛ یعنی اگرچه در لفظ متفاوتند، امّا در یک معنی

---

۱. حجرات / ۶.

مشترکند، و آن حجّیت خبر واحدی است که راوی آن ثقه باشد. شیخ حرّ عاملی در *وسائل الشیعة* -کتاب القضاء- و شیخ انصاری در *الرسائل* بتفصیل پیرامون این روایات سخن رانده‌اند. روایات یاد شده چندگونه‌اند، از جمله:

۱. برخی در باب تعارض دو دلیل و مرجّحات وارد شده‌اند. بدیهی است که اگر خبر واحد ثقه، حجّت نبود، دیگر نوبت به تعارض آن با دلیل دیگر و بحث از مرجّحات نمی‌رسید.

۲. روایاتی که دلالت بر لزوم مراجعهٔ به راویان ثقه وعلما دارند، مانند حدیث شریف: «**و أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواة أحادیثنا؛ فإنّهم حجّتی علیکم و أنا حجّة اللّه علیهم.**»

۳. روایاتی که به نقل و کتابت و نشر احادیث ترغیب کرده‌اند، مانند حدیث نبوی: «من حفظ علی اُمّتی أربعین حدیثاً، بعثه اللّه یوم القیامة فقیهاً عالماً.»

۴. روایاتی که دروغ بستن به پیامبر و ائمّه علیهم‌السلام را مذموم دانسته و از پیروی دروغگویان نهی کرده‌اند. اگر عمل به خبر واحد، معمول نبود، دیگر جایی برای دروغ بستن به معصومان و هراس از دروغ‌بستن به ائمّه علیهم‌السلام نبود.

۳. اجماع: با کمال تعجّب هم برخی از آنان که خبر واحد را حجّت می‌دانند و هم برخی از منکران حجّیت خبر واحد، به اجماع تمسّک کرده و مدّعای خویش را مورد اتّفاق علما دانسته‌اند. همین باعث شده تا گروهی چون شیخ انصاری برای توجیه و جمع میان این دو ادّعای متناقض، خود را به زحمت بیاندازند. مرحوم مظفّر در کتاب شریف *اصول الفقه* در این باره می‌گوید: «در هر حال، چه بتوانیم سخن سیّد مرتضی را به گونه‌ای تأویل کنیم که با دیدگاه شیخ طوسی سازگار باشد چه نتوانیم، ادّعای شیخ طوسی -مبنی بر اینکه علما اجماع دارند که خبر واحد ثقه معتبر است گرچه راوی عادل به معنی خاصّ نباشد و سخن‌اش علم و یقین را به همراه نداشته باشد- ادّعایی مقبول و پذیرفتنی است، و اینکه علمای پیشین -حتّی

خود سیّد مرتضبی و ابن ادریس ـ تا امروز به خبر واحد عمل می‌کنند، مؤیّد آن است.»[1]

۴. بنای عقلا: گویا مهمّترین و غیرقابل خدشه‌ترین دلیل بر حجّیت خبر واحد، بنای عقلا است. این دلیل مرکّب از دو مقدّمه قطعی است:

الف. عقلا علی‌رغم گونه‌گونی سلایق، اعتقادات، نژادها و ملّیتها، به خبر شخصی که مورد اطمینان آنهاست عمل می‌کنند و به احتمالات ضعیفی که در این باره وجود دارد ـ مثل احتمال اینکه راویِ خبر دروغ گفته باشد یا اشتباه کرده باشد و یا دچار غفلت شده باشد ـ توجّهی نمی‌کنند. اساساً نظام اجتماعی تمامی جوامع بر این شیوه استوار است، و اگر چنین نباشد و بنابر آن باشد که تنها به اخبار قطعی عمل شود، نظم جامعه مختلّ می‌شود؛ چرا که چنین اخباری بسیار اندک‌اند و دستیابی به آنها بسیار دشوار.

جامعهٔ اسلامی نیز ـ چه در زندگی اجتماعی خویش و چه در دستیابی به احکام دینی ـ هماره به این شیوه عمل کرده است.

ب. از سویی شارع مقدّس نیز با این شیوه موافق است. چه خود نیز از آنان است و در میان آنهاست و با آنها زندگی می‌کند. افزون بر آن اینکه اگر شیوهٔ خاصّ دیگری داشت، قطعاً بیان می‌کرد و به دست ما می‌رسید.

ج. تمسّک به روایات ضعیف در باب سنن و ادعیه

در ابتدای بحث از اعتبار و حجّیت مناجات الهیات گفتیم که در صورتی که به فرض نتوان حجّیت سندی آن را به اثبات رساند، باید دید آیا باز می‌توان بدان تمسّک کرد یا نه؟ ما به پیروی از بیشینهٔ فقهای عظام معتقدیم که ضعف سندی مانع از آن نمی‌شود که از مضامین عمیق و انیق چنین مناجاتی بهره بریم. به دو دلیل:

---

۱. *اصول الفقه*، ج ۲، صص ۸۰ ـ ۷۹.

۱. اخبار «من بلغ»[۱]: در میان روایات به مجموعه‌ای بر می‌خوریم که در یک معنا مشترکند و به دیگر سخن یک معنی را با الفاظ گوناگون نقل کرده‌اند، و به اصطلاح متواتر معنوی‌اند؛ و آن اینکه هر کس که بشنود فعل خاصّی دارای ثواب است و بر آن اساس، فعل یادشده را انجام دهد، همان ثواب را خواهد داشت گرچه چنان نباشد: «من سمع شیئاً من الثواب علی شیء فصنعه کان له و إن لم یکن الحدیث کما بلغه»، «من بلغه عن النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله شیء من الثواب ففعل ذلک طلب قول النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله کان له ذلک الثواب و إن کان النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله لم یقله.»

با استناد به چنین اخبار متواتری، می‌توان چنین نتیجه گرفت که گرچه این مناجات از حضرت امیر علیه‌السلام نباشد، امّا همچون هر دعای معتبری دارای اجر و پاداش است و از جمله سنن و مستحبّات.

۲. تسامح در ادلّهٔ سنن: همان‌گونه که در علم اصول به اثبات رسیده، اصل اوّلی در تمامی دلیلهای ظنّی «عدم حجّیت» است. از این رو، اخبار آحاد ضعیف قاعدتاً حجّت نیستند. امّا برخی از خبرهای واحد ضعیف، بنابر تمامی یا برخی از دیدگاهها حجّت‌اند؛ مانند خبرهای واحدی که متعاضد یکدیگر باشند، خبرهای واحدی که در اصول اربعمائه باشند و خبرهای واحدی که در کتب اربعه باشند. از جمله خبرهای واحد ضعیفی که به اجماع تمامی فقهای پیشین و متأخّر حجّتند، خبرهایی است که بیانگر استحباب فعلی باشند. در اصطلاح علم اصول از این اتّفاق آرا به «تسامح در ادلّهٔ سنن» تعبیر می‌شود. بنابراین، مناجات الهیات به فرض آنکه دارای ضعف سندی باشد، از باب قاعدهٔ تسامح در ادلّهٔ سنن، می‌توان آن را همچون دیگر مناجاتهای معتبر خواند و ثواب برد.

---

۱. وجه تسمیهٔ این مجموعهٔ روایی به اخبار «من بلغ» آن است که تقریباً تمامی روایات یاد شده مشتمل بر عبارت «من بلغ» و یا مترادف آن می‌باشند.

متن یادداشت استاد مشکوة

بسمه تعالی و له الحمد

و إن من شیء إلّا یسبّح بحمده ولکن لاتفقهون[1] تسبیحهم. همهٔ موجودات به تسبیح و تنزیه حقّ تعالی مشغولند.

هر غنچه را ز حمد تو جزویست در بغل
هر خار می‌کُند به زبانی ثنای تو

* * *

هر که نه گویا به تو خاموش به — هر چه نه یاد تو فراموش به
و اذکروا اللّه ذکراً کثیراً و لذکر اللّه أکبر.

سر رشتهٔ دولت ای برادر به کف آر — وین عمر گرامی به خسارت مگذار
یعنی همه جا با همه کس در همه حال — می‌دار نهفته چشم دل جانب یار

اوّلاً یاد خدا کردن، و به یاد خدا بودن، و دست نیاز به درگاه خدای بی‌نیاز یازیدن، و او را ستایش و نیایش کردن، و با خدا مناجات کردن، و از او حاجت خواستن، چیزی است که در همهٔ دینها و آیین‌هایی که آغاز و انجام و مبدأ و معاد را باور دارند، مطلوب است؛ و در همهٔ ادیان الهی هنگامی که با خدای خود به مناجات و راز و نیاز پرداخته‌ایم، گرامی‌ترین و ارجمندترین روزگار زندگی ماست. البتّه چه هنگامی بهتر و چه روزگاری خوشتر از اینکه به یاد کمال و جمال مطلق آفریدگار و پروردگاری که کمالهای اوّلی و دومی را به ما بخشیده و آنچه برای تکامل ما لازم بوده آماده ساخته و ما را به کمال مردمی که شایستهٔ ماست، رهبری کرده است: ﴿رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَیٰ کُلَّ شَیءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَیٰ﴾ بگذرانیم.

هر کس به زبانی صفت نعت تو گوید — نائی به نوای نی و مطرب به ترانه

---

۱. «یفقهون» هم قرائت شده و در این صورت که علم بسیط دارند به حق‌تعالی نه علم مرکّب که:

دانش حق ذوات را فطریست — دانش دانش است کان فکریست

در حدیث آمده که: «إنّ النملة الصغیرة تزعم أنّ للّه تعالی زبانیتَین» مورچهٔ کوچک هم چون چرخ زندگی خود را با دو شاخ خویش می‌گرداند، با دو شاخ خود جلب ملایم می‌کند، و با همانها دفع منافر می‌کند، و آنها را کمال خویشتن می‌داند، همین کمال را در عالم خود برای آفریدگار خویش نیز شایسته می‌داند و خدا را دارای دو شاخ می‌پندارد.

به گفتهٔ مولوی: عابد کوهستانی که در عالم راز و نیاز خدا را همچون گوسفندداری می‌پندارد، و می‌خواهد گوسفندان خدا را بچراند، و جای او را بروبد، و چارق او را بدوزد، و در بیماری غمخوار او باشد، و چون حضرت موسی وی را از اینکه خدای را به چنین اوصاف ناشایسته می‌ستاید باز می‌دارد، سبب رنجش او می‌شود، وحی می‌رسد که چرا بندهٔ ما را از ما جدا کردی، ناظر قلبیم اگر خاشع بود.

ما درون را بنگریم و حال را — نی برون را بنگریم و قال را

این عابد گرچه از آنجا که انسانی است مکلّف، در نظر شرع کفر گفته، ـ چنانکه حضرت موسی از سخنان کفرآمیز او بیزاری جُست ـ ولی او در عالم خود، کمالی بالاتر از این نمی‌شناسد که گلّهٔ گوسفندی داشته باشد، و معبود خود را به همین کمال می‌ستاید، همانند آن مورچه که خدا را دارای دو شاخ می‌پنداشت.

ابن طاووس رحمه‌الله درکتابهای خود برخی دعاها را یاد می‌کند و می‌گوید «من این دعا را می‌خوانم» و از این سخن پیداست که او خود این دعا را ساخته است.

بنابر این، اگر فرض کنیم که این مناجات مانند مناجات خواجه عبداللّه انصاری از امام نیست، باز بر مناجات خواجه عبداللّه ترجیح خواهد داشت. زیرا پیمبران در کتابهای آسمانی، مردم را به سوی خدا می‌خوانند و به یاد خدا وا می‌دارند. نخستین دعوت پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله این بود که بگویید: «لا إله الاّ اللّه» تا رستگار شوید.

داد جاروبی به دستم آن نگار — گفت از این دریا برانگیزان غبار

آغاز همهٔ کتابها به موجب حدیث: «کلّ أمرٍ ذی بالٍ لم یُبدء فیه ببسم اللّه ـ و یا بالحمدللّه ـ فهو أبتر» حمد و ثنای خداست که نگارندگان خود آن را ساخته‌اند. در *گلستان* سعدی و *مرزبان‌نامه* و *کلیله و دمنه* و *تاریخ جهانگشای جوینی* و *تاریخ بیهقی* و *چهار مقالهٔ عروضی* به نثر فارسی؛ و نظامی و امیرخسرو دهلوی و *بوستان* سعدی و کمال‌اسماعیل و *شاهنامه* و غیرها به نظم فارسی؛ و کتب عربی به زبان تازی نظماً و نثراً همه به ستایش و نیایش خدا آغاز می‌شود. در قنوت نماز گرچه بهتر است که کلمات فرج را بخوانیم، ولی به هرگونه که بخواهیم می‌توانیم دعا یا مناجات کنیم.

خطبه‌هایی که ابن‌سینا ساخته، و خطبه‌هایی که فقها در نماز جمعه و عیدین می‌خوانده‌اند، غالباً خود آنها را می‌ساخته‌اند، چنانکه مرحوم محقّق ملّامحسن فیض از همین خطبه‌های ساختهٔ خود کتابی گرد آورده است. اینها همه سپاس و ستایش پروردگار است، و در شرع پسندیده و مأجور است. در ماه رمضان مردم مناجاتهای ساخته شدهٔ منظوم فارسی می‌خوانند و هیچ فقیهی نگفته است که نخوانند.

پس اگر فرضاً شما به یقین بدانید که این مناجات را بنده یا زید ساخته‌ایم، باز چون این مناجات، همه یاد خدا و با آنچه از *قرآن* و حدیث به ما رسیده سازگار است، و هیچ چیزی که با شرع ناسازگار باشد در آن نیست، ثواب خواندن آن از ثواب خواندن دوازده امام خواجه نصیر و محی الدین عربی و حاج ملّا هادی سبزواری کمتر نیست؛ و چون عربی و به زبان شرع است، یقیناً از مناجات خواجه عبداللّه انصاری به نزد شرع و شارع مطلوبتر و بهتر است.

این که گفتیم، در صورتی است که بدانیم که این مناجات ساخته و پرداختهٔ امام نیست، ولی این فرض هرگز درست نیست، بلکه یقیناً خلاف واقع است. زیرا که حدیث مسند است و سند آن هم مرفوع است. حالا فرض می‌کنیم که سند روایت

این مناجات مخدوش و ضعیف باشد؛ یعنی همه یا برخی راویان آن مجهول یا مجروح و غیرمعتمد باشند، در چنین صورتی ببینیم حکمش چیست.

اوّلاً به موجب حدیث صحیح[1] که در *کافی* از علیّ بن ابراهیم و او از پدر خود و او از ابن ابی عمیر و او از هشام بن سالم و او از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حضرت فرمود: «**مَن سمع شیئاً من الثواب علی شیء، فصنعه، کان له و إن لم یکن علی ما بلغه.**»

و اهل سنّت از عبدالرحمان حلوانی روایت کرده‌اند که او مرفوعاً از جابر بن عبداللّه انصاری روایت کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «**مَن بلغه من الشیء فضیلة، فأخذها و عمل بها إیماناً باللّه و رجاءَ ثوابه، أعطاه اللّه ذلک و إن لم یکن کذلک.**»

و در کتاب *المحاسن* از هشام بن سالم به طریق صحیح از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «**مَن بلغه عن النبیّ صلی الله علیه و آله شیء من الثواب، فعمله، کان أجر ذلک له و إن کان رسول اللّه لم یقله**» که در *بحار* گوید: این روایت با سندش میان عامّه و خاصّه مشهور است، و نظیر این باز از پیغمبر اکرم در *وسائل الشیعة* روایت شده که آن را از *محاسن* نقل کرده.

و باز ابن فهد در *عدّة الداعی* از صدوق و او از ائمّه علیهم السلام روایت کند که: «**من بلغه شیء من الخیر، فعمل به، کان له من الثواب ما بلغه، و إن لم یکن الأمر کما بلغه.**»

و همچنین است روایت *ثواب الأعمال* صدوق از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: «**مَن بلغه شیء من الثواب علی شیء من الخیر، فعمل به، کان له أجر ذلک و إن کان رسول اللّه لم یقله.**»

و روایت *کافی* از محمّد بن مروان از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام که فرمود: «**من**

---

۱. برای تنقیح و اثبات صحّت سند این حدیث نگاه کنید به کتاب *المقالات اللطیفة فی المطالب المنیفة* للسیّد محمّد هاشم بن زین العابدین الموسوی الخوانساری که صاحب *روضات* برادر اوست، طبع طهران ظاهراً سال ۱۳۱۷ صص ۲۷۹ ـ ۲۷۷.

بلغه ثواب من اللّه علی عملٍ، فعمل ذلک العمل التماسَ ذلک الثواب اُوتیه، و إن لم یکن الحدیث کما بلغه.»

و نظیر همین است حدیثی که ابن‌طاووس مرسلاً در کتاب *الإقبال* از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است؛ و پوشیده نیست که مراد از سماع در نخستین روایت هشام در چنین جایی عرفاً مطلق بلوغ است نه خصوص شنیدن و دریافتن آواز با گوش؛ و روشن است که اطلاقِ حدیث، شخص کَر را هم فرا می‌گیرد، و اگر فرض کنیم آدم که با قراین و امارات چیزی از ثواب را دریافت، کسی که اهل زبان باشد، شکّ نمی‌کند که او هم مشمول حکم این خبر است، و سماع او را هم فرا می‌گیرد، و جملهٔ «و إن لم یکن علی ما بلغه» نیز اشاره به همین است؛ با وجود اینکه مناط در چنین موردی پیداست؛ چه ما به قطع و یقین می‌دانیم که برخی خصوصیات در خبر اعرابی و کفّار مانند اعرابی بودن او مثلاً مقصود دستور پیغمبر نیست، همچنین در اینجا هم یقین داریم که خصوص سماعِ حقیقی، مراد نیست.

و امّا اینکه مقتضای بعض این روایات خصوص «ما اُسند إلی النبیّ» یا «ما اُسند إلی اللّه تبارک و تعالی» است، علاوه بر اینکه پاسخ این ایراد از آنچه گفتیم دانسته می‌شود، گوییم از ضروریات مذهب شیعه و مستفاد از اخبار و روایات معتبره بسیار است که حدیثِ امام حدیثِ پیغمبر و حدیثِ پیغمبر به موجبِ: ﴿مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَیٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَیٰ﴾ به وحی الهی است بی اینکه آنها از اجتهاد خود چیزی بگویند. چه در خبر هشام بن سالم و حمّاد بن عیسی و غیر آن آمده که گویند: از امام صادق علیه‌السلام شنیدیم که فرمود: حدیثِ من حدیثِ پدرم و حدیثِ پدرم حدیثِ جدّم و حدیث جدّم حدیثِ امام حسین علیه‌السلام و حدیثِ امام حسین علیه‌السلام حدیثِ امام حسن علیه‌السلام و حدیثِ امام حسن علیه‌السلام حدیثِ امیر المؤمنین علیّ علیه‌السلام و حدیثِ امیرالمؤمنین علیه‌السلام حدیثِ رسول خدا و حدیثِ پیغمبر گفتهٔ خدای ـ عزّ وجل ـ است؛ و احادیث فراوان دیگری به همین معنی آمده، و شاعر اشاره به همین مطلب گوید:

فوال أُناساً قولهم و حدیثهم   روی جدّنا عن جبرئیل عن الباری

پس آنچه از سیاق این احادیث مستفاد می‌شود، این است که کسی که برای اجر و ثواب اخروی، عملی بجا آورد که بر حسب روایتی به دستش رسیده که آن عمل راجح است، همچنانکه در روایت به او رسیده، اجر و ثواب خواهد داشت گرچه معصوم آن عمل را دستور نداده باشد؛ و عقل سلیم هم می‌گوید که: هرگاه کسی چیزی از اشیا یا عملی از اعمال را به گمان و به امید اینکه مطلوب و محبوب رئیس و مولا و مقتدای اوست بجا آورد، سزاوار مدح و ثواب است و با آن عمل به مولای خود تقرّب پیدا می‌کند، گرچه درواقع این گمان حقیقت نداشته باشد.

آداب و ادعیه و اذکار و اوراد و ختومات وصلواتی که از طرق اهل سنّت درکتب فقهای ما روایت شده، فراوان است، مانند کتب ابن‌طاووس و کفعمی و *غوالی اللئالی* ابن ابی جمهور احسائی بلکه در اجازهٔ علّامه به بنی زهره که به اسناد متّصل خود نماز «لیلة الرغائب» را روایت کرده است.

محقّق اردبیلی در *زبدة البیان* (کتاب الصلاة) نزد قوله: ﴿وَ إِذَا رَأَوا تِجَارَةً أَوْ لَهْوَاً انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِماً﴾ به مناسبت روایتی که دلالت دارد بر وجوب قرائت سورهٔ اَعلیٰ در شب جمعه و سورهٔ جمعه و منافقین در روز جمعه، گوید: استحباب بعید نیست؛ زیرا به نصّ و اجماعِ امّت، عمل به روایات درسنن و رسیدن به ثوابی که در روایت آمده ثابت شده، هر چند آن روایت مطابق واقع نباشد؛ و از این روست که جمهور و اصحاب ما استحباب وکراهت را به روایت ضعیف ثابت دانسته‌اند؛ و نیز در تفسیر آیهٔ: ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾ نیز ذیل روایتی همین دعوی اجماع را تأکید کرده است.

مشهور میان عامّه بر مذهب خود و میان اصحاب ما ـ رضوان اللّه علیهم ـ بر مذهب خودشان در اخبارِ سنن، تسامح است؛ به این معنی که سنن و مندوبات با اخباری ضعیف که دارای شرایط حجّیت نیستند نیز ثابت می‌شود. شهید اوّل در

ذکریٰ و شهید دوم در *درایه* صریحاً گویند که اخبار فضایل متسامحٌ فیها است. ابن فهد در *عدّة الداعی* گوید: این معنی ـ تسامح در ادلّهٔ سنن ـ مجمعٌ علیه فریقین است. شیخ بهائی در *اربعین* و *وجیزهٔ* خود، و صاحب *وسائل الشیعة* هر دو تسامح در ادلّه سنن را به اصحاب ما نسبت داده‌اند؛ و این مسألهٔ مکروهات را هم شامل است؛ و اگر از علّامه نقل شده که در *منتهی* به عدم تسامح در ادلّهٔ سنن فتوا داده، در مصنّفات دیگر خود از این فتوا برگشته و به تسامح فتوا داده است. و همچنین سیّد محمّد صاحب *مدارک* در آغاز کتاب آنجاکه برخی از وضوهای مستحب را یادکرده و مستند آنها را ضعیف شمرده است و ایرادکرده که استحبابْ حکم شرعی است و دلیل شرعی لازم دارد، در باب صلاة از این رأی عدول کرده است. محقّق خوانساری در *مشارق* و محقّق سبزواری در *ذخیره* و سیّد محمّد کربلایی در *مفاتیح* و به نقل خود او پدر و جدّش همه به تسامح در ادلّهٔ سنن رفته‌اند.

و با اجماعات منقولهٔ بسیارکه با شهرت عظیم محقّق از خاصّه و عامّه تقویت و تأیید می‌شود، اگر کسی در مسألهٔ تسامح در ادلّهٔ سنن، ادّعای اجماع محقّق و دعوی اتّفاق کند، ادّعای او درست و صحیح و پذیرفته است؛ و قاعدهٔ تسامح در ادلّه سنن از قواعد مسلّمهٔ علم اصول به شمار می‌آید.

به هر حال اختلافی میان فقها نیست و شکّی نیست در اینکه اگر به احتمال امر مولیٰ در شبهات وجوبیه، فعلی را بجا آورند و در شبهات تحریمیه به احتمالِ نهی، ترک کنند، مستحقّ ثواب می‌باشند، خواه قصد قربت از کیفیات امتثال و ثواب بر نفس فعل باشد ـ چنانکه مرحوم آخوند قائل است ـ یا اینکه اوامر احتیاط مانند اوامر اصل عبادات متعلّق به پیکر عبادت است بی‌قصد قربت و مکلّف آن را به داعی آن امر بجا می‌آورد و ثواب بر انقیاد است نه برخود فعل ـ چنانکه مرحوم شیخ انصاری گفته است ـ که در صورت اوّل فعل خود ممدوح است و در صورت دوم فاعل ممدوح است.

پس از آنچه گفتیم دانسته شد که اگر فرضاً سند «المناجات الالهیات» ضعیف

باشد و برخی راویان آن مجهول یا مجروح باشند، باز به اتّفاق همهٔ فقها ـ از شیعه و سنّی ـ خواندن آن ثواب و اجر دارد.

عقل و شرع متظاهرند و مراد از کارهای خیر که در احادیثی که یاد شد آمده یا از قبیل نماز مخصوص در وقت معیّن است و یا دعا و ذکر و یا فضایل معصومین علیهم‌السلام.

امّا فضایل معصومین، پس علاوه بر اینکه به دلایل عقلی در علم کلام به ثبوت رسیده، روایات آن هم به درجه‌ای فراوان است که تواتر معنوی آن مسلّم است؛ چه آنان فرد اکمل انسان کامل، و مَثَل اعلای حقّ‌اند که ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ متخلّق به اخلاق اللّه و متحقّق باللّه‌اند که وجودشان ذکر خداست که فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً﴾.

لیس مِن اللّه بمستنکرٍ أن یجمع العالم فی واحدٍ

و هر چه پیرامون فضایل و مناقب آنان گفته شود، کم است.

کتاب فضل تو را آبِ بحر کافی نیست که ترکنم سَرِ انگشت و صفحه بشمارم

و امّا نماز پس: «الصلاة خیر موضوعٍ؛ فمن شاء استقلّ و من شاء استکثر» و همچنین دعا که: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ.﴾

بویژه که عبادات مطلقاً بی‌قصد تقرّب و انقیاد پذیرفته نیست. پس حدیث ضعیفی که ما را به عمل خیر رهنمایی می‌کند، در حقیقت ما را به یاد خدا وا می‌دارد. از این روست که گویند اگر در کوچه ورقه‌ای یافتید و در آن نوشته بود که اگر این دعا یا این نماز را بخوانید، ثواب چنین و چنان خواهید داشت، اگرچه آن ورقه در حقیقت ساختگی باشد.[1]

---

۱. برخی از کسانی که به زهد و صلاح معروف بوده‌اند، مانند ابوعصمه نوح بن مریم مِروَزی، احادیثی در فضایل اعمال ساخته‌اند، چنانکه اخباری که در فضایل سور قرآن واحدی و ثعلبی و زمخشری روایت کرده‌اند از این قبیل است (نگاه کنید به شرح *درایة الحدیث* شهید دوم، چاپ طهران، ۱۳۰۹، صص ۷۵ ـ ۷۱ ولی البتّه روایت این قبیل احادیث که موضوع است، جایز نیست.

اهل معرفت ذکر را دلّاله می‌گویند؛ چه دلّاله آن است که طالب را به مطلوب رساند؛ و برخی جاروب گفته‌اند؛ زیرا که دل را از جز حقّ پاک می‌کند. خدا فرموده: ﴿وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آبَاءَکُمْ أو أشَدَّ ذِکْراً﴾ و چون نفس به نزد محقّقین و دانشمندان، به صورتهای معلومات ممثّل و از دیگر نفوس ممتاز می‌شود و پس از جدا شدن از بدن، ملکات او تجوهر پیدا می‌کنند، لهذا اهل معرفت کوشش می‌کنند که این مرتبهٔ علمی به ذکر رفعت یابد، و دایره‌اش وسیعتر شود ﴿ألا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ برای هر عبادتی حدّی یاد شده است، مگر ذکر خدا، فرمود: ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أصِیلاً﴾ آری «من أحبَّ شیئاً أکثر ذکره.»

مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول ز وِرد نیم‌شب و آه صبحگاه رسید

فی *عدّة الداعی*: «أنا جلیس مَن ذکرنی» و فی *نهج البلاغة* فی خطبة همّام فی وصف المؤمن: «و یصبح وهمّه الذکر، إن کان فی الغافلین کتب فی الذاکرین و إن کان فی الذاکرین لم یکتب من الغافلین»، ﴿رِجَالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ.﴾

ای برادر! فرمود: ﴿وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الأبْصَارَ وَ الأفْئِدَةَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ﴾ پس در برابر نعمتهایی که بر تو ارزانی داشت، سپاسگزار باش: و قل ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِی أن أشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلَیٰ وَالِدَیَّ﴾ و بر پیشامدهای روزگار شکیبا باش و به قضای حقّ تعالی رضا ده و به هوای نفس تن در مده که فرمود: ﴿وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوَیٰ فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ﴾[1] و گفت: ﴿إنَّ النَّفْسَ لَأمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾.

---

۱. هر یک از قوای ما توانایی دارد که مدرکات بی‌شماری را دریابد و هر مدرکی در ما اثری می‌کند که ما را به سوی جهان مادّی می‌کشاند و در این هنگام نفس امّاره به سرکشی می‌گراید. این است که گفته‌اند: یاد خدا دل را حیات می‌بخشد. زیرا چون موادّ فاسد از رهگذر حواسّ در آمده و دل در آن بسته و خوبهای زشت به دل در آید، دل از خدا غافل گردد. زیرا آنچه دل در پی آن رود، آن إله اوست و این بر حسب خواهشهای نفسانی گوناگون مختلف می‌شود: برخی از پیِ جماد مانند سیم و زر و نسخه‌ها و عتیقه‌های گرانبها روند و دل در اینها بندند، و بعضی از پی نباتات و گل‌ها و جانوران چون سگ و گربه روند، و گروهی مسخّر درندگان و ←

پس بر تو باد که همیشه دعا کنی و براستی به خدا پناه بری و به پروردگار خود گمانِ نیک داشته و به وعدهٔ وی مؤمن باشی واز وی شرم کنی.

ای اخی! دست از دعا کردن مدار   با قبول و با ردِ آنت چکار

اگر می‌خواهی نسبت ظلم بدهی، به نفس امّارهٔ خویش نسبت کن که: ﴿إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيئاً وَلٰكِنَّ النّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾، «أعدیٰ عدوِّک نفسک الناطقة التی بین جنبیک.»

نفس را هفصد سر است و هر سری   از فراز عرش تا تحت الثّری

﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيها مَا اكْتَسَبَتْ﴾ مگو که اگر قسمت است، به من می‌دهند؛ و گرنه، نخواهند داد، هر چند سؤال کُنم، بلکه هر چه می‌خواهی و به هر چه نیازمندی ـ از نیکی دنیا و آخرت ـ از او بخواه که در خزانهٔ پروردگار تعالی کمی نیست که چنانکه دیدی خود وعدهٔ اجابت داد.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: از خدا بخواهید و به اجابت دعا یقین داشته‌باشید؛ زیرا «هو اللّه» تو «لبّیک» ماست؛ چه هر گاه قسمت نباشد تو را بی‌نیازی دهد، به مقام رضا رساند که برترین مقامات است، وگرنه در حدیث آمده که مؤمن در نامهٔ عمل خود

→

چارپایان باشند.

اگر خشم بر این کس چیره است، پیروی آن باشد و در باطن سگ است؛ و اگر خودخواهی، پلنگ است؛ و اگر شهوت حلق و جلق. الاغ است؛ و بر همین قیاس کن که به مقتضای آیهٔ شریفهٔ: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ﴾ پیروی هر یک از اینها متابعت آلهه است. روان مردمی چون جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است، بناچار این ملکات تجوهر پیدا می‌کنند. چه این ملکات به منزلهٔ فصولند. آن گاه که جان از تن جدا شد، روان مردمی با این ملکات از همدیگر شناخته می‌شوند، چنانکه صورت برزخی حاجیان را امام علیه‌السلام نشان داد و فرمود: «ما أکثر الضجیج و أقلّ الحجیج» و راوی به چشم خود دید که هر کس به صورت جانوری بر وی نمودار شد.

نیک و بد هر چه کنی، بهر تو خوانی سازند   جز تو بر خوان بد و نیک تو مهمانی نیست
گـنه از نـفس تـو مـی‌آید و شیطان بـد نـام   جز تو بر نفس بداندیش تو شیطانی نیست

نیکیهایی می‌بینند که نکرده و از آن آگاه نیست؛ و گویا مراد درجات است؛ یعنی کاری نکرده است که سزاوار چنان درجاتی باشد.

پس از وی می‌پرسند که: آیا می‌شناسی این نیکیها را؟

گوید: نمی‌شناسم این نیکیها را که از کجا فراهم شده است.

گویند: این همه عوض آن سؤالی است که در دنیا کرده بودی.

و هر گاه قسمت باشد آن را به تو می‌رساند، پس از آنکه سؤال می‌کنی و به حقیقت این سؤال را نیز تقدیر کرده است؛ پس ایمان و یقین و یگانه‌پرستی تو افزون می‌شود و روی سؤال از خلق بر می‌تابی.

و در همه حال بدو باز می‌گردی و از وی حاجت می‌خواهی که نیازبردن به درگاه باری‌تعالی و در خواستن از وی، مایهٔ توجّه و روکردن به جناب عزّت و جلال حقّ و موجب ذکر و مناجات و قُرب درگاه او است؛ و شایسته است که مقصود و مطلوب در دعا همین باشد و همّت بر روا شدن مدّعی مقصور نبود تا موجب افزایش دوستی گردد:

دل ز حرص مدّعی خالی شده ذوق عجز و بندگی حالی شده
گر اجابت کردشان فهو المراد ورنه با دیدار نقد آیند شاد
هیچ نبود از دعا مطلوبشان جز سخن کردن به آن شیرین زبان
ور کند رد لذّتِ آن بیشتر بهر تقریب سخن بار دگر

مگر نبینی که چون به موسی گفتند: چه چیز در دست راست تو است؟ (که شاید در دست چپش چیز دیگر بود و امر مشتبه می‌شد) به جای اینکه گوید «عصا»، سخن به درازا کشانیده گفت: ﴿هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ﴾ آن عصای من است، به آن تکیه کنم، و برگ درخت بر گوسفندانم ریزم، و مرا با این عصا کارها و نیازهاست.

ابوالحسن شاذلی گوید: حظّ و بهرهٔ تو در دعا، ذوق و فرح به مناجات دوست

باید نه خوشحالی به برآمدن حاجت و رسیدن به مطلوب، تا به نعمت از منعم نمانی. خلاف مروّت بود که اولیا تمنّی کنند از خدا جز خدا.

ابراهیم ادهم از راهی می‌گذشت. شنید که مردی این بیت را به آواز می‌خواند:

کلّ ذنب لک مغفور — سوی الإعراض عنّی

چون شنید، بیهوش شد و بر زمین افتاد.

هر آن کو غافل از حق یک زمان است — درآن دم کافرست امّا نهان است

اگر آن غافلی پیوسته بودی — دَرِ اسلام بر وی بسته بودی

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَاماً وَ قُعُوداً وَ عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَ الأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾.

اگرگویی: سؤال از خلق را بر من حرام کرد و سؤال از خود را واجب گردانید، ولی چون او را می‌خوانم و او اجابتم نمی‌کند،مرا دشوار افتاد که نه پای رفتن و نه یارای پایداری، پیوستن بدو مشکل و جدایی دشوار.

گوییم: حق تعالی، مالک حقیقی کلّ است و مالک را رسد که در ملک خود هرگونه بخواهد تصرّف کند و ستمگر آن است که در ملک غیر بی اذن مالکْ تصرّف کند، ولی چون مالکِ کلّ است، می‌باید تصرّف او با نظام کلّ سازگار باشد؛ و اجابت نکردن که یقیناً نسبت به نظام اتمّ اصلح بوده، به حال تو هم اصلح است ﴿وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾.

پس دعاها که زیان است و وبال — از کرم می‌نشنودشان ذوالجلال

در حدیث آمده که اگر دعای مؤمن در دنیا قبول نیفتاد، خدای تعالی آن را برای روزی که نیازمندتر است ذخیره می‌نهد؛ چه او سؤال کنندهٔ خود را در دنیا و آخرت نومید نمی‌کند.

هله نومید نباشی، گرت آن یار براند — که گر امروز براند، نه که فردات بخواند

هیچ قلبی پیش او مردود نیست.

ای برادر! اگر آیی، در باز است؛ و اگر نیایی، حقّ بی‌نیاز است. او کریم و عزیز است، و کریم هرگز خواهنده را محروم نگرداند. به چیزی نیاز ندارد تا بخل ورزد و نتواند داد. گفته‌اند: رحمان آن است که اگر سؤال کنند، بدهد و رحیم آن که اگر سؤال نکنند، در خشم آید.

ابن‌فهد در مقدّمه *عدّة الداعی* گوید: ﴿قَالَ رَبُّكُمْ أدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ.﴾ خداوند شما گفت مرا بخوانید و فریادرسی از من جویید تا پاسخ دهم شما را ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ همانا آنان که گردن کشند از پرستش من، بزودی درشوند در دوزخ بیچاره و خوار «**فجعل الدعاء عبادة و المستكبر عنه بمنزلة الكافر**» چه دعای بنده غایت تذلّل و خواری است در برابر پروردگار و محبوب پروردگار است.

پس هرگاه بنده کاری کند که محبوب پروردگار است، حقّ تعالی او را به اجابت دعا بزرگ دارد؛ و اگر در دنیا اجابت نکرد، در آخرت عوض دهد؛ و چون اظهار ذلّت را دوست دارد، بندگان را به پرستش فرمان داد. پس اگر سرکشی و کاهلی کردند، آنان را بغایت خواری و بیچارگی رساند و به دوزخ یعنی ـ دار ذلّت ـ در آرد در حالتی که آن چنان خوار باشند که هرگز عزّت نبینند.

من همی دانم که می‌خواهد دلش — که بود غوغا به گِرد منزلش
می‌کنم چندان فغان در حضرتش — تا فرو آید ز بالا رحمتش
چیست ادعونی کدام است اسألوا — گر نمی‌خواهد گدایان را غلو

دعا به معنی سؤال است، و استجابت به معنی بخشش. پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: کسی که از خدا حاجت نخواهد، بر او خشم گیرد. آن روز که این آیه فرود آمد، یاران گفتند: یا رسول اللّه! ما را می‌فرماید تا او را بخوانیم، نزدیک است به ما تا به راز خوانیم یا دور است که به آواز خوانیم. به پاسخشان این آیه نازل شد: ﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾.

یار نزدیک‌تر از من به من است / وین عجبتر که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که یار / در کنار من و من مهجورم

«هُوَ أَقْرَبُ إِلَیکُمْ مِن حَبْلِ الوَرِیدِ».

او به تو از تو به تو نزدیکتر / تو ازو غافل چرایی در به در

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که پیوسته در معرض حوادثیم؛ و مصیبتها و رنجها و محنتها و دردها و پیشامدهای ناگوار گرداگرد ما را فرا گرفته، ما را پریشان خاطر می‌کند و به خود مشغول می‌سازد و آزار می‌دهد و زیان می‌رساند ـ یا از درون مانند بیماری و انحراف مزاج و یا از بیرون همانند جانوران مردم آزار و دوستان یا همسایگان یا فرزندان یا خویشان و بستگان جفاکار یا تصادفات و تصادمات و اتّفاقات ناگهانی مانند زمین‌لرزه یا سیل و ویران شدن خانه ـ و اگر اتّفاقاً کسی از همهٔ پیشامدهای بد برکنار مانده، باید بداند که این حال پایدار نیست و روزگار بر این وضع نمی‌ماند وممکن نیست که چرخ فلک همیشه به‌کام او بگردد. حوادث تلخ در انتظار انسان است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «ما من أحدٍ ابتلی و إن عظمت بلواه بأحقّ بالدعاء من المعافی الذی لا یأمن البلاء.» و هر کس نیازمند به دعا است، درعافیت به سر برد یا مبتلی باشد و فایدهٔ آن رفع بلا و گرفتاری موجود یا جلب نفع مقصود یا پایدار ساختن خیر موجود و جلوگیری از زوال آن است که در حدیث دعا را گاهی سلاح نامیده‌اند و گاهی تُرس که حوادث و بلا را دور می‌کند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام گوید: دعا تُرس (سپر) مؤمن است و هنگامی در را زیاد بکوبی، به روی تو باز می‌شود که: «مَن قرع باباً و لجَّ ولج.»

گفت پیغمبر که چون کوبی دری / عاقبت زان در برون آید سری

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آیا راه نمایم شما را به سلاحی که از شرّ دشمنانتان برهاند و روزی شما را فراوان کند؟

گفتند: آری ای رسول خدا!

فرمود: پروردگار خود را به شب و روز بخوانید که سلاح مؤمن دعاست.

هر گنجِ سعادت که خدا داد به حافظ از یُمن دعای شب و وِرد سحری بود

* * *

در حدیث آمد که مؤمن در دعا چون امان خواهد ز دوزخ از خدا

دوزخ از وی هم امان خواهد به جان ای خدایا! دور دارم از فلان

المناجاة الالهیات به سند صحیح روایت شده و در حجّت بودن و حجّت نبودن اخبار آحاد که از قرائن قطعیه مجرّد باشد و در کتابهای معتبر مشهور مانند کتب اربعهٔ متقدّمه از محمدون ثلاثهٔ متقدّمه یافته نشود دو رأی است:

سیّد مرتضی و چند تن از پیروان او اخبار آحاد را حجّت نمی‌دانند و دلیل آورده‌اند آیاتی را که از پیروی غیر علم نهی کرده و اخباری که دلالت دارد بر اینکه چیزی که معلوم الصدور نیست، نباید پذیرفت یا خبری که ازکتاب اللّٰه گواه ندارد یا موافق قرآن نباشد یا قرآن آن را تصدیق ننموده باشد، باطل است؛ و نیز سیّد در ذریعه و غیر آن بدین مطلب دعوی اجماع کرده است. ولی ظاهراً از آیاتی که عمل به غیر علم را نکوهش می‌کند، بیش از این مستفاد نمی‌شود که عمل به غیر علم در اعتقادیات و اصول دین حرام است و اگر آیات اطلاق داشته باشد، به دلیلهای حجّیتِ خبر واحد تخصیص داده می‌شوند.

و امّا روایات پس آنکه می‌گوید خبری که معلوم الصدور نباشد، حجّت نیست، خودخبر واحد است و با آن حجّت نبودن اخبار آحاد ثابت نمی‌شود و اخبار دیگر هم هر یک خبر واحد است و قدر متیقّن که از مجموع آنها به دست می‌آید این است که خبری که مخالف کتاب باشد حجّت نیست؛ و کسانی که خبر واحد را حجّت می‌دانند هم در مقام تعارض، به خبر مخالف کتاب عمل نمی‌کنند؛ ولی این اخبار دلالت ندارد بر اینکه خبر واحد اصلاً حجّت نیست؛ و امّا اجماع محصّل که در مسأله نیست و اجماع منقول هم که سیّد مدّعی شده در حکم خبر واحد است.

امّا کسانی که خبر واحد را حجّت می‌دانند از ادلّهٔ اربعه دلیل آورده‌اند. گویند آیهٔ: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ هم از جهت وصف بر حجّت بودن خبر واحد دلالت دارد (اگر چه برخی مفهوم وصف را حجّت نمی‌دانند) و هم از جهت شرط.

و مفهومش این است که اگر عادل خبری آورد، تبیّن واجب نیست. مفهوم شرط در آیه این است که اگر فاسق خبری نیاورد، تبیّن واجب نیست و این مفهوم در سه حال حقیقت پیدا می‌کند:

۱. اینکه هیچ کس هیچ چیز نیاورد که سالبهٔ به انتفای موضوع باشد.

۲. اینکه فاسق چیزی جز خبر ـ مثلاً کاری یا جسمی ـ بیاورد.

۳. اینکه عادل خبر بیاورد؛ که در دو شقّ اخیر موضوع قضیه منتفی است و از تعلیلی که بعد از این جمله در آیه آمده دانسته می‌شود که خبر عادل از جهالت خارج است و شارع آن را جانشین علم قرار داده است؛ و نیز آیه ظاهراً در مقام بیان حکم عام است و با خصوصیتِ مورد کاری ندارد؛ و تبیّن به معنی استیضاح خبر و وقوف بر بیان حقیقت و واقع و خواستن بیان حال است.

و امّا اخباری که بر حجّیت خبر واحد دلالت دارد، فراوان است که در کتب اصول فقه ایراد شده و پیرامون آنها به بحث و تحقیق پرداخته‌اند، مانند حدیث زراره دربارهٔ دو حدیث مشهور که با هم ناسازگارند و تعارض دارند که فرمودند: «آن را برگزین که پیش تو عادل‌تر و موثّق‌تر است» و حدیث حسن بن جهم از حضرت رضا علیه‌السلام دربارهٔ دو حدیث مختلف که فرمودند: «به هر یک خواستی عمل کن» و همچنین است حدیث حارث بن مغیره از حضرت صادق علیه‌السلام و جز اینها. دلیلهای عقلی این مطلب هم در کتب اصول یاد شده و اینجا مناسب نیست.

امّا اجماع پس شیخ طوسی در عدّة صریحاً بر حجّت بودن خبر واحد دعوی اجماع کرده؛ و نیز کشّی که گوید: «**أجمعت العصابة علی تصحیح ما یصحّ عن جماعة**» مقصود او از تصحیح مجمع علیه این است که خبر آنها را صحیح شمرده یعنی با آن

معاملهٔ صحیح کرده و بدان عمل کرده‌اند؛ و همچنین نجاشی که می‌گوید: «مراسیل ابن ابی‌عمیر نزد اصحاب مقبول است» معنی آن این نیست که صدور آنها قطعی است، بلکه چون می‌دانند که او جز از ثقه نقل نمی‌کند، روایت وی را صحیح می‌شمارند؛ و همچنین صاحب *کاشف الرموز* گوید: «اصحاب به مراسیل بزنطی عمل کرده‌اند.»

ابن طاووس به سیّد مرتضی طعن زده گوید: «در شگفتم که چگونه بر سیّد مشتبه شده که شیعه در امور شرعی به اخبار آحاد عمل می‌کند، و کسی که از تواریخ و اخبار آگاه باشد و اشخاص صاحب اعتبار را دیده باشد، خواهد یافت که مسلمانان و اشخاصی که مرضیّ‌اند و دانشمندان پیشین شیعه به اخبار آحاد عمل می‌کنند و این بر اهل معرفت پوشیده نیست. همچنانکه شیخ طوسی در عدّة و جز او کسانی که در اخبار شیعه تفحّص می‌کنند و مصنّفین دیگر ذکر کرده‌اند.» و از این سخن به دست می‌آید که جز شیخ، علمای دیگر هم بر عمل شیعه به اخبار آحاد دعوی اجماع کرده‌اند؛ و محقّق حلّی در مسألهٔ فوریت قضاء و علّامه در *نهایة الوصول* هر یک جماعتی از قدما را نام می‌برند که به اخبار آحاد عمل می‌کرده‌اند.

محقّق در معتبر گوید: «اخباری که اصحاب پذیرفته‌اند یا قراین بر درستی آنها گواهی می‌دهد، بدان عمل می‌شود؛ و آنچه اصحاب نپذیرفته‌اند یا شاذّ است (یعنی با آنچه مشهور روایت کرده‌اند، مخالف است) از آن صرف نظر می‌شود.»

شیخ بهائی در *مشرق الشمسین* گوید: «خبر صحیح نزد پیشینیان آن است که محفوف بود به آنچه موجب اعتماد نفس باشد» و از موجبات رکون واعتماد چیزهایی را یاد کرده که مفید بیش از ظنّ نیست.

و نیز مرحوم مجلسی در برخی رسائل خود گوید که: «شیعه در همهٔ اعصار به خبر واحد عمل می‌کرده و اخبار آن متواتر است» و نیز در جلد نخستین *بحار* گوید که: «عمل اصحاب ائمّه به اخبار آحاد معنیً متواتر است و چنان نیست که بتوان

انکار کرد» باز در جای دیگر گوید: «حجّیت اخبار و وجوب عمل به آن، چیزی است که به اخبار متواتر روایت و عمل شیعه بلکه همهٔ مسلمانان در همهٔ اعصار به آن استوار شده است.»

سیّد نعمة اللّه جزائری در شرح *تهذیب الأحکام* گوید: «موثّق‌ترین مشایخ من مرا حدیث کرد که سیّد اجلّ سیّد محمّد صاحب *مدارک* چون به نجف اشرف آمد، همهٔ علمای نجف به زیارت وی شتافتند و از کسانی که به دیدارش آمدند، مولی عبداللّه شوشتری بود. سیّد از همه بازدید کرد جز مولی عبداللّه. پس بر وی خرده گرفتند که چگونه همهٔ فضلا را بازدید کردی واز دیدار فاضل‌ترین و پرهیزکارترین همه خودداری کردی؟ سیّد پاسخ داد که مولی عبداللّه عمل به اخبار آحاد را جایز نمی‌داند و من گمان می‌کنم او خطا کرده، بلکه بدعت در دین گزارده و کسی که بدعت‌گزاری در دین کند، به ویران کردن دین کمک کرده است» و از این سخن پیدا است که حجّیت خبر واحد را از ضروریات دین می‌شمرده‌اند و از این رو، سیّد منکر حجّیت اخبار آحاد را مبدع پنداشته است.

حالا برگردیم به مطلب و گوییم: نظر به اینکه راویان المناجاة الالهیات همه به اصطلاح کتب رجال و درایه، ثقه (یعنی عدل و امامی) هستند، پس این مناجات صحیح السند است؛ و چون نقل ادعیه و اذکار و اوراد و مناجات و فضایل اعمال به روایت ضعیف به موجب اخبار «مَن بلغ» و به دلیل قاعدهٔ اصولیهٔ «تسامح در ادلّه سنن» روایت و خواندن آنها ثواب دارد؛ از این رو، علما و محدّثین ما و اهل سنّت، بسیاری از ادعیه و فضایل اعمال را در کتب خود آورده‌اند، هر چند اسناد آنها ضعیف بوده است. پس به طریق اولیٰ فضایل و ادعیه‌ای که به طریق موثّق یا به طریق حَسَن به ما رسیده، در کتابهای دعا فراوان است. امّا دعاهایی که به سند صحیح به اصطلاح ما بخصوص صحیح به معنی اخصّ که سند آن متّصل و روات آن همه عدل و امامی هستند، روایت شده باشد، کم است؛ و چون سند این

مناجات متّصل و همهٔ راویان آن از مشاهیر ثقات روات هستند، پس صحیح السند است. و چون عین این مناجات را بتمامه کفعمی یکبار در *بلد الامین* بعد از زیارات و بار دیگر در فصل ۳۳ از *مصباح* مرسلاً و مرفوعاً آورده است و یقین داریم که آن را از یکی ازکتب دعا نقل کرده که هم در آخر *بلد الامین* در فهرست مآخذ آن مذکور است و هم در فهرست آخر *مصباح*.

و نیز علّامه (و به قول صاحب جواهر حجّة اللّه علی الخلق) مولانا محمّد باقر مجلسی ـ رضوان اللّه تعالی علیه ـ در جزء دوّم از مجلّد ۱۹ *بحار* در ادعیه و اذکار صفحهٔ ۹۰ چاپ کمپانی همین مناجات را بی‌کم و بیش عیناً از *بلد الامین* به عنوان مناجاة أمیرالمؤمنین علیه السلام مرویّة عن العسکری عن آبائه علیهم السلام آورده، و بی‌شکّ این هر دو ازکسانی هستند که بر آنها صادق است جملهٔ «لایرسل إلّا عن ثقة» پس با اطمینان کامل می‌گوییم: از آنجاکه المناجات الالهیات از روی دو نسخهٔ خطّی معتبر کهنه چاپ شده که یکی از آن دو متعلّق به قرن ششم و دیگری در سال ۹۰۸ به خطّ کاتبی استاد و باسواد که ترجمهٔ آن نیز به خطّ او است چاپ شده و در هر دو نسخه با یک سند صحیح روایت شده و نیز عیناً آن را کفعمی در دو کتاب معتبر خود و مجلسی نیز در *بحارالانوار* نقل کرده‌اند، پس روایت آن صحیح و مستفیض است.

پس از *صحیفهٔ سجّادیه* و معدودی ادعیه که در بسیاری از کتب حدیث به روایات صحیحه نقل شده، این مناجات معتبرتر است، و حتّی این مناجات از بیشتر دعاهایی که ابن طاووس و مجلسی و شیخ عبّاس قمی در کتب ادعیهٔ خود ایراد کرده‌اند، معتبرتر و معتمدتر و خوش مضمون‌تر است؛ و با اطمینان خاطر می‌توانید آن را به قصد ورود و به عنوان اینکه مستحب است بخوانید؛ و از آن قبیل دعاها نیست که بگوییم از باب انقیاد ثواب دارد، بلکه خواندن آن از باب اتیانِ مأمورٌ به و از باب اطاعت امر مولی ثواب دارد.

و اگر این مطلب در وقتی سؤال می‌شد که فرصت بیشتری می‌داشتم، یقیناً در

برخی مآخذ معتبر دیگر هم این مناجات را به شما نشان می‌دادم، ولی متأسّفانه فعلاً فرصت این کار را ندارم و همین قدر هم برای اثبات اعتبار آن کافی است و از خوانندگان گرامی التماس دعا دارم.

پوشیده نیست که این مناجات امیرالمؤمنین علیه‌السلام گرچه قبلاً به تمام و کمال در سه کتاب معتبر موجود بود، ولی در هیچ کدام سند روایت آن معلوم نبود و با چاپ شدن دو نسخهٔ معتبر (دریک مجلّد) که هر دو با هم متناً و سنداً متّفق‌اند، سند مناجات هم دانسته شد؛ و با مراجعه به کتاب *لمعة النور و الضیاء* تألیف فقیه نسّابه، عالم جلیل بزرگوار آقای سیّد شهاب الدین النجفی المرعشی ـ دامت برکات وجوده الشریف ـ روشن می‌شود که روات سند آن همه عدل و امامی هستند؛ و بعد از اصول اربعمائه، سند این مناجات از بسیاری از کتب مشهور که سند روایت دارد، مانند تفسیر ابن عبّاس به روایت کلبی معتبرتر است.

امید است این خدمت جناب آقای میرزا فخرالدین نصیری امینی ـ زاد اللّه فی نصرته ـ دارای اجر و ثواب جزیل باشد؛ و به مناسبت اینکه برخی کتابهای نفیس که هم اکنون در کتابخانهٔ اهدایی این ضعیف در دانشگاه موجود است، به وسیلهٔ این بزرگوار و پدر عالیقدر ایشان نصیبم شده بود، لازم می‌داند که در اینجا مراتب امتنان و سپاسگزاری خویش را اظهار دارد، بویژه که چندی از محضر شریف پدر جلیل القدر آقای میرزا مجد الدین ـ دام مجده ـ ادیب اریب فاضل و حکیم فقیه کامل، آقای شیخ لطفعلی صدر الافاضل نصیری امینی ـ رضوان اللّه علیه ـ (جدّ میرزا فخر الدین نامبرده) مستفید شده بود.

و الحمد للّه و کفی، و السلام علی عباده الذین اصطفی؛ و کتب ذلک بیمناه الداثرة، العبد الضعیف، سیّد محمّد مشکوة، فی الخامس و العشرین من شعبان المعظّم سنة ۱۳۸۴ من الهجرة النبویّة علی هاجرها ألف صلاة و تحیّة.

ترجمهٔ کهن مناجات الهیات

با بررسیهایی که به عمل آوردیم، دریافتیم که این ترجمه تنها برگردان پارسی مناجات الهیات است که از سوی خواجه عبدالحقّ بن محمّد سبزواری از مترجمان و کاتبان زبردست سده‌های ۹ و ۱۰ به سال ۹۰۸ هـ. ق نگاشته شده است.

نثر ترجمه یکدست نیست:

گاه بسیار روان، شیوا و جذّاب است مانند: «اگر در آوری مرا در دوزخ، بشناسانم اهل دوزخ را که همیشه دوست تو بوده‌ام»، «بار خدایا! اگر عفو کنی، به فضل توست؛ و اگر عذاب کنی به عدل توست، ای آن که امید ندارند مگر فضل تو را و نمی‌ترسند مگر عدل تو را»، «بار خدایا! آیا برای دوزخ پرورد مرا مادر من، پس کاشکی که نپروردی مرا؛ یا برای بدبختی بزایید مرا، پس کاشکی نزاییدی مرا»؛ وگاه متکلّفانه مانند: «کراهت می‌دارم معصیت تو را و اگرچه راکبم آن را»، «اگر بنشاند مرا بازپس ایستادن از پیشی‌گرفتن با نیکان...» «ای خدای من! زبانی که پوشیده‌ای آن را از تعظیم‌های خود به عجب آرنده جامه‌های آن، چگونه فرواندازی به او از آتش شعله‌های زبانه‌های آن.»

گاه مترجم به شیوهٔ ترجمهٔ واژه به واژه عمل کرده وگاه با افزودن عباراتی سعی در روانی متن نموده است.

گاه در به کار بردن معادلهای فارسی کامیاب بوده مانند: ونی = سستی، کلالة = درماندگی، سجل = دلو، فزع = گریختن؛ وگاه عین واژه را به کار برده، مانند: فضل، عدل، بدن، عاقبت.

در گزینش معادلها نیز ناهمسانی‌هایی به چشم می‌خورد؛ بدین معنا که برای برخی از واژه‌ها معادلهای متعدّد به کار برده مانند: ای خداوند من، بار خدایا، بار خداوندا، یا ربّ برای «الهی»؛ و دوزخ، آتش دوزخ برای «نار»؛ و برای برخی دیگر معادل واحدی را برگزیده است.

با توجّه به کهن بودن ترجمه و نکاتی که یاد شد، تحلیل آن برای محقّقان زبان و ادبیات فارسی و کسانی که در مقوله‌های زبان‌شناسی تحقیق می‌کنند و به سیر تطوّر واژه‌ها و روند ترجمه در بستر تاریخ اهتمام دارند، خالی از فایده نخواهد بود. از این رو، در پایان کتاب، فهرستی از معادلهای برگزیدهٔ مترجم را ارائه داده‌ایم.

معرّفی دستنوشتها، و شیوهٔ تصحیح

از متن مناجات الهیات دو دستنوشت در اختیار داشتیم:

۱. دستنوشت «ق» یعنی نسخهٔ متقدّم: در ۱۴ صفحه ۱۰ سطری که به خطّ نسخ در اواخر قرن ۶ هـ. ق کتابت شده و عناوین صفحات ۱ و ۲ به خطّ کوفی است. نسخه مذهّب و اوراق آن شامل دو جدول و یک لاجورد است.[۱] این نسخه از طریق علیّ بن فضل اللّه بن علیّ بن عبداللّه حسنی راوندی (پسر) روایت شده و تفاوتهای بسیاری با روایت پدر دارد.

آغاز آن پس از سلسلهٔ سند: «**إلهی صلّ علی محمّد و آل محمّد و ارحمنی إذا انقطع من الدنیا أثری و امتحی من المخلوقین ذکری.**»

و انجامش: «**و اعرف ذمّتی التی بها رجوت قضا حاجتی یا أرحم الراحمین. تـمّت المناجات و للّه الحمد.**»

۲. دستنوشت «خ» یعنی نسخهٔ متأخّر: در ۷۴ صفحه، ۶ سطر متن و در ذیل هر سطر ترجمهٔ آن قرار دارد. عناوین صفحات ۱، ۲ و ۳ به خطّ رقاع، متن به نسخ، سه سطر پایانی صفحهٔ ۷۳ به خطّ توقیع، و ترجمه‌های فارسی به خطّ نستعلیق، توسّط خواجه عبدالحقّ بن محمّد سبزواری به سال ۹۰۸ هـ. ق کتابت شده است.

برگهای این نسخه نیز تذهیب شده؛ استاد نصیری در این باره می‌گوید:

«مذهّب استاد، در سرلوحه‌های آن دقّت بلیغ نموده، و متن و اسلیمی‌های اطراف

---

۱. ر.ک: مقدّمهٔ آقای نصیری بر *مناجات الهیات*.

خطوط رقاع را با قلم بسیار لطیف پرداز زده، و دور اسلیمی راکه به الوان مختلف رنگ‌آمیزی کرده، با مشکی بسیار ظریف زینت داده است و فواصل خطّ و تذهیب را با سه نقطه‌های لاجوردی متمایز ساخته و در سرلوحهای صفحات ۲ و ۳که مطالب آن با زر کتابت شده، اطراف آن را با مشکی بسیار نازک تحریر کرده و اعراب و نقطه‌های آن را با مداد مشکی ترسیم و بر زیبایی و رونق آن افزوده است.»[۱]

این نسخه نسبت به نسخهٔ پیشین کاملتر و حجیم‌تر است و از سوی ابوالرضا فضل اللّه بن علیّ بن عبداللّه حسنی راوندی (پدر) روایت شده است.

آغاز آن پس از سلسهٔ سند: «اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و ارحمنی إذا انقطع من الدنیا أثری و انمحی من المخلوقین ذکری.»

و انجامش: «إنّک علی کلّ شیء قدیر و بکلّ شیء محیط یا أرحم الراحمین. تمّت المناجات و هی المعروفة بالإلهیات علی ید العبد المذنب الراجی إلی رحمة اللّه الباری، عبدالحقّ بن محمّد السبزواری، فی العشر الأوسط من شهر شوّال ـ ختم بالخیر و الإقبال ـ سنة ثمان و تسعمائة» سپس کاتب ابیاتی را به عربی و فارسی بدان افزوده است.

از آنجاکه نسخهٔ «خ» ـ یعنی نسخهٔ متأخّر ـ کاملتر و عمدتاً از حیث صحّتِ متن بر نسخهٔ «ق» ـ یعنی نسخهٔ متقدّم ـ ترجیح داشت، اساس تصحیح را بر همان گذاشتم و تفاوتهای نسخهٔ «ق» را در پاورقی ذکر کردم؛ و در موارد اندک نیز که متن نسخهٔ «ق» ترجیح داشت، عبارت نسخهٔ «خ» را در پاورقی درج نموده‌ام.

در ترجمهٔ کهن مناجات الهیات نیز برای روانی نثر و تسهیل در استفادهٔ از آن، تصرّفات اندکی انجام دادم تا به نثر امروزی نزدیکتر شود: خذا ← خدا، خذایا ← خدایا، چون آنک ← چونانکه، آنک ← آنکه. حرف ربط «را» و «به» به شکل متّصل استعمال شده بود، که آنها را جداکردم مانند: ترا ← تو را، آنرا ← آن را، بآتش ← به آتش، ← ببهشت ← به بهشت، بسبب ← به سبب.

---

۱. *المناجات الإلهیات*، ص ۴.

۲. ما نزل من القرآن فی علیّ علیه‌السلام

همان گونه که در منابع تاریخی آمده علی رغم تصریح و تأکیدهای پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله بر مسألهٔ خلافت و جانشینی، پس از وفات ایشان، میان مسلمانان اختلاف افتاد و سرانجام، جریانی انحرافی توانست با اهداف سیاسی ـ دنیایی به حاکمیت برسد؛ و بدین ترتیب دو جریان فکری شیعی و سنّی نضج گرفت. از همان ابتدا بحثهای علمی و غیرعلمی فراوانی میان این دو رخ داد. بتدریج کتابهای کلامی بیشماری تألیف شد که تمام یا بخشی از آنها به مسألهٔ امامت اختصاص داشت. جریان شیعی درکنار بحثهای فنّی کلامی، کتابهای بسیاری در اثبات فضایل و مناقب حضرت امیر و سیمای وی در قرآن نگاشتند که در مقاطعی تأثیر شگرفی بر جریان سنّی گذاشت.

از آن جمله درکتابهای تراجم و منابعی که به ذکر و معرّفی آثار مسلمانان پرداخته‌اند، به آثار فراوانی برمی‌خوریم که تحت عنوان «*ما نزل من القرآن فی علیّ علیه‌السلام*» و عناوین مشابه، به انگیزهٔ اثبات منزلت علیّ علیه‌السلام و سخافت دشمنان اهل‌بیت از دید *قرآن*، تألیف شده‌اند که به شماری از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه‌السلام: نگاشتهٔ ابواسحاق ابراهیم بن محمّد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود ثقفی درگذشته به سال ۲۸۳ هـ. ق.[۱]

۲. ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه‌السلام: نگاشتهٔ حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله بن اسحاق بن موسی بن مهران حافظ اصفهانی درگذشته به سال ۴۳۰ هـ. ق.[۲]

۳. ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه‌السلام: نگاشتهٔ ابواحمد عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی جلودی درگذشته به سال ۳۳۲ هـ. ق.[۳]

۴. ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه‌السلام: نگاشتهٔ ابوالفرج علیّ بن حسین اصفهانی زیدی صاحب *الأغانی* درگذشته به سال ۳۵۶ هـ. ق.[۴]

---

۱. *الذریعة*، ج ۱۹، ص ۲۸ و *معالم العلماء*، ص ۲۵.

۲. *الذریعة*، ج ۱۹، ص ۲۸.

۳. *الذریعة*، ج ۱۹، ص ۲۸ و *معالم العلماء*، ص ۸۰.

۴. *الذریعة*، ج ۱۹، ص ۲۸.

۵. ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه السلام: نگاشتهٔ ابوبکر محمّد بن احمد بن محمّد بن ابی‌الثلج عبداللّه بن اسماعیل درگذشته به سال ۳۲۵ هـ. ق.[۱]

۶. ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه السلام: نگاشتهٔ ابوجعفر محمّد بن اورمه قمی.[۲]

۷. ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه السلام: نگاشتهٔ محمّد بن عبّاس بن علیّ بن مروان معروف به ابن حجام معاصر کلینی.[۳]

۸. ما نزل من القرآن فی علیّ علیه السلام: نگاشتهٔ ابو موسی هارون بن عمر بن عبدالعزیز بن محمّد مجاشعی، از اصحاب امام رضا علیه السلام.[۴]

و عناوین مشابهی چون:

۱. ما نزل من القرآن فی أهل‌البیت علیهم السلام: نگاشتهٔ احمد بن حسن اسفراینی صاحب کتاب *المصابیح*.[۵]

۲. ما نزل من القرآن فی أهل‌البیت علیهم السلام: نگاشتهٔ محمّد بن عبّاس بن علیّ بن مروان.[۶]

۳. ما نزل من القرآن فی الخمسة علیهم السلام: نگاشتهٔ ابواحمد عبدالعزیز بن یحیی بن احمد جلودی درگذشته به سال ۳۳۲ هـ .ق.[۷]

۴. ما نزل من القرآن فی أهل‌البیت علیهم السلام: نگاشتهٔ حیری.[۸]

۵. خصائص أمیرالمؤمنین علیه السلام من القرآن: نگاشتهٔ حسن بن احمد بن قاسم بن محمّد بن علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام.[۹]

۶. أسماء أمیرالمؤمنین علیه السلام من القرآن: نگاشتهٔ حسین بن قاسم بن محمّد بن ایّوب بن شمّون.[۱۰]

---

۱. *الذریعة*، ج ۱۹، ص ۲۸ و *معالم العلماء*، ص ۱۰۸.
۲. *الذریعة*، ج ۱۹، ص ۲۹.
۳. *الذریعة*، ج۱۹، ص ۲۹ و *رجال نجاشی*، ج۲، ص ۲۹۴.
۴. *الذریعة*، ج ۱۹، ص ۲۹.
۵. *معالم العلماء*، ص ۱۵.
۶. *الذریعة*، ج ۱۹، ص ۲۹.
۷. *الذریعة*، ج ۱۹، ص ۳۰.
۸. *معالم العلماء*، ص ۱۴۴.
۹. *همان*، ص ۷۸.
۱۰. *رجال نجاشی*، ج ۱، ص ۱۸۶.

۷. خصائص علیّ بن أبی‌طالب فی القرآن: نگاشتهٔ حاکم ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله حسکانی.[1]

۸. إمامة أمیر المؤمنین علیه‌السلام من القرآن: نگاشتهٔ شیخ مفید.[2]

۹. خصائص الوحی المبین فی مناقب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و الآیات النازلة فی حقّه: نگاشتهٔ یحیی بن علیّ بن حسن بن محمّد بن بطریق.[3]

و امّا اثر حاضر، نوشتار موجزی است که مؤلّف توانای آن ـ ابوعبیدالله محمّد بن عمران مَرزُبانی ـ به نقل از اساتید روایی خویش نگاشته و سلسلهٔ سند را دقیقاً ذکر نموده است.

این رساله، حاوی روایتهایی پیرامون آیاتی از سوره‌های: بقره، آل‌عمران، حجّ، نمل، سجده، احزاب، مریم، صافّات، ص، زُمَر، مؤمنون، جاثیه، مجادله، صفّ، تحریم، هل‌أتی، مطفّفین و بیّنه می‌باشد که در شأن علیّ علیه‌السلام نازل شده‌اند.

در منابع کتابشناسی از این اثر با عناوین دیگری چون: *ما نزل من القرآن فی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام*،[4] *ما نزل من القرآن فی أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیه‌السلام*،[5] *ما نزل من القرآن فی علیّ بن أبی‌طالب علیه‌السلام*[6] نیز یاد شده است.

مؤلّف

ابوعبیدالله[7] ـ و یا ابوعبدالله[8] ـ محمّد بن عمران مرزبانی، خراسانی الاصل، به سال ۲۹۷ هـ. ق در بغداد متولّد و در سال ۳۸۴ هـ. ق ـ و بنابر روایتی دیگر در سال ۳۷۱ و یا ۳۷۸ هـ. ق ـ در همان شهر چشم از جهان فروبست. زین رو، وی را خراسانی بغدادی نیز نامیده‌اند.

---

۱. *معالم العلماء*، ص ۷۸.
۲. *رجال نجاشی*، ج ۲، ص ۳۲۷.
۳. *الذریعة*، ج ۷، ص ۱۷۵.
۴. *الذریعة*، ج ۱۹، ص ۲۹.
۵. صفحات آغازین نسخهٔ اساس.
۶. ر.ک: معالم العلماء، ص ۷۸.
۷. *الأنساب*، ج ۵، ص ۲۵۶؛ *الفهرست* (ابن ندیم)، ص ۱۴۶ و *لسان المیزان*، ج ۵، ص ۳۲۶.
۸. *أعیان الشیعة*، ج ۱۰، ص ۳۳ و *طبقات أعلام الشیعة*، القرن الرابع، ج ۱، ص ۲۹۵.

در سه حوزهٔ تاریخ، روایت و ادبیات، اندیشوری گرانمایه بود و در هر سه زمینه، آثار ارزشمندی از خود به یادگار نهاد:

۱. آثار تاریخی مانند: *المونق* در تاریخ شعرا،معجم الشعراء، *أخبار البرامکة*، *أخبار السیّد الحمیری*، المستنیر، *الریاض*، *أخبار أبی مسلم الخراسانی*، *أخبار شعبة بن الحجّاج*، *أخبار ملوک کندة*، *أخبار أبی تمام*.

۲. آثار ادبی همچون: *المفصّل* ـ نخستین کتاب در علم بیان ـ *أشعار النساء*، ***تلقیح العقول***، *الشعر*، *أشعار الخلفاء*، ***دیوان یزید بن معاویة الأموی***، *المراثی*. به دلیل عمق و کثرت آثار ادبی‌اش، برخی وی را جاحظ زمان خویش دانسته‌اند.[1]

۳. و امّا در گسترهٔ علوم روایی، می‌توان به رسالهٔ حاضر اشاره کرد. گویند از مشایخ روایی شیخ مفید بوده و سیّد مرتضی به یک واسطه از او روایت می‌کرده. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی به نقل از ابن‌ندیم می‌گوید: «و هو آخر من رأینا من الأخباریین المصنّفین راویةً، صادق اللهجة، واسع المعرفة بالروایات، کثیر السماع.»[2]

همان گونه که از کتاب بسیار مبسوط *أخبار المعتزلة* وی برمی‌آید، نخست از پیروان اندیشه‌های معتزلی بوده.

معرّفی دستنوشت، و شیوهٔ تصحیح

تا آنجاکه ما اطّلاع یافتیم، تنها دستنوشت این اثر، همان نسخهٔ نفیسی است که در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی به شمارهٔ ۴۰۱ نگهداری می‌شود، با ۱۷ برگ، هر صفحه دارای ۹ سطر ۸ × ۱۱ و ۱۶ × ۲۶؛ کاغذ سفید، جلد تیماج آلبالویی ضربی مقوّایی به خطّ نسخ و ثُلث.[3]

---

۱. ر.ک: *الأعلام* (زرکلی)، ج ۶، ص ۳۱۹ و *الفهرست* (ابن ندیم)، صص ۱۴۷ ـ ۱۴۶.

۲. *الفهرست* (ابن ندیم)، ص ۱۴۶ و *طبقات أعلام الشیعة*، القرن الرابع، ج ۱، صص ۲۹۵ ـ ۲۹۴.

۳. ر.ک: فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ مجلس سنا، ج ۱، صص ۲۴۳ ـ ۲۴۲.

متأسّفانه نسخه به علّت قدمت، بسیار فرسوده شده و صفحه یا صفحاتی از آن افتاده[1] و آنچه باقی‌مانده به صورت مغشوش و جابجا صحّافی شده، و همین باعث گردید تا نگارنده وقت زیادی را صرف منظّم کردن آن نماید.

به هر حال، آنچه بر اهمّیت و ارزش این دستنوشت می‌افزاید، آن است که به خطّ خوشنویس شهیر سده‌های ۵ و ۶ هجری، یعنی ابو الدرّ جمال الدین یاقوت مستعصمی ملقّب به «قبلة الکتّاب» در ۱۹ رمضان ۶۰۶ هجری‌قمری برای کتابخانهٔ خلیفهٔ عبّاسی کتابت شده است.[2] در صفحات آغازین این نسخه آمده است:

«این کتاب را یاقوت جهت خزانة الکتب المستنصر باللّه، ابوجعفر، منصور بن الطاهر باللّه العبّاس مرقوم داشته. از قراری که در تواریخ نبشته‌اند المستنصر در سنهٔ ۶۴۰ دارفانی را بدرود گفته. در این صورت، این کتاب را ۳۴ سال قبل از وفات او یاقوت نبشته است؛ فلایخفی شأنه.»

و در صفحه‌ای دیگر، شخص دیگری چنین نوشته است:

---

۱. امید آنکه نسخهٔ دیگری از این اثر یافت شود و کاستیها بدان جبران گردد.

۲. «یکی از شعب عمدهٔ صنایع مستظرفه که مخصوصاً مقارن استیلای مغول در ممالک شرق اهمیت فوق‌العاده داشت، حسن خطّ بوده و مستنصر و مستعصم و وزرای ایشان در جلب خوشنویسان و به‌کار واداشتن ایشان در خزانة الکتبهای دارالخلافه مبالغ بسیار خرج می‌کردند و مشهورترین خطّاطان این دوره دو نفرند: یکی صفی‌الدین عبدالمؤمن ارموی است و دیگری شاگرد او که در فنّ خطّ به مراتب از استاد خود معروف‌تر شده؛ یعنی جمال الدین یاقوت مستعصمی (متوفّای سال ۶۹۸ هـ. ق) که هر دو سابقاً از خطّاطان مخصوص مستعصم ـ آخرین خلیفهٔ عبّاسی ـ بوده و بعد از برافتادن دولت عبّاسیان به خدمت خاندان جوینی پیوسته‌اند؛ و یاقوت که استاد خطّ نسخ محسوب می‌شود، ابتدا از غلامانی بوده که او را مستعصم خریده و به شاگردی صفی‌الدین عبدالمؤمن واداشته و او بزودی در ادب و حسن خطّ مهارت بسیار یافته و در این فنّ اخیر بر استاد خود نیز پیشی گرفته است. عطاملک جوینی او را بسیار محترم می‌داشت و پسران خود و برادرزادهٔ خویش شرف‌الدین هارون را برای آموختن حسن خطّ پیش او به شاگردی واداشت.» *تاریخ مغول*، ص ۵۶۱ به نقل از *لغت‌نامه*، ج ۱۴، ص ۲۰۹۷۲. این جملهٔ وی بسیاری مشهور است که: الخطّ هندسة روحانیة ظهرت بآلة جسمانیة.

بسم اللّه خیر الأسماء

اگرچه این کتاب خود رقم دارد و محتاج به تصدیق نیست که آفتاب آمد دلیل آفتاب، ولی بر اهل بصیرت و آشنایان این صنعت ظریف پوشیده نیست که این کتاب از خطوط ممتاز خواجه جمال‌الدین یاقوت مستعصمی است. مخصوصاً اسامی سور قرآن را که در بالای سوره‌ها مرقوم داشته واقعاً اعجاز نموده. چون نسخ آمیخته به ثُلث است و از هیچ نویسنده چنین اعجازی صادر نشده است. خود نسخه هم که در باب خود بی‌نظیر است، بخصوص که در فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیه السلام می‌باشد.

بی‌شک چون از این اثر نفیس تنها یک نسخه در اختیار بود، تحقیق حاضر بر اساس همان نسخه و به شیوهٔ قیاسی انجام گرفت. در موارد اندکی که کلمه‌ای به نظر نادرست می‌آمد، احتمال راجح در متن و واژهٔ نسخهٔ اساس در پاورقی با حرف رمز «س» مشخص شده است.

١

مناجات الهيات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ارْحَمْنِي إِذَا انْقَطَعَ مِنَ الدُّنْيَا أَثَرِي وَ انْمَحَىٰ مِنَ المَخْلُوقِينَ ذِكْرِي وَ صِرْتُ مِنَ المَنْسِيِّينَ كَمَنْ قَدْ نَسِيَ قَبْلِي.

إِلٰهِي! كَبُرَتْ سِنِّي وَ رَقَّ جِلْدِي وَ دَقَّ عَظْمِي وَ نَالَ الدَّهْرُ مِنِّي وَ اقْتَرَبَ أَجَلِي وَ نَفِدَتْ أَيَّامِي وَ ذَهَبَتْ شَهْوَتِي وَ بَقِيَتْ تَبِعَتِي وَ انْمَحَتْ مَحَاسِنِي وَ بَلَىٰ جِسْمِي وَ تَقَطَّعَتْ أَوْصَالِي وَ تَفَرَّقَتْ أَعْضَائِي.

إِلٰهِي! أَفْحَمَتْنِي ذُنُوبِي وَ قَطَّعَتْ مَقَالَتِي فَلا حُجَّةَ لِي وَ لا عُذْرَ؛ فَأَنَا المُقِرُّ بِجُرْمِي، المُعْتَرِفُ بِإِسائَتِي، الأَسِيرُ بِذَنْبِي، المُرْتَهِنُ بِعَمَلِي، المُتَهَوِّرُ فِي بُحُورِ خَطِيئَتِي، المُتَحَيِّرُ عَنْ قَصْدِي، المُنْقَطِعُ بِي؛ فَصَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ارْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ، وَ تَجَاوَزْ عَنِّي بِمَغْفِرَتِكَ.

إِلٰهِي! إِنْ كَانَ صَغُرَ فِي جَنْبِ طَاعَتِكَ عَمَلِي فَقَدْ كَبُرَ فِي جَنْبِ رَجَائِكَ أَمَلِي.

إِلٰهِي! كَيْفَ أَنْقَلِبُ بِالخَيْبَةِ مِنْ عِنْدِكَ مَحْرُوماً وَ قَدْ كَانَ ظَنِّي بِجُودِكَ أَنْ تُقَلِّبَنِي

بِالنَّجَاةِ مَرْحُوماً.

إلٰهِی! لَمْ أُسَلِّطْ عَلَىٰ حُسْنِ ظَنِّی بِکَ قُنُوطَ الآيِسِينَ؛ فَلاتُبْطِلْ صِدْقَ رَجَائِی لَکَ بَيْنَ الآمِلِينَ.

إلٰهِی! عَظُمَ جُرْمِی إذْکُنْتَ المُبَارِزَ بِهِ، وَ کَبُرَ ذَنْبِی إذْ کُنْتَ المُطَالَبَ بِهِ إلّا أنِّی إذَا ذَکَرْتُ کُبْرَ جُرْمِی وَ عِظَمَ غُفْرَانِکَ وَجَدْتُ الحَاصِلَ لِی مِنْ بَيْنِهِمَا عَفْوَ رِضْوَانِکَ.

إلٰهِی! إنْ دَعَانِی إلَى النَّارِ بِذَنْبِی مَخْشِيُّ عِقَابِکَ فَقَدْ نَادَانِی إلَى الجَنَّةِ بِالرَّجَاءِ حُسْنُ ثَوَابِکَ.

إلٰهِی! إنْ أوْحَشَتْنِی الخَطَايَا عَنْ مَحَاسِنِ لُطْفِکَ فَقَدْ آنَسَتْنِی بِاليَقِينِ مَکَارِمُ عَطْفِکَ.

إلٰهِی! إنْ أنَامَتْنِی الغَفْلَةُ عَنِ الإسْتِعْدَادِ لِلِقَائِکَ فَقَدْأنْبَهَتْنِی المَعْرِفَةُ يَا سَيِّدِی بِکَرِيمِ آلائِکَ.

إلٰهِی! إنْ عَزُبَ لُبِّی عَنْ تَقْوِيمِ مَا يُصْلِحُنِی فَمَا عَزُبَ إيقَانِی بِنَظَرِکَ لِی فِيمَا يَنْفَعُنِی.

إلٰهِی! إنِ انْقَرَضَتْ بِغَيْرِ مَا أحْبَبْتَ مِنَ السَّعْيِ أيَّامِی فَبِالإيمَانِ أمْضَتْهَا المَاضِيَاتُ مِنْ أعْوَامِی.

إلٰهِی! جِئْتُکَ مَلْهُوفاً قَدْ أُلْبِسْتُ عُدْمَ فَاقَتِی وَ أقَامَنِی مَقَامَ الأذِلّاءِ بَيْنَ يَدَيْکَ ضُرُّ حَاجَتِی.

إلٰهِی! کَرُمْتَ، فَأکْرِمْنِی إذْکُنْتُ مِنْ سُوَّالِکَ؛ وَ جُدْتَ بِالمَعْرُوفِ، فَألْحِقْنِی بِأهْلِ نَوَالِکَ.

إلٰهِی! مَسْکَنَتِی لايَجْبُرُهَا إلّا عَطَاؤُکَ، وَ أُمْنِيَّتِی لايُغْنِيهَا إلّا جَزَاؤُکَ.

إلٰهِی! أصْبَحْتُ عَلَىٰ بَابٍ مِنْ أبْوَابِ مِنَحِکَ سَائِلاً وَ عَنِ التَّعَرُّضِ لِسِوَاکَ

بِالمَسْأَلَةِ عَادِلاً؛ وَ لَيْسَ مِنْ جَمِيلٍ رَدُّ سَائِلٍ مَلْهُوفٍ وَ مُضْطَرٍّ لاِنْتِظَارِ خَيْرِكَ مَأْلُوفٍ.

إِلٰهِي! أَقَمْتُ نَفْسِي عَلَىٰ قَنْطَرَةِ الأَخْطَارِ مَبْلُوّاً بِالأَعْمَالِ وَ الاِعْتِبَارِ؛ فَأَنَا الهَالِكُ إِنْ لَمْ تُعِنْ عَلَيْهَا بِتَخْفِيفِ الأَوْزَارِ.

إِلٰهِي! أَ مِنْ أَهْلِ الشَّقَاءِ خَلَقْتَنِي فَأُطِيلَ بُكَائِي أَمْ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ خَلَقْتَنِي فَأُبَشِّرَ رَجَائِي.

إِلٰهِي! إِنْ حَرَمْتَنِي رُؤْيَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي دَارِ السَّلامِ وَ أَعْدَمْتَنِي طَوَافَ الوُصَفَاءِ مِنَ الخُدَّامِ وَ صَرَفْتَ وَجْهَ تَأْمِيلِي بِالخَيْبَةِ فِي دَارِ المَقَامِ فَغَيْرَ ذٰلِكَ مَنَّتْنِي نَفْسِي مِنْكَ يَا ذَا الفَضْلِ وَ الإِنْعَامِ.

إِلٰهِي! وَ عِزَّتِكَ لَوْ قَرَنْتَنِي فِي الأَصْفَادِ طُولَ الأَيَّامِ، وَ مَنَعْتَنِي سَيْبَكَ مِنْ بَيْنِ الأَنَامِ، وَ دَلَلْتَ عَلَىٰ فَضَايِحِي عُيُونَ الأَشْهَادِ، وَ حُلْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ الأَبْرَارِ مَا قَطَعْتُ رَجَائِي مِنْكَ، وَ لا صَرَفْتُ وَجْهَ انْتِظَارِي لِلْعَفْوِ عَنْكَ.

إِلٰهِي! لَوْ لَمْ تَهْدِنِي لِلإِسْلامِ مَا اهْتَدَيْتُ؛ وَ لَوْ لَمْ تَرْزُقْنِي الإِيمَانَ بِكَ مَا آمَنْتُ؛ وَ لَوْ لَمْ تُطْلِقْ لِسَانِي بِدُعَائِكَ مَا دَعَوْتُ؛ وَ لَوْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حَلاوَةَ مَعْرِفَتِكَ ما عَرَفْتُ؛ وَ لَوْ لَمْ تُبَيِّنْ لِي شَدِيدَ عِقَابِكَ مَا اسْتَجَرْتُ.

إِلٰهِي! أَطَعْتُ فِي أَحَبِّ الأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَ هُوَ التَّوْحِيدُ وَ لَمْ أَعْصِكَ فِي أَبْغَضِ الأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَ هُوَ الكُفْرُ؛ فَاغْفِرْ لِي مَا بَيْنَهُمَا.

إِلٰهِي! أُحِبُّ طَاعَتَكَ وَ إِنْ قَصُرْتُ عَنْهَا، وَ أَكْرَهُ مَعْصِيَتَكَ وَ إِنْ رَكِبْتُهَا؛ فَتَفَضَّلْ عَلَيَّ بِالجَنَّةِ وَ إِنْ لَمْ أَكُنْ أَهْلَهَا؛ وَ خَلِّصْنِي مِنَ النَّارِ وَ إِنْ كُنْتُ اسْتَوْجَبْتُهَا.

إِلٰهِي! إِن أَقْعَدَنِي التَّخَلُّفُ عَنِ السَّبْقِ مَعَ الأَبْرَارِ فَقَدْ أَقَامَتْنِي الثِّقَةُ بِكَ عَلَىٰ مَدَارِجِ الأَخْيَارِ.

إِلٰهِی! قَلْبٌ حَشَوْتَهُ مِنْ مَحَبَّتِکَ فِی دَارِ الدُّنْیَا کَیْفَ تَطَّلِعُ عَلَیْهِ نَارٌ مُحْرِقَةٌ فِی لَظَیٰ؟

إِلٰهِی! نَفْسٌ أَعْزَزْتَهَا بِتَأْیِیدِ إِیمَانِکَ کَیْفَ تُذِلُّهَا بَیْنَ أَطْبَاقِ نِیرَانِکَ؟

إِلٰهِی! لِسَانٌ کَسَوْتَهُ مِنْ تَمَاجِیدِکَ أَنِیقَ أَثْوَابِهَا کَیْفَ تَهْوِی إِلَیْهِ مِنَ النَّارِ مُشْعَلاتُ الْتِهَابِهَا؟

إِلٰهِی! کُلُّ مَکْرُوبٍ إِلَیْکَ یَلْتَجِیءُ، وَ کُلُّ مَحْزُونٍ إِیَّاکَ یَرْتَجِی.

إِلٰهِی! سَمِعَ العَابِدُونَ بِجَزِیلِ ثَوَابِکَ فَخَشَعُوا؛ وَ سَمِعَ الزَّاهِدُونَ بِعَظِیمِ جَزَائِکَ فَقَنَعُوا؛ وَ سَمِعَ المُذْنِبُونَ بِسَعَةِ رَحْمَتِکَ فَرَغِبُوا؛ وَ سَمِعَ المُوَلُّونَ عَنِ القَصْدِ بِجُودِکَ فَرَجَعُوا؛ وَ سَمِعَ المُجْرِمُونَ بِکَرَمِ عَفْوِکَ فَطَمِعُوا حَتَّی ازْدَحَمَتْ عَصَائِبُ العُصَاةِ مِنْ عِبَادِکَ وَ عَجَّتْ إِلَیْکَ مِنْهُمْ عَجِیجَ الضَّجِیجِ بِالدُّعَاءِ فِی بِلادِکَ وَ لِکُلٍّ أَمَلٌ سَاقَ صَاحِبَهُ إِلَیْکَ مُحْتَاجاً وَ لِکُلٍّ قَلْبٌ تَرَکَهُ وَجِیبُ خَوْفِ المَنْعِ مِنْکَ مُهْتَاجاً وَ أَنْتَ المَسْؤُولُ الَّذِی لاتَسْوَدُّ لَدَیْهِ وُجُوهُ المَطَالِبِ وَ لَمْ تَزْرَ بِنَزِیلِهِ قَطِیعَاتِ المَعَاطِبِ.

إِلٰهِی! إِنْ أَخْطَأْتُ طَرِیقَ النَّظَرِ لِنَفْسِی بِمَا فِیهِ کَرَامَتُهَا فَقَدْأَصَبْتُ طَرِیقَ الفَزَعِ إِلَیْکَ بِمَا فِیهِ سَلامَتُهَا.

إِلٰهِی! إِنْ کَانَتْ نَفْسِی اسْتَسْعَدَتْنِی مُتَمَرِّدَةً عَلَیٰ مَا یُرْدِیهَا فَقَدِاسْتَسْعَدْتُهَا الآنَ بِدُعَائِکَ عَلَیٰ مَا یُنْجِیهَا.

إِلٰهِی! إِنْ عَدَانِی الاِجْتِهَادُ فِی ابْتِغَاءِ مَنْفَعَتِی فَلَمْ یَعْدُنِی بِرُّکَ بِمَا فِیهِ مَصْلَحَتِی.

إِلٰهِی! إِنْ قَسَطْتُ فِی الحُکْمِ عَلَیٰ نَفْسِی بِمَا فِیهِ حَسْرَتُهَا فَقَدْأَقْسَطْتُ الآنَ بِتَعْرِیفِی إِیَّاهَا مِنْ رَحْمَتِکَ إِشْفَاقَ رَأْفَتِهَا.

إِلٰهِی! إِنْ أَجْحَفَ بِی قِلَّةُ الزَّادِ فِی المَسِیرِ إِلَیْکَ فَقَدْوَصَلْتُهُ بِذَخَائِرِ مَا أَعْدَدْتُهُ

مِنْ فَضْلِ تَعْوِيلِى عَلَيْکَ.

إلٰهى! إذَا ذَكَرْتُ رَحْمَتَکَ ضَحِكَتْ إلَيْهَا وُجُوهُ وَسَائِلِى؛ وَ إذَا ذَكَرْتُ سَخَطَتَکَ بَكَتْ لَهَا عُيُونُ مَسَائِلِى.

إلٰهى! فَأفِضْ بِسَجْلٍ مِنْ سِجَالِکَ عَلَىٰ عَبْدٍ قَدْ أيْبَسَ رِيقَهُ مُتْلِفُ الظَّمَأِ، وَ أمِتْ بِجُودِکَ عَنْهُ كَلالَةَ الوَنْى.

إلٰهى! أدْعُوکَ دُعَاءَ مَنْ لَمْ يَرْجُ غَيْرَکَ بِدُعَائِهِ؛ وَ أرْجُوکَ رَجَاءَ مَنْ لَمْ يَقْصِدْ غَيْرَکَ بِرَجَائِهِ.

إلٰهى! كَيْفَ أرُدُّ عَارِضَ تَطَلُّعِى إلَىٰ نَوَالِکَ وَ إنَّمَا أنَا فِى اسْتِرْزَاقِى لِهٰذَا البَدَنِ أحَدُ عِيَالِکَ؟!

إلٰهى! كَيْفَ أُسْكِتُ بِالأفْحَامِ لِسَانَ ضَرَاعَتِى وَ قَدْ أقْلَقَنِى مَا أُبْهِمَ عَلَيَّ مِنْ مَصِيرِ عَاقِبَتِى.

إلٰهى! قَدْ عَلِمْتَ حَاجَةَ نَفْسِى إلَىٰ مَا تَكَلَّفْتَ لِى بِهِ مِنَ الرِّزْقِ فِى حَيَاتِى وَ عَرَفْتَ قِلَّةَ اسْتِغْنَائِى عَنْهُ مِنَ الجَنَّةِ بَعْدَ وَفَاتِى؛ فَيَا مَنْ سَمَحَ لِى بِهِ مُتَفَضِّلاً فِى العَاجِلِ لاتَمْنَعْنِيهِ يَوْمَ فَاقَتِى إلَيْهِ فِى الآجِلِ؛ فَمِنْ شَوَاهِدِ نَعْمَاءِ الكَرِيمِ اسْتِتْمَامُ نَعْمَائِهِ؛ وَ مِنْ مَحَاسِنِ آلاءِ الجَوَادِ اسْتِكْمَالُ آلائِهِ.

إلٰهى! لَولا مَا جَهِلْتُ مِنْ أمْرِى مَا شَكَوْتُ عَثَرَاتِى، وَ لَولا مَا ذَكَرْتُ مِنَ التَّفْرِيطِ مَا سَفَحْتُ عَبَرَاتِى.

إلٰهى! صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ امْحُ مُثْبِتَاتِ العَثَرَاتِ بِمُرْسَلاتِ العَبَرَاتِ؛ وَ هَبْ لِى كَثِيرَ السَّيِّئَاتِ لِقَلِيلِ الحَسَنَاتِ إنَّ الحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ.

إلٰهى! إنْ كُنْتَ لا تَرْحَمُ إلّا المُجِدِّينَ فِى طَاعَتِکَ فَإلَىٰ مَنْ يَفْزَعُ المُقَصِّرُونَ؛ وَ إنْ كُنْتَ لاتَقْبَلُ إلّا مِنَ المُجْتَهِدِينَ فَإلَىٰ مَنْ يَلْتَجِىءُ المُفَرِّطُونَ؛ وَ إنْ كُنْتَ لا تُكْرِمُ

إلّا أهْلَ الإحْسَانِ فَكَيْفَ يَصْنَعُ المُسِيئُونَ؛ وَ إنْ كَانَ لايَفُوزُ يَوْمَ الحَشْرِ إلّا المُتَّقُونَ فَبِمَنْ يَسْتَغِيثُ المُذْنِبُونَ؟

إلٰهِی! وَ إنْ كانَ لايَجُوزُ عَلَى الصِّرَاطِ إلّا مَنْ أجَازَتْهُ بَراةُ عَمَلِهِ فَأنَّى بِالجَوَازِ لِمَنْ لَمْ يَتُبْ إلَيْکَ قَبْلَ انْقِضَاءِ أجَلِهِ.

إلٰهِی! إنْ لَمْ تَجُدْ إلّا مَنْ عَمَرَ بِالزُّهْدِ مَكْنُونَ سَرِيرَتِهِ فَمَنْ لِلْمُضْطَرِّ الَّذِی لَمْ يُرْضِهِ بَيْنَ العَالَمِينَ سَعْيُ تَقِيَّتِهِ.

إلٰهِی! إنْ حَجَبْتَ عَنْ مُوَحِّدِيکَ نَظَرَ تَغَمُّدِکَ لِجِنَايَاتِهِمْ أوْقَعَهُمْ غَضَبُکَ بَيْنَ المُشْرِكِينَ فِی كُرُبَاتِهِمْ.

إلٰهِی! إنْ تَنَلْنَا يَدُ إحْسَانِکَ يَوْمَ الوُرُودِ اخْتَلَطْنَا فِی الجَزَاءِ بِذَوِی الجُحُودِ.

إلٰهِی! فَأوْجِبْ لَنَا بِالإسْلامِ مَذْخُورَ هِبَاتِکَ، وَ اسْتَصْفِ مَا كَدَّرَتْهُ الجَرَائِرُ مِنَّا بِصَفْوِ صِلاتِکَ.

إلٰهِی! إرْحَمْنَا غُرَبَاءَ إذَا تَضَمَّنَتْنَا بُطُونُ لُحُودِنَا وَ غُمِّيَتْ بِاللَّبْنِ سُقُوفُ بُيُوتِنَا؛ وَ أُضْجِعْنَا مَسَاكِينَ عَلَى الأيْمَانِ فِی قُبُورِنَا؛ وَ خُلِّفْنَا فُرَادَىٰ فِی أضْيَقِ المَضَاجِعِ وَ صَرَعَتْنَا المَنَايَا فِی أعْجَبِ المَصَارِعِ وَ صِرْنَا فِی دِيَارِ قَوْمٍ كَأنَّهَا مَأْهُولَةٌ وَ هِیَ مِنْهُمْ بِلاقِعٌ.

إلٰهِی! وَ إذَا جِئْنَاکَ عُرَاةً حُفَاتاً مُغْبَرَّةً مِنْ ثَرَى الأجْدَاثِ رُؤُسُنَا، وَ شَاحِبَةً مِنْ تُرَابِ المَلاحِيدِ وُجُوهُنَا، وَ خَاشِعَةً مِنْ أهْوَالِ القِيَامَةِ أبْصَارُنَا، وَ ذَابِلَةً مِنْ شِدَّةِ العَطَشِ شِفَاهُنَا، وَ جَائِعَةً لِطُولِ المَقَامِ بُطُونُنَا، وَ بَادِيَةً هُنَالِکَ لِلْعُيُونِ سَوْآتُنَا، وَ مُوصَرَةً مِنْ ثِقْلِ الأوْزَارِ ظُهُورُنَا، وَ مَشْغُولِينَ بِمَا قَدْدَهَانَا عَنْ أهَالِينَا وَ أوْلادِنَا؛ فَلاتُضَاعِفِ المَصَائِبَ عَلَيْنَا بِإعْرَاضِ وَجْهِکَ الكَرِيمِ عَنَّا وَ سَلْبِ عَايِدَةٍ مَا مَثَّلَهُ الرَّجَاءُ مِنَّا.

إلٰهی! مَا حَنَّتْ هَذِهِ العُیُونُ إِلَیٰ بُکَائِهَا، وَ لا جَادَتْ مُنْسَرِبَةً بِمَائِهَا، وَ لا أَسْهَرَهَا بِنَحِیبِ الثَّاکِلاتِ فَقْدُ عَزَائِهَا إِلاّ مَا أَسْلَفَتْهُ مِنْ عَمْدِهَا وَ خَطَائِهَا، وَ مَا دَعَاهَا إِلَیْهِ عَوَاقِبُ بَلائِهَا وَ أَنْتَ القَادِرُ یَا عَزِیزُ عَلَیٰ کَشْفِ غَمَّائِهَا.

إلٰهی! إِنْ کُنَّا مُجْرِمِینَ فَإِنَّا نَبْکِی عَلَیٰ إِضَاعَتِنَا مِنْ حُرْمَتِکَ مَا نَسْتَوْجِبُهُ؛ وَ إِنْ کُنَّا مَحْرُومِینَ فَإِنَّا نَبْکِی إِذْ فَاتَنَا مِنْ جُودِکَ مَا نَطْلُبُهُ.

إلٰهی! شُبْ حَلاوَةَ مَا یَسْتَعْذِبُهُ لِسَانِی مِنَ المَنْطِقِ فِی بَلاغَتِهِ بِزَهَادَةِ مَا یَـرْفَعُهُ قَلْبِی مِنَ النُّصْحِ فِی دِلالَتِهِ.

إلٰهی! أَمَرْتَ بِالمَعْرُوفِ وَ أَنْتَ أَوْلَیٰ بِهِ المَأْمُورِینَ؛ وَ أَمَرْتَ بِصِلَةِ السُّؤَالِ وَ أَنْتَ خَیْرُ المَسْؤولِینَ.

إلٰهی! کَیْفَ یَنْتَقِلُ بِنَا الیَأْسُ عَنِ الإمْسَاکِ عَمَّا لَهِجْنَا بِطِلابِهِ وَ قَدْإدَّرَعْنَا مِـنْ تَأْمِیلِنَا إِیَّاکَ أَسْبَغَ أَثْوَابِهِ.

إلٰهی! إِذَا هَزَّتِ الرَّهْبَةُ أَفْنَانَ مَخَافَتِنَا انْـقَلَعَتْ مِـنَ الأُصُـولِ أَشْـجَارُهَا؛ وَ إِذَا تَنَسَّمَتْ أَرْوَاحَ الرَّغْبَةِ أَغْصَانُ رَجَائِنَا أَیْنَعَتْ بِتَلْقِیحِ البِشَارَةِ أَثْمَارُهَا.

إلٰهی! إِذَا تَلَوْنَا مِنْ صِفَاتِکَ «شَدِیدَ العِقَابِ» أَسِفْنَا؛ وَ إِذَا تَلَوْنَا مِـنْهَا «الغَـفُورَ الرَّحِیمَ» فَرِحْنَا؛ فَنَحْنُ بَیْنَ أَمْرَیْنَ؛ فَلا سَخَطَتُکَ تُؤْمِنُنَا، وَ لا رَحْمَتُکَ تُؤْیِسُنَا.

إلٰهی! إِنْ قَصُرَتْ مَسَاعِینَا عَنِ اسْتِحْقَاقِ نَظْرَتِکَ فَمَا قَصُرَتْ رَحْمَتُکَ بِنَا عَنْ دِفَاعِ نِقْمَتِکَ.

إلٰهی! إِنَّکَ لَمْ تَزَلْ بِحُظُوظِ صَنَایِعِکَ عَلَیْنَا مُنْعِماً وَ لَنَا مِنْ بَیْنَ الأَقَالِیمِ مُکْرِماً وَ تِلْکَ عَادَتُکَ اللَّطِیفَةُ فِی أَهْلِ الحَنِیفِیَّةِ فِی سَالِفَاتِ الدُّهُورِ وَ غَابِرَاتِهَا وَ خَالِیَاتِ اللَّیَالِی وَ بَاقِیَاتِهَا.

إلٰهی! فَاجْعَلْ مَا حَبَوْتَنَا بِهِ مِنْ نُورِ هِدَایَتِکَ دَرَجَاتٍ نَرْقَیٰ بِهَا إِلَـیٰ غُـرُفَاتِ

جَنَّتِکَ.

إِلٰهی! کَیْفَ تَفْرَحُ بِصُحْبَةِ الدُّنْیَا صُدُورُنَا؟! وَ کَیْفَ تَلْتَأمُ فِی غَمَرَاتِهَا اُمُورُنَا؟! وَ کَیْفَ یَخْلُصُ لَنَا فِیهَا سُرُورُنَا؟! وَ کَیْفَ یَمْلِکُنَا بِاللَّهْوِ وَ اللَّعْبِ غُرُورُنَا وَ قَدْ دَعَتْنَا بِاقْتِرَابِ الآجَالِ قُبُورُنَا؟!

إِلٰهی! کَیْفَ نَبْتَهِجُ بِدَارٍ قَدْ حَفَرَتْ فِیهَا حَفَائِرُ صَرْعَتِهَا، وَ قَتَلَتْنَا بِأَیْدِی المَـنَایَا حَبَائِلُ غَدْرَتِهَا، وَ جَرَّعَتْنَا مُکْرَهِینَ جُرَعَ مَرَارَتِهَا، وَ دَلَّتْنَا النَّـفْسُ عَـلَی انْـقِطَاعِ عِیْشَتِهَا لَولا مَا أَصْغَتْ إِلَیْهِ النُّفُوسُ مِنْ رَفَـایِغِ لَـذَّتِهَا وَ افْـتِتَانِهَا بِـالفَانِیَاتِ مِـنْ فَوَاحِشِ زِینَتِهَا.

إِلٰهی! فَإِلَیْکَ نَلْتَجِیءُ مِنْ مَکَائِدِ خَدْعَتِهَا؛ وَ بِکَ نَسْتَعِینُ عَلَیٰ عُبُورِ قَنْطَرَتِهَا؛ وَ بِکَ نَسْتَفْطِمُ الجَوَارِحَ مِنْ أَخْلافِ شَهْوَتِهَا؛ وَ بِکَ نَسْتَکْشِفُ مِنْ جَلابِیبِ حَیْرَتِهَا؛ وَ بِکَ نُقَوِّمُ مِنَ القُلُوبِ اسْتِصْعَابَ جِهَالَتِهَا.

إِلٰهی! کَیْفَ لِلدُّورِ بِأَنْ تَمْنَعَ مَنْ فِیهَا مِنْ طَوَارِقِ الرَّزَایَا وَ قَدْ اُصِیبَ فِی کُلِّ دَارٍ سَهْمٌ مِنْ أَسْهُمِ المَنَایَا.

إِلٰهی! مَا نَتَفَجَّعُ أَنْفُسَنَا مِنَ النُّقْلَةِ عَنِ الدِّیَارِ إِنْ لَمْ تُوحِشْنَا هُنَالِکَ مِنْ مُرَافَـقَةِ الأَبْرَارِ.

إِلٰهی! مَا تَضُرُّنَا فُرْقَةُ الإِخْوَانِ وَ القَرَابَاتِ إِنْ قَرَّبْتَنَا مِنْکَ یَا ذَا العَطِیَّاتِ.

إِلٰهی! مَا تَجُفُّ مِنْ مَاءِ الرَّجَاءِ مَجَارِی لَهَوَاتِنَا إِنْ لَمْ تَحُمْ طَیْرُ الأَشَایِمِ بِحِیَاضِ رَغَبَاتِنَا.

إِلٰهی! إِنْ عَذَّبْتَنِی فَعَبْدٌ خَلَقْتَهُ لِمَا أَرَدْتَهُ فَعَذَّبْتَهُ بِـعَدْلِکَ؛ وَ إِنْ رَحِـمْتَنِی فَـعَبْدٌ وَجَدْتَهُ مُسِیئاً فَأَنْجَیْتَهُ بِرَحْمَتِکَ.

إِلٰهی! لا سَبِیلَ إِلَی الإِحْتِرَاسِ مِنَ الذَّنْبِ إِلّا بِعِصْمَتِکَ، وَ لا وُصُولَ إِلَی عَمَلِ

الخَیْرَاتِ إلّاَ بِمَشِیَّتِکَ؛ فَکَیْفَ لِی بِإفَادَةِ مَا أسْلَمَتْنِی فِیهِ مَشِیَّتُکَ؟! وَ کَیْفَ لِی بِالإحْتِرَاسِ مِنَ الذَّنْبِ مَا لَمْ تُدْرِکْنِی فِیهِ عِصْمَتُکَ؟!

إلٰهِی! أنْتَ دَلَلْتَنِی عَلَیٰ سُؤَالِ الجَنَّةِ قَبْلَ مَعْرِفَتِهَا؛ فَأقْبَلَتِ النَّفْسُ بَعْدَ العِرْفَانِ عَلَیٰ مَسْألَتِهَا. أ فَتَدُلُّ عَلَیٰ خَیْرِکَ السُّؤَالَ ثُمَّ تَمْنَعُهُمُ النَّوَالَ وَ أنْتَ المَحْمُودُ فِی کُلِّ مَا تَصْنَعُهُ یَا ذَا الجَلالِ؟

إلٰهِی! إنْ کُنْتُ غَیْرَ مُسْتَأْهِلٍ لِمَا أرْجُو مِنْ رَحْمَتِکَ فَأنْتَ أهْلٌ أنْ تَجُودَ عَلَی المُذْنِبِینَ بِفَضْلِ سَعَتِکَ.

إلٰهِی! إنْ کَانَ ذَنْبِی قَدْ أخَافَنِی فَإنَّ حُسْنَ ظَنِّی بِکَ قَدْ أجَارَنِی.

إلٰهِی! کَأنِّی بِنَفْسِی قَائِمَةً بَیْنَ یَدَیْکَ وَ قَدْ أضَلَّهَا حُسْنُ تَوَکُّلِی عَلَیْکَ؛ فَصَنَعْتَ بِی مَا یُشْبِهُکَ وَ تَغَمَّدْتَنِی بِعَفْوِکَ.

إلٰهِی! مَا أشْوَقَنِی إلَیٰ لِقَائِکَ وَ أعْظَمَ رَجَائِی لِجَزَائِکَ وَ أنْتَ الکَرِیمُ الَّذِی لایَخِیبُ لَدَیْکَ أمَلُ الآمِلِینَ وَ لایَبْطُلُ عِنْدَکَ شَوْقُ الشَّائِقِینَ.

إلٰهِی! إنْ کَانَ قَدْ دَنَا أجَلِی وَ لَمْ یُقَرِّبْنِی مِنْکَ عَمَلِی فَقَدْ جَعَلْتُ الإعْتِرَافَ بِالذَّنْبِ إلَیْکَ وَسَائِلَ عِلَلِی.

إلٰهِی! إنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أوْلَیٰ مِنْکَ بِذَلِکَ؟! وَ إنْ عَذَّبْتَ فَمَنْ أعْدَلُ فِی الحُکْمِ مِنْکَ هُنَالِکَ؟!

إلٰهِی! إنِّی جُرْتُ عَلَیٰ نَفْسِی فِی النَّظَرِ إلَیْهَا وَ بَقِیَ نَظَرُکَ لَهَا؛ فَالوَیْلُ لَهَا إنْ لَمْ تَسْلِمْ بِهِ.

إلٰهِی! إنَّکَ لَمْ تَزَلْ بِی بَارّاً أیَّامَ حَیَاتِی؛ فَلاتَقْطَعْ بِرَّکَ عَنِّی بَعْدَ وَفَاتِی.

إلٰهِی! کَیْفَ أیْأسُ مِنْ حُسْنِ نَظَرِکَ لِی بَعْدَ مَمَاتِی وَ أنْتَ لَمْ تُوَلِّنِی إلّاَ الجَمِیلَ أیَّامَ حَیَاتِی.

إلٰهی! إنَّ ذُنُوبی قَدْ أخَافَتْنِی وَ مَحَبَّتِی لَکَ قَدْ أجَارَتْنِی؛ فَتَوَلَّ مِنْ أمْرِکَ بِی مَا أنْتَ أهْلُهُ، وَ عُدْ بِفَضْلِکَ عَلَیٰ مَنْ غَمَرَهُ جَهْلُهُ یَا مَنْ لاتَخْفَیٰ عَلَیْهِ خَافِیَةٌ وَ لاتَغِیبُ عَنْهُ غَائِبَةٌ.

صَلِّ عَلَیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اغْفِرْ لِی مَا قَدْ خَفِیَ عَلَی النَّاسِ مِنْ أمْرِی.

إلٰهی! سَتَرْتَ عَلَیَّ فِی الدُّنْیَا ذُنُوباً وَ لَمْ تُظْهِرْهَا لِعِصَابَةٍ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ أنَا إلَیٰ سَتْرِهَا یَوْمَ الْقِیَامَةِ أحْوَجُ وَ قَدْ أحْسَنْتَ بِی إذَا لَمْ تُظْهِرْهَا لِلْعِصَابَةِ مِنَ الْمُسْلِمِینَ؛ فَلاتَفْضَحْنِی بِهَا یَوْمَ الْقِیَامَةِ عَلَیٰ رُؤُوسِ الْعَالَمِینَ.

إلٰهی! جُودُکَ بَسَطَ أمَلِی وَ شُکْرُکَ قَبِلَ عَمَلِی؛ فَصَلِّ عَلَیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ سُرَّنِی بِلِقَائِکَ عِنْدَ اقْتِرَابِ أجَلِی.

إلٰهی! لَیْسَ اعْتِذَارِی إلَیْکَ اعْتِذَارَ مَنْ یَسْتَغْنِی عَنْ قَبُولِ عُذْرِهِ؛ فَاقْبَلْ عُذْرِی یَا خَیْرَ مَنِ اعْتَذَرَ إلَیْهِ الْمُسِیئُونَ.

إلٰهی! لاتَرُدَّنِی عَنْ حَاجَةٍ قَدْ أفْنَیْتُ عُمْرِی فِی طَلَبِهَا مِنْکَ.

إلٰهی! وَ عِزَّتِکَ لَئِنْ طَالَبْتَنِی بِجُرْمِی لأُطَالِبَنَّکَ بِعَفْوِکَ؛ وَ لَئِنْ وَاخَذْتَنِی بِجَهْلِی لأُطَالِبَنَّکَ بِحِلْمِکَ؛ وَ لَئِنْ جَازَیْتَنِی بِلَؤمِی لأُطَالِبَنَّکَ بِکَرَمِکَ؛ وَ لَئِنْ أدْخَلْتَنِی النَّارَ لأُعَرِّفَنَّ أهْلَهَا أنِّی کُنْتُ أُحِبُّکَ.

إلٰهی! إنَّکَ لَوْ أرَدْتَ إهَانَتِی لَمْ تَهْدِنِی؛ وَ لَوْ أرَدْتَ فَضِیحَتِی لَمْ تَسْتُرْنِی؛ فَمَتِّعْنِی بِمَا لَهُ هَدَیْتَنِی وَ أدِمْ لِی مَا بِهِ سَتَرْتَنِی.

إلٰهی! مَا وَصَفْتُ مِنْ بَلاءٍ أبْلَیْتَنِیهِ أوْ إحْسَانٍ أوْلَیْتَنِیهِ؛ فَکُلُّ ذٰلِکَ بِمَنِّکَ مِمَّا قَدْ فَعَلْتَهُ وَ عَفْوُکَ تَمَامُ ذٰلِکَ إنْ أتْمَمْتَهُ.

إلٰهی! لَوْلا مَا اقْتَرَفْتُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا فَرِقْتُ عِقَابَکَ؛ وَ لَوْلا مَا عَرَفْتُ مِنْ کَرَمِکَ مَا رَجَوْتُ ثَوَابَکَ وَ أنْتَ أوْلَی الأکْرَمِینَ بِتَحْقِیقِ أمَلِ الآمِلِینَ وَ أرْحَمُ مَنِ اسْتُرْحِمَ

فِی تَجَاوُزِهِ عَنِ الْمُذْنِبِینَ.

إِلٰهِی! نَفْسِی تُمَنِّینِی بِأَنَّکَ تَغْفِرُ لِی؛ فَأَکْرِمْ بِهَا أُمْنِیَّةً بَشَّرَتْ بِعَفْوِکَ؛ وَ صَدِّقْ بِکَرَمِکَ مُبَشِّرَاتِ تَمَنِّیهَا؛ وَ هَبْ لَهَا بِجُودِکَ مُدَمِّرَاتِ تَجَنِّیهَا.

إِلٰهِی! أَلْقَتْنِی الحَسَنَاتُ بَیْنَ جُودِکَ وَ کَرَمِکَ وَ أَلْقَتْنِی السَّیِّئَاتُ بَیْنَ عَفْوِکَ وَ مَغْفِرَتِک وَ قَدْ رَجَوْتُ أَنْ لایَضِیعَ بَیْنَ ذَیْنِ وَ ذَیْنِ مُسِیءٌ وَ مُحْسِنٌ.

إِلٰهِی! إِذَا شَهِدَ إِیمَانِی بِتَوْحِیدِکَ، وَ انْطَلَقَ لِسَانِی بِتَمْجِیدِکَ، وَ دَلَّنِی القُرْآنُ عَلَیٰ فَوَاضِلِ جُودِکَ، فَکَیْفَ لایَبْتَهِجُ رَجَائِی بِحُسْنِ مَوْعُودِکَ؟

إِلٰهِی! تَتَابُعُ إِحْسَانِکَ إِلَیَّ یَدُلُّنِی عَلَیٰ حُسْنِ نَظَرِکَ، فَکَیْفَ یَشْقَی امْرُؤٌ حَسُنَ لَهُ مِنْکَ النَّظَرُ؟

إِلٰهِی! إِنْ نَظَرَتَ إِلَیَّ بِالهَلَکَةِ عُیُونُ سَخْطَتِکَ فَمَا نَامَتْ عَنِ اسْتِنْقَاذِی مِنْهَا عُیُونُ رَحْمَتِکَ.

إِلٰهِی! إِنْ عَرَّضَنِی ذَنْبِی لِعِقَابِکَ فَقَدْ أَدْنَانِی رَجَائِی لَکَ مِنْ ثَوَابِکَ.

إِلٰهِی! إِنْ عَفَوْتَ فَبِفَضْلِکَ، وَ إِنْ عَذَّبْتَ فَبِعَدْلِکَ؛ فَیَا مَنْ لایُرْجَیٰ إِلّا فَضْلُهُ وَ لایُخْشَیٰ إِلّا عَدْلُهُ صَلِّ عَلَیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ امْنُنْ عَلَیْنَا بِفَضْلِکَ، وَ لاتَسْتَقْصِ عَلَیْنَا فِی عَدْلِکَ.

إِلٰهِی! خَلَقْتَ لِی جِسْماً وَ جَعَلْتَ فِیهِ آلاتٍ أُطِیعُکَ بِهَا وَ أَعْصِیکَ وَ أُغْضِبُکَ بِهَا وَ أُرْضِیکَ وَ جَعَلْتَ لِی مِنْ نَفْسِی دَاعِیَةً إِلَی الشَّهَوَاتِ وَ أَسْکَنْتَنِی دَاراً قَدْ مُلِئَتْ مِنَ الآفَاتِ ثُمَّ قُلْتَ لِیَ انْزَجِرْ.

إِلٰهِی! بِکَ أَنْزَجِرُ وَ بِکَ أَعْتَصِمُ فَاعْصِمْنِی؛ وَ بِکَ أَحْتَرِزُ مِنَ الذُّنُوبِ فَاحْفَظْنِی؛ وَ بِکَ أَسْتَجِیرُ مِنَ النَّارِ فَأَجِرْنِی؛ وَ أَسْتَوْفِقُکَ لِمَا یُرْضِیکَ؛ وَ أَسْأَلُکَ فَإِنَّ سُؤَالِی لایُحْفِیک. أَدْعُوکَ دُعَاءَ مُلِحٍّ لایَمَلُّ دُعَاءَهُ مَوْلاهُ، وَ أَتَضَرَّعُ إِلَیْکَ ضَرَاعَةَ مَنْ

قَدْ أَقَرَّ عَلَىٰ نَفْسِهِ بِالْحُجَّةِ فِي دَعْوَاهُ.

إِلٰهِي! لَوْ عَرَفْتُ اعْتِذَاراً مِنَ الذَّنْبِ فِي التَّنَصُّلِ أَبْلَغَ مِنَ الاِعْتِرَافِ بِهِ لأَتَيْتُهُ؛ وَ لَوْ عَرَفْتُ مُجْتَلِباً لِحَاجَتِي مِنْكَ أَلْطَفَ مِنَ الاِسْتِخْدَاءِ لَكَ لَفَعَلْتُهُ؛ فَصَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ هَبْ لِي ذَنْبِي بِالاِعْتِرَافِ، وَ لاتَرُدَّنِي فِي طَلِبَتِي بِالْخَيْبَةِ عِنْدَ الاِنْصِرَافِ.

إِلٰهِي! سَعَتْ نَفْسِي إِلَيْكَ لِنَفْسِي تَسْتَوْهِبُهَا؛ وَ فَتَحَتْ أَفْوَاهَ آمَالِهَا نَحْوَ نَظْرَةٍ مِنْكَ بِرَحْمَةٍ لاتَسْتَوْجِبُهَا؛ فَهَبْ لَهَا مَا سَأَلَتْ وَ جُدْ لَهَا بِمَا طَلَبَتْ؛ فَإِنَّكَ أَكْرَمُ الأَكْرَمِينَ بِتَحْقِيقِ أَمَلٍ، وَ أَرْحَمُ مَنِ اسْتُرْحِمَ فِي تَجَاوُزِهِ عَنِ الْمُذْنِبِينَ.

إِلٰهِي! قَدْ أَصَبْتُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا قَدْ عَرَفْتَ؛ وَ أَسْرَفْتُ عَلَىٰ نَفْسِي بِمَا قَدْ عَلِمْتَ؛ فَاجْعَلْنِي عَبْداً إِمَّا طَائِعاً فَأَكْرَمْتَهُ وَ إِمَّا عَاصِياً؛ فَرَحِمْتَهُ.

إِلٰهِي! كَأَنِّي بِنَفْسِي قَدْ أُضْجِعَتْ فِي حُفْرَتِهَا وَ انْصَرَفَ عَنْهَا الْمُشَيِّعُونَ مِنْ حَيْرَتِهَا؛ وَ بَكَى الْغَرِيبُ عَلَيْهَا لِغُرْبَتِهَا؛ وَ جَادَ بِالدُّمُوعِ عَلَيْهَا الْمُشْفِقُونَ مِنْ عَشِيرَتِهَا؛ وَ نَادَاهَا مِنْ شَفِيرِ الْقَبْرِ ذَوُوا مَوَدَّتِهَا؛ وَ رَحِمَهَا الْمُعَادِي لَهَا فِي الْحَيَاةِ عِنْدَ صَرْعَتِهَا؛ وَ لَمْ يَخْفَ عَلَى النَّاظِرِينَ إِلَيْهَا عِنْدَ ذٰلِكَ عَدَمُ فَاقَتِهَا؛ وَ لا عَلَىٰ مَنْ رَآهَا قَدْ تَوَسَّدَتِ الثَّرَىٰ عَجْزُ حِيلَتِهَا؛ فَقُلْتَ: مَلائِكَتِي فَرِيدٌ قَدْ نَأَىٰ عَنْهُ الأَقْرَبُونَ؛ وَ وَحِيدٌ جَفَاهُ الأَهْلُونَ؛ نَزَلَ بِي قَرِيباً وَ أَصْبَحَ فِي اللَّحْدِ غَرِيباً وَ قَدْ كَانَ لِي فِي دَارِ الدُّنْيَا دَاعِياً وَ لِنَظْرَتِي لَهُ فِي هٰذَا الْيَوْمِ رَاجِياً؛ فَتَحْسُنُ عِنْدَ ذٰلِكَ ضِيَافَتِي وَ تَكُونُ أَشْفَقَ عَلَيَّ مِنْ أَهْلِي وَ قَرَابَتِي.

إِلٰهِي! لَوْ طَبَقَتْ ذُنُوبِي مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ؛ وَ خَرَقَتِ التُّخُومَ وَ بَلَغَتْ أَسَافِلَ الثَّرَىٰ مَا رَدَّنِي الْيَأْسُ عَنْ تَوَقُّعِ غُفْرَانِكَ وَ لا صَرَفَنِي الْقُنُوطُ عَنِ انْتِظَارِ رِضْوَانِكَ.

إلٰهی! دَعَوْتُکَ بِالدُّعَاءِ الَّذِی عَلَّمْتَنِیهِ؛ فَلاتَحْرِمْنِی جَزَائَکَ الَّذِی وَعَدْتَنِیهِ؛ فَمِنَ النِّعْمَةِ أنْ هَدَیْتَنِی بِحُسْنِ دُعَائِکَ وَ مِنْ تَمَامِهَا أنْ تُوجِبَ لِی مَحْمُودَ جَزَائِکَ.

إلٰهی! وَ عِزَّتِکَ وَ جَلالِکَ لَقَدْ أحْبَبْتُکَ مَحَبَّةً اسْتَقَرَّتْ حَلاوَتُهَا فِی قَلْبِی وَ صَدْرِی؛ وَ مَا تَنْعَقِدُ ضَمَائِرُ مُوَحِّدِیکَ عَلَیٰ أنَّکَ تُبْغِضُ مُحِبِّیکَ.

إلٰهی! لاتُشْبِهُ مَسْألَتِی مَسَائِلَ السَّائِلِینَ؛ لأنَّ السَّائِلَ إذَا مُنِعَ امْتَنَعَ مِنَ السُّؤَالِ وَ أنَا لا غِنَیٰ بِی عَمَّا سَألْتُکَ عَلَیٰ کُلِّ حَالٍ.

إلٰهی! لاتَغْضَبْ عَلَیَّ؛ فَلَسْتُ أقْوَیٰ عَلَیٰ غَضَبِکَ؛ وَ لاتَسْخَطْ عَلَیَّ فَلَسْتُ أقْوَمُ لِسَخَطِکَ.

إلٰهی! أخَافُ عُقُوبَتَکَ کَمَا یَخَافُهَا الْمُذْنِبُونَ؛ وَ أنْتَظِرُ عَفْوَکَ کَمَا یَنْتَظِرُهُ الْمُجْرِمُونَ؛ وَ لَسْتُ آیِسٌ مِنْ رَحْمَتِکَ الَّتِی یَتَوَقَّعُهَا الْمُحْسِنُونَ.

إلٰهی! ألِلنَّارِ رَبَّتْنِی أُمِّی فَلَیْتَهَا لَمْ تُرَبِّنِی أمْ لِلشَّقَاءِ وَلَدَتْنِی فَلَیْتَهَا لَمْ تَلِدْنِی.

إلٰهی! إنْهَمَلَتْ عَبَرَاتِی حِینَ ذَکَرْتُ عَثَرَاتِی وَ مَا لَهَا لاتَنْهَمِلُ؛ وَ مَا أدْرِی إلَیٰ مَا یَکُونُ مَصِیرِی وَ عَلَیٰ مَاذَا یَهْجُمُ عِنْدَ الْبَلاغِ مَسِیرِی؛ وَ أرَیٰ نَفْسِی تُخَاتِلُنِی وَ أیَّامِی تُخَادِعُنِی؛ وَ قَدْ خَفَقَتْ فَوْقَ رَأْسِی أجْنِحَةُ الْمَوْتِ وَ رَمَقَتْنِی مِنْ قَرِیبٍ أعْیُنُ الْفَوْتِ؛ فَمَا عُذْرِی وَ قَدْ حَشَا مَسَامِعِی رَافِعُ الصَّوْتِ.

إلٰهی! قَدْ رَجَوْتُ مِمَّنْ تَوَلاَّنِی فِی حَیَاتِی بِإحْسَانِهِ أنْ یَتَغَمَّدَنِی عِنْدَ وَفَاتِی بِغُفْرَانِهِ؛ وَ لَقَدْ رَجَوْتُ مِمَّنْ ألْبَسَنِی بَیْنَ الأحْیَاءِ ثَوْبَ عَافِیَتِهِ أنْ لایُعْرِیَنِی مِنْهُ بَیْنَ الأمْوَاتِ بِجُودِ رَأْفَتِهِ.

إلٰهی! أمَرْتَنِی فَقَصَّرْتُ؛ وَ نَهَیْتَنِی فَرَکِبْتُ؛ فَهٰذِهِ یَدِی بِمَا جَنَتْ؛ وَ هٰذِهِ نَاصِیَتِی بِمَا أتَتْ؛ إنْ تُعَذِّبْنِی فَلَکَ السَّبِیلُ وَ إنْ تَعْفُ عَنِّی فَإنَّکَ أهْلُ التَّقْوَیٰ وَ أهْلُ الْمَغْفِرَةِ.

یٰا أرْحَمَ الرَّاحِمِینَ! یَا أنِیسَ کُلِّ غَرِیبٍ! آنِسْ فِی الْقَبْرِ غُرْبَتِی؛ وَ یَا ثَانِیَ کُلِّ

وَحِيدٍ! إرْحَمْ فِي القَبْرِ وَحْدَتِي؛ وَ يَا عَالِمَ السِّرِّ وَ النَّجْوَىٰ! وَ يَا كَاشِفَ الضُّرِّ وَ البَلْوَىٰ! كَيْفَ نَظَرُكَ لِي مِنْ بَيْنِ سُكَّانِ الثَّرَىٰ وَ كَيْفَ صَنِيعُكَ إِلَيَّ فِي دَارِ الوَحْشَةِ وَ البَلَىٰ فَقَدْ كُنْتَ بِي لَطِيفاً أَيَّامَ حَيَاةِ الدُّنْيَا. يَا أَفْضَلَ المُنْعِمِينَ فِي نَعْمَائِهِ وَ أَنْعَمَ المُفْضِلِينَ فِي آلائِهِ!

إِلٰهِي! كَثُرَتْ أَيَادِيكَ عِنْدِي؛ فَعَجَزْتُ عَنْ إِحْصَائِهَا؛ وَ ضِقْتُ ذَرْعاً فِي شُكْرِي لَكَ بِجَزَائِهَا؛ فَلَكَ الحَمْدُ عَلَىٰ مَا أَوْلَيْتَ وَ لَكَ الشُّكْرُ عَلَىٰ مَا أَبْلَيْتَ؛ يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَ أَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ! فَبِذِمَّةِ الإِسْلامِ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ وَ بِحُرْمَةِ القُرْآنِ أَعْتَمِدُ عَلَيْكَ وَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَتَشَفَّعُ إِلَيْكَ؛ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَعْرِفْ لِي ذِمَّتِيَ الَّتِي بِهَا رَجَوْتُ قَضَاءَ حَاجَتِي وَ ارْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ يَا قَرِيبُ! يَا مُجِيبُ! إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ؛ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ!

* * *

تمّت المناجاة و هى المعروفة بالإلهيات علىٰ يد العبد المذنب الراجى إلىٰ رحمة اللّه البارى، عبد الحقّ بن محمّدٍ السبزوارى، فى العشر الأوسط من شهر شوّال ـ خُتِمَ بالخير و الإقبال ـ سنة ثمان و تسعمائة.

* * *

يا داعى هذه المناجاة!	عَمِّم بدعائك البريّات
و اخْصُصْ لجماعة المحبّين	كى يقضيك الإلٰهُ حاجات
ثمّ ادْعُ لمحسن المترجم	نجّاه اللّهُ من خطيئات



ترجمهٔ کهن مناجات الهیات

[به نام خدای مهرگستر مهربان]

ای بار خدایا! صلوات ده بر محمّد و آل محمّد؛ و رحمت کن بر من چون منقطع گردد از این جهان نشان من، و محو شود از مخلوقات یاد من، و گردم من از جملهٔ فراموشان چون آن که فراموش شد پیش از من.

بار خدایا! کبیر شد سال من، و تنگ شد پوست من، و باریک شد استخوان من، و دریافت روزگار از من غرض خود، و نزدیک شد اَجَلِ من، و فانی شد روزهای عمر من، و برفت آرزوی من، و باقی ماند گناه من، و محو شد نیکیهای من، و کهنه شد بدن من، و پاره شد بندهای من، و پراکنده شد عضوهای من.

خداوندا! درمانده ساخت مرا گناهان من، و بریده ساخت گفتار مرا که هیچ حجّتی نماند مرا و هیچ عذری. پس منم اقرارکننده به گناه خود؛ اعتراف‌کننده به بدی کردن خود؛ اسیرکرده به جُرم خود؛ گِروکرده به کردار خود؛ واقع شده در دریاهای خطای خود؛ حیران و سرگشته از راه راست خود؛ بریده شده به خود. پس صلوات ده بر محمّد و آل محمّد، و رحمت کن بر من به

رحمت خود، و درگذر از من به آمرزش خود.

ای خدای من! اگر خُرد است در پهلوی فرمان تو کردار من، بدرستی که بزرگ است در پهلوی امیدواری به تو امید من.

ای خدای من! چگونه بازگردم به ناامیدی از پیش تو بی‌روزی شده و حال آنکه گمان من به کَرَم تو آن بوده که بازگردانی مرا به رستگاری آمرزیده.

ای خدای من! نگماشته‌ام بر گمان نیک خود به تو ناامیدی ناامیدان را. پس باطل مکن راستی امید مرا به تو در میان امیدواران.

بار خدایا! عظیم شد گناه من، چون تویی آنکه با او به جنگ بیرون آمده باشم؛ و بزرگ شد خطای من چون تویی طلب‌کرده به آن مگر آنکه من چون یاد کنم بزرگی گناه خود را و عظیمی آمرزش تو را، بیابم آنچه حاصل است مرا از میان این دو چیز عفو کردن خشنودی تو را.

بار خدایا! اگر بخواند مرا به آتش دوزخ به شومی گناه من ترسیدهٔ عذاب، پس بتحقیق ندا کرد مرا به بهشت به سبب امید نیکویی ثواب تو.

بار خدایا! اگر به وحشت آرد مرا گناهان از لطف نیکیهای تو، بدرستی که اُنس داده است مرا به یقین، مهربانی کرمهای تو.

بار خدایا! اگر در خواب کرد مرا غافلی از مهیّا شدن برای رسیدن به تو، پس بتحقیق که بیدار کرده است مرا شناختن تو ای خواجهٔ من به عظیم نعمتهای تو.

بار خدایا! اگر غایب شد عقل من از راست کردن آنچه به صلاح آورد مرا، دور نشد یقین من به نظر عنایت تو به من در آنچه نفع کند مرا.

بار خدایا! اگر آخر شد بجز آنچه دوست داشتی از سعی کردن عمر من، پس به ایمان گذرانید گذشته‌ها از سالهای عمر من.

بار خدایا! آمدم به تو غم رسیده که پوشیده‌ام لباس فقر و فاقت و بازداشته مرا

در جای ذلیلان در پیش تو سختی حاجت.

بار خدایا! کریمی تو؛ پس گرامی کن مرا، چون من هستم از سؤال‌کنندگان تو؛ و جوادی به عطا، پس در رسان مرا به اهل عطای خود.

بار خدایا! مسکینی مرا جبر نقصان نمی‌کند مگر عطای تو؛ و آرزوی مرا غنیّ نمی‌کند الّا جزای تو.

بار خدایا! هر صباح گشته‌ام بر دری از درهای عطای تو سائلی و از تعرّض‌کردن غیر تو به سؤال کردن عادلی؛ و نیست از نیکویی ردّ کردن سائلی درمانده‌ای و فرومانده‌ای برای انتظار خیر تو الفت گرفته‌ای.

بار خدایا! بر پای کردم نفس خود را بر پل خطرها، در فتنه افتاده به عملها و اعتبار؛ پس اینک‌ام من هلاک‌شونده اگر یاری نکنی بر آن به سبک گردانیدن گناهان.

بار خدایا! آیا از اهل شقاوت آفریده‌ای مرا تا دراز کنم گریهٔ خود را یا از اهل سعادت آفریده‌ای مرا تا بشارت دهم امید خود را.

بار خدایا! اگر محروم کنی مرا از دیدار محمّد مصطفی ـ که صلوات خدای بر او و آل او باد ـ در سرای سلامتی؛ و نیست کنی مرا طواف کنیزکان از خادمان؛ و برگردانی روی امید داشتن مرا به ناامیدی در سرای بهشتیان، بجز اینکه گفته شد، در آرزو افکند مرا نفس من از تو، ای خداوند فضل کردن [و انعام].

ای خداوند من! به حقّ عزّت تو که اگر بازداری مرا در بندها در روزهای دراز، و منع کنی مرا از عطای خود در میانهٔ خلقان، و دلالت کنی بر فضیحتهای من چشمهای حاضران [را]، و منع کنی میانهٔ من و میانهٔ نیکان، نبُرم امید خود را از تو و نگردانم روی انتظار خود را برای عفو از تو.

ای خدای من! اگر هدایت نمی‌کردی مرا به اسلام، هدایت نیافتمی؛ و اگر

روزی نکردی مرا ایمان به تو، ایمان نیاوردمی؛ و اگر گویا نمی‌کردی زبان مرا به دعای خود، دعا نکردمی؛ و اگر شناسا نمی‌کردی مرا به شیرینی شناخت خود، نشناختمی؛ و اگر بیان نمی‌کردی برای من سختی عذاب خود، پناه نگرفتمی.

ای خدای من! فرمانبرداری کردم تو را در دوست داشته‌ترین چیزها به تو و آن توحید است؛ و عاصی نشدم تو را در دشمن داشته‌ترین چیزها به تو و آن کفر است. پس بیامرز مرا آنچه در میان این دو است.

ای خداوند من! دوست می‌دارم طاعت تو را و اگر چه قاصرم از آن؛ و کراهت می‌دارم معصیت تو را و اگر چه راکبم آن را. پس فضل کن بر من به بهشت و اگر چه نیستم اهل آنجا؛ و خلاص ده مرا از دوزخ و اگر چه سزاوارم آن را.

[ای خدای من!] اگر بنشاند مرا بازپس ایستادن از پیشی گرفتن با نیکان، بدرستی که به پای داشته است مرا اعتماد به تو بر راههای نیکان.

ای خدای من! دلی که پُر کرده‌ام او را از دوستی تو در سرای دنیا، چگونه مستولی کنی بر او آتش سوزان در دوزخ لظیٰ؟

ای خدای من! نفسی که عزیز کرده‌ای آن را به تقویت ایمان خود، چگونه خوار کنی آن را در میان طَبَقهای آتشهای سوزان؟

ای خدای من! زبانی که پوشیده‌ای آن را از تعظیمهای خود به عجب‌آرنده جامه‌های آن، چگونه فرواندازی به او از آتش، شعله‌های زبانه‌های آن؟

ای خدای من! هر رنج رسیده‌ای به تو پناه می‌گیرد و هر غمزده‌ای به تو امید می‌دارد.

ای خدای من! شنودند عبادت‌کنندگان ثواب عظیم تو را، پس خشوع نمودند؛ و شنیدند زاهدان جزای کریم تو را، پس قناعت کردند؛ و شنیدند گناهکاران وسعت رحمت تو را، پس رغبت کردند؛ و شنیدند اعراض‌کنندگان از راه راست

جود تو را، پس رجوع کردند؛ و شنیدند گناهکاران کرم عفو تو را، پس طمع کردند؛ تا آنکه بسیار شد جماعتهای گناهکاران از بندگان تو، و برداشته شد به تو از ایشان فریادِ فریادکننده به دعا در شهرهای تو، و هر یکی را امیدی است که کشیده است صاحب آن را به تو در حال احتیاج، و هر کسی را دلی است که گذاشته است بددلیِ ترسِ منع کردن از تو در حال اضطراب، و تویی که از تو سؤال کنند آن که سیاه نشود پیش او رویهای مطلوبات، و عیبناک نشود به مهمان او رمه‌های مهلکه‌ها.

ای خدای من! اگر خطا کردم راه نظر را برای نفس خود به آنچه در او کرامت نفس است، بدرستی که یافتم و رسیدم به راه گریختن به سوی تو به آنچه در اوست سلامت نفس.

ای خدای من! اگر هست نفس من که مساعدت کند با من در حالی که سرکش باشد بر آنچه هلاک کند او را، بدرستی که یاری کردم او را اکنون به دعای تو بر آنچه نجات دهد او را.

ای خدای من! اگر فوت شود از من جهد کردن در طلب منفعت من، فوت نشد از من نیکی تو به آنچه در اوست مصلحت من.

ای خدای من! اگر ظلم کردم در حکم بر نفس خود به آنچه در آن حسرت اوست، بدرستی که عدل کردم اکنون به تعریف من نفس را از رحمت تو، شفقت کردن رحمت او بر نفس.

ای خدای من! اگر تنگ گردانید به من کمی توشه در راه رفتن به جانب تو، بدرستی که وصل کردم او را به ذخیره‌های آنچه مهیّا کردم آن را از فضل اعتماد من بر تو.

ای خدای من! هر گه یاد کنم رحمت تو را، خندان شود به طرف او رویهای

وسیلتهای من؛ و چون یاد کنم خشم تو را، بگرید برای او چشمهای مسئله‌های من.

ای خدای من! بریز به دلوی بزرگ از دلوهای خود بر بنده‌ای که خشک کرده آب دهان او را تلف‌کنندهٔ تشنگی؛ و بمیران به کرم خود از او درماندگی سستی.

ای خدای من! می‌خوانم تو را خواندن آن کسی که امید ندارد غیر تو را بـه دعای خود؛ و امید می‌دارم تو را امید آن کسی که قصد نکرده غیر تو را به امید خود.

ای خدای من! چگونه ردّ کنم ابر نگریستن خود را به عطای تـو، و مـن در روزی خوردن خود این بدن را یکی از عیال توام.

ای خدای من! چگونه خاموش کنم به عاجز کردن زبان تضرّع خود را و حال آنکه مضطرب کرده است مرا آنچه پوشیده است بر من رجوع عاقبت من.

ای خدای من! دانستی حاجت نفس مرا به آنچه ضامن شده‌ای برای من به آن از روزی در زندگانی من ؛ و شناختی کمی بی‌نیازی من از او از بهشت از پس وفات من. پس ای آن که بخشیدی مرا به آن فضل‌کننده در دنیا، منع نکنی مرا آن در روز حاجت من به آن در آخرت. پس از جمله حجّتهای نعمت کریمْ تمام کردن نعمت اوست، و از نیکیهای نعمتهای کریمْ کامل کردن نعمتهای او.

ای خدای من! اگر نه آن بودی که جاهل بودم به کار خود، شکایت نکردمی گناهان خود را؛ و اگر نبودی آنکه یادآوردم از تقصیر، نریختمی اشکهای خود را.

ای خدای من! صلوات ده بر محمّد و آل محمّد؛ و محو کن در زحمت‌اندازهٔ زلّات را به فرستاده‌های اشکها؛ و ببخش مرا گناهان بسیار به نیکیهای اندک که حسنه‌ها می‌برد سیّئه‌ها.

ای خداوند من! اگر هستی که رحم نکنی مگر جدّکنندگان را در طاعت خود،

پس به که و در که گریزند تقصیرکنندگان؛ و اگر باشی تو که قبول نکنی مگر از جهدکنندگان، پس به که التجا کنند تقصیرکنندگان؛ و اگر تو چنان باشی که اکرام نکنی الّا اهل احسان را، پس چگونه کنند بدکاران؛ و اگر چنان است که نجات نیابد روز قیامت الّا متّقیان، پس به که استغاثه کنند گناهکاران؟

ای خدای من! اگرْ چنان است که نمی‌گذرد بر پل صراط مگر آن کسی که بگذراند او را برات عملش. پس چگونه باشد گذشتن آن که توبه نکند به تو پیش از انقضای اَجَلش.

ای خدای من! اگر تو جود نکنی الّا آن را که معمور کرده است به زاهدی پوشیده‌ای سرّ خود را، پس چیست درمانده‌ای که خشنود نکند او را در میان عالمیان کوشش پرهیزکاری او؟

ای خدای من! اگر منع نکنی از موحّدان خود نظر گناه پوشیدن خود برای جنایتهای ایشان، واقع گرداند ایشان را خشم تو در میان مشرکان در زحمتهاشان.

ای خدای من! اگر ندهد ما را دست احسان تو در روز وصول به تو، آمیخته شویم در جزا به خداوندان انکار کردن.

ای خدای من! واجب گردان برای ما به مسلمان شدن، ذخیرهٔ بخششهای خود؛ و صافی ساز آنچه مکدّر ساخته گناهان ما، به صفاهای عطاهای تو.

ای خدای من! رحمت کن بر ما در حالی که غریبان باشیم، چون در برگیرد ما را شکمهای لحدهای ما و پوشیده شود به خشت سقفهای خانه‌های ما و بر پهلو خفتانند ما را که مسکینانیم بر دستهای راست در قبرهای ما؛ و باپس گذارند ما را تنها در تنگ‌ترین جاهای خفتن، و بیهوش گرداند ما را مرگها در عجب‌ترین محلّهای صرع، و گردیم ما در سراهای گروهی که گوییا که اهل دارند و حال آنکه آن از ایشان خالی است.

ای خداوند من! چون ما پیش تو آییم تن‌برهنگان، پابرهنگان، گَردآلودگان از خاکِ گورها سَرهای ما، و غبارآلودگان از خاکِ لحدها رویهای ما، و فروتنی‌نمایندگان از هولهای قیامت چشمهای ما، و خشک‌شدگان از سختی تشنگی لبهای ما، و گرسنگان برای درازی مقام کردن شکمهای ما، و آشکارا در آنجا برای چشمها بدیهای ما، و گرانبار از گرانی جُرمها پشتهای ما، و مشغول‌شدگان به آنچه به ما رسید از زنان و فرزندان ما؛ پس مضاعف مگردان مصیبتها را بر ما به اعراض کردن روی بزرگوار خود از ما و نفی فایدهٔ آنچه ماندگی داده آن را امید ما.

ای خدای من! مشتاق نشد این چشمها به گریهٔ خود؛ و جود نکرد در حالتی که روان شده به آب خود و بی‌خواب نکرده او را به آواز زنان گم‌کرده فرزندان را همچو گم کردن عزا؛ مگر آنچه پیش فرستاده است آن را از عمد نفس و خطای او؛ و آنچه خوانده است نفس را به آن عاقبتهای بلای آن، و تو توانایی ای بی‌مانند بر وابردن غم او!

ای خدای من! اگر ما گناهکارانیم، پس ما می‌گرییم بر ضایع کردن حرمت تو آن را که سزاوار آن شده‌ایم؛ و اگر محرومانیم، پس ما گریه می‌کنیم که فوت شد ما را از کرم تو آن را که می‌جوییم آن را.

ای خدای من! آمیخته کن شیرینی آنچه خوش دارد آن را زبان من از سخن گفتن در فصاحت او به زهد ورزیدن آنچه برداشته آن را دل من از نصیحت در دلالت او.

ای خدای من! امر کردی به نیکی و تو سزاوارتری به آن از آنها که امر کردی ایشان را؛ و فرموده‌ای به عطادادن سؤال‌کنندگان و تو بهترین آن کسانی که از ایشان سؤال کنند.

ای خدای من! چگونه منتقل شود به ما ناامیدی از نگاه داشتن از آنچه حریص شدیم به طلب آن؛ و بدرستی که زره پوشیدیم از امید داشتن خود به تو تمام‌ترین جامه‌های آن.

ای خداوند من! چون بجنباند بیم تو شاخه‌های ترسندگی ما را، برکنده شود از بیخهای درختان آن؛ و چون بوی کشد بویهای رغبت را شاخه‌های امید ما، برسد میوه به جفت کردن و پیوند دادن مژده میوه‌های آن.

ای خدای من! چون می‌خوانیم از صفتهای تو «شدید العقاب» را تأسّف می‌خوریم؛ و چون می‌خوانیم از آن «غفور رحیم» را فرح می‌کنیم. پس ما در میان این دو امریم. پس نه غضب تو ایمن می‌کند ما را، و نه رحمت تو ناامید می‌کند ما را.

ای خدای من! اگر کوتاه باشد کوششهای ما از مستحقّ شدن نظر عنایت تو، پس کوتاه نیست رحمت تو ما را از دفع کردن بلیّت تو.

ای خدای من! بدرستی که تو همیشه به بهره‌های صنعتهای خود بر ما انعام‌کننده‌ای و ما را از میان هفت اقلیم اکرام‌کننده‌ای، و این عادت لطیف توست در اهل دین اسلام در زمانهای گذشته و آیندهٔ آن و شبهای رفته و ماندهٔ آن.

ای خدای من! بگردان آنچه داده‌ای ما را از روشنی راه راست نمودن خود درجه‌ها که بالا رویم به آن به غرفه‌های بهشت تو.

ای خدای من! چگونه شاد باشد به صحبت دنیا دلهای ما، و چگونه جمع شود در سختیهای او کارهای ما، و چگونه خالص شود برای ما در او خوشدلی ما، و چگونه مالک شود ما را به بازی خُرد و بزرگ فریفتن ما و حال آنکه خوانده است ما را به نزدیک شدن اَجَلها قبرهای ما؟

ای خدای من! چگونه خوشدل باشیم به سرایی که بکنده است در او

گودالهای افتادن آن، و بکُشته ما را به دستهای مرگها دامهای مکر آن، و جرعه جرعه داد ما را در حالی که به اکراه رسیده بودیم جرعه‌های تلخی آن، و دلالت کرد ما را نفس بر بریده شدن زندگانی و عیش او اگر نبودی آنچه میل کرد به او نفسها از لذّت نعمتهای او و در فتنه افتادن او به چیزهای فانی از زینتهای فاحش او.

ای خدای من! به تو پناه می‌گیریم از مکرهای فریب دنیا، و به تو استعانت می‌جوییم بر گذشتن پل دنیا، و به تو طلب می‌کنیم جداشدن اعضا را از پس‌مانده‌های آرزوی دنیا، و به تو می‌خواهیم کشف پرده‌های حیرانی دنیا، و به تو راست می‌کنیم از دلها دشواری نادانی دنیا را.

بار خدایا! چگونه باشد حال سراهایی که منع کنی هر که را که در اوست از حوادث مصیبتها، و حال آنکه رسیده است در هر سرایی تیری از تیرهای مرگها؟

بار خدایا! اندوهناک نمی‌سازیم نفسهای خود را از نقل کردن از این سراها، اگر به وحشت نیندازی ما را آنجا از هجر رفیقی کردن نیکوکاران.

بار خدایا! ضرر نکند ما را فراق برادران و خویشان، اگر نزدیک گردانی ما را به خود ای خداوند عطیّه‌های آن.

بار خدایا! خشک نشود از آب امیدواری محلهای آب کامهای ما، اگر طواف نکند مرغ شومیها به حوضهای رغبتهای ما.

بار خدایا! اگر عذاب کنی مرا پس من بنده‌ام که آفریده‌ای او را برای آنچه خواستی آن را، پس عذاب کردی او را به عدل خویش؛ و اگر رحمت کنی مرا، پس من بنده‌ام که یافتی او را بدکردار، پس نجات دادی او را به رحمت خویش.

بار خدایا! هیچ راهی نیست به نگاهداشتن نفس از گناه الّا به نگاهداشت تو؛ و هیچ رسیدنی نیست به کردن نیکیها الّا به ارادت تو. پس چه حال است مرا به

فایده رسانیدن آنچه بسپارد مرا در آن ارادت تو؟ و چگونه باشد مرا به محافظت از گناه مادامی که درنیابد مرا در آن لطف تو؟

بار خدایا! تو دلالت کردی مرا بر سؤال کردن بهشت پیش از شناختن آن. پس روی آورد نفس از پسِ شناختن بر سؤال کردن خود. آیا تو دلالت کنی بر نیکی خویش سائلان را، پس منع کنی ایشان را عطا و حال آنکه تو ستوده‌ای در هر چه می‌کنی آن را ای خداوند بزرگی!

بار خدایا! اگر من نیستم اهل آنچه امید می‌دارم از رحمت تو، تو اهل آنی که کرم و بخشش کنی بر گناهکاران به فضل با وسعت تو.

بار خدایا! اگر آن است که گناه من مرا بترسانید، بدرستی که نیکی گمان من به تو مرا ایمن گردانید.

بار خدایا! گویی که به نفس خود ایستاده‌ام در پیش تو و حال آنکه گمراه کرد او را نیکی اعتماد کردنش بر تو؛ پس کردی به من آنچه مناسب حال توست و پوشیدی مرا به عفو خود.

بار خدایا! چه مشتاقم به ملاقات تو و چه عظیم است امید من به جزای تو و تو آن صاحب کرمی که ناامید نشود به پیش تو امیدِ امیدواران و باطل نشود نزدیک تو اشتیاقِ مشتاقان.

بار خدایا! اگر نزدیک گشته است اجل من و نزدیک نمی‌سازد مرا به تو عمل من، پس بدرستی گردانیدم معترف شدن را به گناه به سوی تو وسیله‌های علّتهای خود.

بار خدایا! اگر عفو کنی، پس کیست سزاوارتر از تو به آن؛ و اگر عذاب کنی، پس کیست عادلتر در حکم کردن از تو آنجا؟!

بار خدایا! بدرستی که من جور کردم بر نفس خویش در نظر کردن برای

نفس، و باقی مانده است نظر تو برای او؛ پس وای این نفس را اگر سالم نگردانی به این نظر.

بار خدایا! تو همیشه به من نیکویی کننده‌ای در روزهای زندگانی من؛ پس قطع مکن نیکویی خویش را از من بعد از مُردن من.

بار خدایا! چگونه نومید شوم از نیکویی نظر تو به من بعد از وفات من، و تو نمی‌دهی مرا مگر نیکویی در ایّام حیات من.

بار خدایا! بدرستی که گناهان من بترسانید مرا و دوستی من تو را ایمن گردانید مرا. پس بده از کار خود به من آنچه تو اهل آنی، و عود کن به کَرَم خود بر آن کس که پوشیده است او را نادانی او. ای آن که پوشیده نیست بر او هیچ پنهانی و غایب نیست از او هیچ غایبی، صلوات ده بر محمّد و آل محمّد، و بیامرز مرا آنچه پوشیده است بر مردمان از کار من.

بار خدایا! پوشیدی بر من در دنیا گناهان را و ظاهر نکردی آن را برای جماعتی از مؤمنان و من به پوشیدن او در روز قیامت محتاجترم؛ و تو احسان کردی به من، چون ظاهر نکردی آن را برای جماعتی از مسلمانان؛ پس فضیحت مکن مرا به آن در روز قیامت بر سرهای همهٔ عالمیان.

بار خدایا! کرم تو گسترانیده است امید مرا و شکر تو قبول کرده است کار مرا. پس صلوات ده بر محمّد و آل محمّد، و خوشدل ساز مرا به وصال خود وقت نزدیکی اَجَل من.

بار خدایا! نیست عذر خواستن من به تو عذر آن کسی که مستغنی باشد از قبول عذرش. پس قبول کن عذر مرا ای بهترین آن کس که عذر آرند به او بدکاران!

بار خدایا! ردّ مکن مرا از حاجتی که فانی ساختم عمر خود را در طلب آن از

تو.

بار خدایا! به عزّت تو که اگر مطالبه کنی مرا به جرم من، من مطالبه کنم تو را به عفو تو؛ و اگر مؤاخذه کنی مرا به جهل من، من مطالبه کنم تو را به حلم تو؛ و اگر مجازات کنی مرا به لئیمی من، مطالبه کنم تو را به کریمی تو؛ و اگر درآوری مرا در دوزخ، بشناسانم اهل دوزخ را که همیشه دوست تو بوده‌ام.

بار خدایا! اگر خواهی اهانت مرا، هدایت نکنی مرا؛ و اگر خواهی فضیحت مرا، ستر نکنی مرا. پس برخوردار کن مرا به آنچه برای آن هدایت کردی مرا، و همیشه بدار برای من آن را که به آن ستر کردی مرا.

بار خدایا! آنچه وصف کردم از بلایی که مبتلا کردی مرا به آن یا احسانی که بخشیدی مرا به آن، همهٔ آن به منّت توست از آنچه کرده‌ای آن را؛ و عفو تو تمام آن است اگر تمام کنی آن را.

بار خدایا! اگر نبودی آنچه کسب کردم از گناهان، نترسیدمی از عذاب تو؛ و اگر نبودی آنچه دانستم از کَرَم تو، امید نداشتمی ثواب تو را و تو سزاوارترین کریمانی به تحقیق امید امیدواران و رحیم‌ترین آن کسانی که طلب رحمت کنند از ایشان در فراگذاشتن از گناهکاران.

بار خدایا! نفس من به آرزو می‌اندازد مرا که تو بیامرزی مرا. پس اکرام کن به این آرزویی که بشارت دادی به عفو خود، و راست گردان به کرم خود بشارت‌دهنده‌های آرزوی این نفس را، و ببخش او را به کَرَم خود مهلکات جنایت کردن او را.

یا ربّ! بینداخت مرا حسنه‌ها در میان جود و کرم تو؛ و بینداخت مرا سیّئه‌ها در میان عفو تو و مغفرت تو و حال آنکه امیدوارم که ضایع نشود میان آن دو و این دو بدکاری و نیکوکاری.

بار خدایا! چون گواهی داد ایمان من به توحید تو، و گویا شد زبان من به تمجید تو، و دلالت کرد برای من قرآن بر زیادتیهای جود تو. پس چگونه شاد نباشد امید من به وعدهٔ نیکویی تو؟!

بار خدایا! پیاپی شدنِ احسان تو به من دلالت می‌کند مرا بر حُسن نظر تو. پس چگونه شقیّ شود مردی که نیکو باشد او را از تو نظر؟!

بار خدایا! اگر نظر کند به من به هلاکت چشمهای غضب تو، پس نخسبد از رهانیدن من از آن چشمهای رحمت تو.

بار خدایا! اگر نزدیک کرد مرا گناه من به عذاب تو، بدرستی که نزدیک کرد مرا امید من به تو به ثواب تو.

بار خدایا! اگر عفو کنی، به فضل توست؛ و اگر عذاب کنی، به عدل توست. ای آن که امید ندارند مگر فضل تو را و نمی‌ترسند مگر عدل تو را، صلوات ده بر محمّد و آل محمّد و منّت نِه بر ما به فضل خود و استقصا مکن ـ یعنی به نهایت مرسان ـ بر در عدل خود.

بار خدایا! آفریدی برای من تنی و گردانیدی در او التهابی که فرمانبرداری کنم تو را به آن و نافرمانی کنم و به خشم آرم تو را به آن و خشنود کنم تو را به آن، و گردانیدی برای من از نفس من داعیه‌ای به شهوتها، و ساکن ساختی مرا در سرایی که پُر شده است از آفتها. پس گفتی مرا که: باز ایست.

بار خدایا! به توفیق تو منزجر می‌شوم و به کرم تو متمسّک می‌شوم، پس نگاهدار مرا؛ [و به تو] احتراز می‌کنم از گناهان، پس نگاهدار مرا؛ و به لطف تو پناه می‌گیرم از دوزخ، پس پناه ده مرا؛ و می‌خواهم توفیق تو را برای آنچه خشنود کند تو را و سؤال می‌کنم تو را. بدرستی که سؤال من مبالغه و الحاح نمی‌باشد تو را.

بار خدایا! می‌خوانم تو را به دعای الحاح‌کننده‌ای که ملول نکند دعای او مولای او را، و تضرّع می‌کنم به تو تضرّع آن کسی که اقرار کرده است بر نفس خود به حجّت در دعوای خود.

بار خدایا! اگر بدانستمی عذر گفتن را از گناه در بیزاری نمودن از گناه بلیغ‌تر از اعتراف به آن، هر آینه که به آن آمدمی؛ و اگر بدانستمی با خویش گیرندهٔ حاجت مرا از تو لطیف‌تر از خضوع برای تو، هر آینه که بکردمی آن را. پس صلوات ده بر محمّد و آل محمّد، و ببخش مرا گناه من به معترف شدن، و ردّ مکن مرا در مطلوب من به ناامیدی در بازگشتن.

بار خدایا! سعی کرد نفس من به تو برای نفس من که ببخشی او را، و بگشاد دهنهای امیدهای او را به جانب یک نظر از تو به رحمتی که مستوجب نیست آن را. پس ببخش او را آنچه سؤال کرده است، و بده او را آنچه طلب کرده است که تو کریم‌ترین کریم‌ترانی به تحقیق امید و رحیم‌ترین آنان که از ایشان رحمت خواهند در فراگذاشتن او از گناهکاران.

یا ربّ! بدرستی که کرده‌ام از گناهان آنچه تو می‌دانی، و اسراف کرده‌ام بر نفس خود آنچه تو می‌دانی. پس بگردان مرا بنده یا فرمانبرداری که اکرام کنی او را و یا نافرمانبرداری که رحمت کنی او را.

بار خدایا! گوئیا که من به نفس خودم که خُسبانیده‌اند او را در گورش و بازگشته است از او تابعان جنازه‌اش از همسایگانش و گریسته است غریب بر او برای غربتش و جود کرده‌اند به اشکهای ریخته بر او مهربانان از خویشانش و ندا کرده است او را از کنار قبرش خداوندان محبّتش و رحم کرده است بر او دشمنی کننده‌اش در زندگی در وقت مُردنش و نپوشیده است بر نظرکنندگان به سوی او نزدیک آن نیستی فاقه‌اش و نه بر آن کس که دیده باشد او را که بالش

کرده است خاک را عاجزی حیله‌اش. پس گفته‌ای که: ای فرشتگان من! این تنهایی است که دور شده است از او خویشاوندان او و یکی است که جفا کرده است او را همهٔ اهل او، فرود آمده است به بَرِ من در این زودی، و گشته است در لَحَد خود غریبی و او بود برای من در دار دنیا دعاگویی، و رحمت مرا برای او در این روز امیدواری که نیکو باشد نزدیک آن مهمانی من و تو باشی مشفق‌تر بر من از اهل من و خویشان من.

بار خدایا! اگر پُر شد گناهان من آن چیزی راکه در میان آسمان تا زمین است و دریده است زیر زمین را و برسیده است به پایین‌ترهای خاک، وانگرداند مرا ناامیدی از چشم داشتن مغفرت تو و بازنگرداند مرا ناامیدی از انتظار خشنودی تو.

ای بار خدای من! دعا کردن تو به دعایی است که آموزانیده‌ای مرا به آن؛ پس محروم مکن مرا از جزای خود آن که وعده کرده‌ای مرا به آن. پس از جملهٔ نعمت تو آن است که راه راست نمودی مرا به نیکویی دعای خود؛ و از تمامِ آن آن است که واجب کردی برای من ستودهٔ جزای خود.

ای خدای من! به حقّ عزّت تو و بزرگی تو که به حقیقت دوست می‌دارم همچنان دوستی که قرار یافته است شیرینی او در دل من و سینهٔ من، و آنچه بسته شده است ضمیرهای موحّدانت بر آن که تو دشمن داری دوستانت را.

بار خدایا! مشابهت ندارد سؤال من مسأله‌های سائلان را. برای آنکه سائل را چون منع کنند، بازایستد از سؤال و من‌ام که استغنا نیست مرا از آنچه سؤال کردم تو را بر همه حالی.

خداوندا! خشم مگیر بر من که نیستم که قویّ باشم بر خشم گرفتن تو؛ و غضب مکن بر من که نیستم راست‌شده‌تر برای غضب تو.

خداوندا! می‌ترسم از عذاب تو همچنانکه می‌ترسند از آن گناهکاران؛ و انتظار

می‌کشم عفو تو را همچنانکه انتظار می‌کشند آن را گناهکاران؛ و نیستم که ناامید باشم از رحمت تو آن که چشم می‌دارند آن را نیکوکاران.

بار خدایا! آیا برای دوزخ پرورد مرا مادر من، پس کاشکی که نپروردی مرا؛ یا برای بدبختی بزایید مرا، پس کاشکی که نزاییدی مرا.

بار خدایا! روان شد اشکهای من وقتی که یادکردم گناهان خود را، و چه بوده است او را که روان نشود؟! نمی‌دانم به چه جا باشد بازگشت من و بر چه وجه باشد که هجوم کند وقت رسیدن مرگ سیر من، و می‌بینم نفس خود را که فریب می‌دهد و روزهای عمر من فریب می‌دهد مرا و حال آنکه حرکت کرد در بالای سَرِ من بالهای مرگ و نظر کرد مرا از نزدیک مرا چشمهای موت. پس چیست عذر من و حال آنکه پُر کرد گوشهای مرا بردارندهٔ آواز؟

بار خدایا! بدرستی که امید دارم از آن کس که تولّی کرد مرا در زندگی خود به احسانش آن که فرا گیرد مرا در وقت وفات من به آمرزش خود، و بدرستی که امید می‌دارم از آن کسی که بپوشانید مرا در میان زندگان جامهٔ تن‌آسانی آنکه عاری نگرداند مرا از او در میان مردگان به جود و بخشش رحمت او.

بار خدایا! امر کردی مرا، پس من تقصیر کردم؛ و نهی کردی مرا، پس من ارتکاب کردم. پس این است دست من به آنچه جنایت کرده است، و این است موی پیشانی من به آنچه آمده به آن. اگر عذاب کنی مرا، پس تو راست راه آن؛ و اگر عفو کنی از من، تو اهل تقوایی و اهل غفرانی.

ای رحیم‌ترین راحمان! ای مونس همهٔ غریبان! اُنس ده در گور غربت مرا.

و ای دوم هر تنهایی! رحم کن در قبر تنهایی مرا.

و ای دانای پنهانی و راز! و ای بردارندهٔ سختی و بلا! چگونه است نظر تو به سوی من از میان ساکنان خاک؟ و چگونه است کار تو با من در سرای وحشت و

کهنگی؟

بدرستی که بودی به من لطیف‌کننده در ایّام حیات دنیا، ای فاضل‌ترین منعمان در نعمت خود! و منعم‌ترین فضل‌کنندگان در نعمتهای خود!

بار خدایا! بسیار شد نعمتهای تو پیش من که عاجز شدم از شمردن آن؛ و تنگدل شدم و عاجز در شکر کردن من تو را به جزای آن. پس تو راست شکر و سپاس بر آنچه عطا کرده‌ای؛ و تو راست شکر بر آنچه نعمت داده‌ای، ای بهترین آن که خواند او را دعاکننده‌ای و فاضل‌ترین آن که امید دارد او را امیددارنده‌ای! پس به ذمّهٔ ایمان توسّل می‌کنم به تو و به عزّت قرآن اعتماد می‌کنم بر تو و به محمّد و آل محمّد شفیع می‌آرم به تو. صلوات ده بر محمّد و آل محمّد، و شناسا گردان برای من ذمّهٔ مرا [ای] آن که به او امیددارم برآمدن حاجت و نیاز خود را؛ و رحمت کن بر من به رحمت خود ای نزدیک! ای اجابت‌کننده! بدرستی که تو بر همه چیزی توانایی و به همه چیزی فرارسنده‌ای ای رحیم‌ترین راحمان!

* * *

تمام شد مناجات و این مشهور است به الهیات.

* * *

هرکس که بخواند این مناجات — حاصل شودش مراد و حاجات
پس کاتبِ اصل و ترجمان را — باید که دعا کند مکافات
کو را غرض کتابت این است — زاخوان صفا گهِ مجازات

٣

ما نزل من القرآن فی علیّ علیه السلام

بسم اللّه الرحمن الرحيم
حسبی اللّه

حدّثنا أبو عبيداللّه[1]، محمّد بن عمران المرزُبانیّ، قال: حدّثنا أبوالحسن علیّ بن محمّد بن عبدالحافظ قرائةً عليه علی باب منزله فی قطيعة جعفر، يوم الأحد لليلتين بقيتا من ذیالحجّة سنة ثمان و عشرين و ثلاثمائة، قال: حدّثنی الحسين بن الحَكَم الحِبْریّ الكُوفیّ، قال: حدّثنا حسن بن حسين، قال: حدّثنا عيسی بن عبداللّه عن أبيه عن جدّه، قال: كان سلمان يقول: «يا معشر المؤمنين! تعاهدوا ما فی قلوبكم لعلیٍّ ـ صلوات اللّه عليه ـ فإنّی ماكنتُ عند رسول اللّه ـ صلّی اللّه عليه ـ قطّ؛ فطلع علیّ إلّا ضَرَبَ بين كتفیّ النبیُّ ـ صلّی اللّه عليه ـ ثمّ قال: يا سلمان! هذا و حِزبه هم المفلحون.»

---

١. س: أبو عبداللّه.

ما نزل من القرآن فی عليٍّ علیه السلام

حدّثنا علىّ بن محمّد، قال: حدّثنى الحسين بن الحَكَم الحِبرىّ، قال: حدّثنا حسن بن حسين عن حسين بن سليمان عن أبى الجارود عن الأصبغ بـن نُـباتة عـن علىّ ـعليه السلام ـقال: «نزل القرآن أربعة أرباع: رُبعٌ فينا و رُبعٌ فى عدوّنا و رُبعٌ حلال و حرام و رُبعٌ فرائض و أحكام، و لنا كرائم القرآن.»

حدّثنا علىّ بن محمّد، قال: حدّثنا الحسين بن الحَكَم الحِبرىّ، قـال: حـدّثنا يحيى بن عبدالحميد، قال: حدّثنا عيسى بن راشد عن علىّ بن بذيمة عن عكرمة عن ابن عبّاس، قال: «مانزل فى القرآن ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا﴾ إلّا و علىّ شريفها و أميرها.»

من سورة البقرة

حدّثنا علىّ بن محمّد، قال: حدّثنى الحبرىّ، قال: حدّثنا حسن بن حسين، قال: حدّثنا حبّان بن على العَنَزىّ عن الكلبىّ عن أبى صالح عن ابن عبّاس، قال فى ما نزل من القرآن فى خاصّة رسول الله ـصلّى الله عليه ـو علىّ و أهل بـيته دون الناس من سورة البقرة ﴿وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَات﴾ ـالآية ـانّـها نزلت في علىّ و حمزة و جعفر و عُبَيدة بن الحارث بن عبدالمطّلب.

حدّثنا علىّ بن محمّد، قال: حدّثنى الحبرىّ، قال: حدّثنا الحسن بن حسين، قال: حدّثنا حبّان عن الكلبىّ عن أبى صالح عن ابن [عبّاس قال:] حدّثنا علىّ بن محمّد، عن ابن عبّاس قوله: ﴿إرْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ أنّها نزلت فى رسـول اللّـه ـصلّى اللّه عليه ـو علىّ بن أبى‌طالب ـعليه‌السلام ـو هما أوّل من صلّى و ركع.

و قوله: ﴿اسْتَعينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوٰةِ وَ إنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إلّا عَلَىٰ الخَاشِعِينَ﴾ الخاشع

الذلیل فی صلاته المقبل علیها، یعنی رسول ـصلی اللّه علیه ـو علیّ علیه‌السلام.

و قوله: ﴿الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ و أَنَّهُم إِلَیْهِ رَاجِعُونَ﴾ نزلتْ فی علیّ و عثمان بن مَظعون و عمّار بن یاسر و أصحاب لهم.

و قوله: ﴿بَلَیٰ مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ﴾ الآیة نزلت فی أبی جهل ﴿وَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولٰئِکَ أَصْحَابُ الجَنَّةِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ﴾ نزلت فی علیّ ـعلیه‌السلام ـخاصّةً، و هو أوّل مؤمن و أوّل مصلّ بعد النبیّ صلّی اللّه علیه.

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحبریّ، قال حدّثنا یحیی بن عبدالحمید، قال: حدّثنا أبو عوانة عن أبی بلخ عن عمرو بن میمون عن ابن عبّاس فی علیّ ـعلیه‌السلام ـ: لمّا انطلق النبیّ ـصلی اللّه علیه ـإلی الغار فأنامه النبیّ ـصلی اللّه علیه ـفی مکانه و ألبسه بُرْدَه؛ فجائت قریش ترید أن تقتل النبیّ ـصلی اللّه علیه ـ فجعلوا یرمون علیّاً و هم یرون أنّه النبیّ ـصلی اللّه علیه ـفجعل یتضوّر فنظروا فإذا هو علیّ، فقالوا: إنّک لنائم لوکان صاحبک ماتضوّر لقد استنکرنا ذلک منه.

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحبریّ، قال: حدّثنا حسن بن حسین، قال: حدّثنا حبّان عن الکلبیّ عن أبی صالح عن ابن عبّاس: قوله: ﴿الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّیلِ وَ النَّهَارِ سِرّاً وَ عَلَانِیةً﴾ نزلت فی علیّ خاصّة فی أربعة دنانیر کانت له، تصدّق منها نهاراً و بعضها لیلاً و بعضها سرّاً و بعضها علانیةً.

و من سورة آل عمران

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحسین بن الحکم الحبریّ، قال: حدّثنا حسن بن حسین، قال، حدّثنا حبّان عن الکلبیّ عن أبی صالح عن ابن عبّاس: ﴿هَلْ

أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالعِبَادِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرلَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ فی علیّ و حمزة و عُبيدة بن‌الحارث.

و قوله: ﴿تَعَالَوا نَدْعُ أَبْنَائَنَا وَ أَبْنَائَكُمْ وَ نِسَائَنَا وَ نِسَائَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ نزلت فی رسول اللّه ـصلّی اللّه علیه ـ و علیّ ـعلیه‌السلام ـ نفسه «و نساءنا و نساؤکم» فاطمة و «أبنائنا و أبنائکم» حسن و حسین و الدعاء علی الکاذبین العقاب و السیّد وعبد المسیح و أصحابهم.

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحِبریّ، قال: حدّثنا إسماعیل بن أبان، قال: حدّثنا إسحاق بن إبراهیم عن أبی هارون عن أبی سعید الخُدریّ، قال: لمّا نزلت هذه الآیة: ﴿تَعَالَوا نَدْعُ أَبْنَائَنَا وَ أَبْنَائَكُمْ﴾[1] فخرج رسول اللّه ـصلی اللّه علیه ـ بعلیّ و فاطمة و الحسن و الحسین.

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحِبریّ، قال: حدّثنا حسن بن حسین، قال: حدّثنا حبّان عن الکلبیّ عن أبی صالح عن ابن عبّاس فی قوله: ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الغَمِّ أَمَنَةً نُعَاساً يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِنْكُمْ﴾ الآیة نزلت فی علیّ ـعلیه‌السلام ـ غشیه النعاس یوم اُحُد.

و قوله: ﴿وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَىً كَثِيراً﴾ نزلت فی رسول اللّه ـصلّی اللّه علیه ـ خاصّة و فی أهل بیته.

و قوله: ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ﴾ یعنی

---

۱. س: + قال.

الجراحة ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ نزلت فی علیّ ـ علیه‌السلام ـ و تسعة نفر معه، بعثهم رسول اللّه ـ صلّی اللّه علیه ـ فی أثر.

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحبری، قال: حدّثنا حسن بن حسین، قال: حدّثنا حبّان عن الکلبیّ عن أبی صالح عن ابن عبّاس فی قوله تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً﴾ نزلت فی علیّ بن أبی طالب ـ علیه‌السلام ـ خاصّة.

و عن ابن عبّاس فی قوله: ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ﴾ نزلت فی علیّ خاصّة ﴿وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدّاً﴾ نزلت فی بنی‌أُمیّة و بنی‌المغیرة.

و من سورة الحجّ

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحبریّ، قال: حدّثنا حسن بن حسین، قال: حدّثنا حبّان عن الکلبیّ عن أبی صالح عن ابن عبّاس فی قوله تعالی: ﴿هَـذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ﴾ «والذین آمنوا» علیّ و حمزة و عبیدة «والذین کفروا» عُتبة و شیبة و الولید یوم بدر.

و قوله: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ إلی قوله: ﴿وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾ فی علیّ و حمزة و عبیدة.

و من سورة النّمل

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحبریّ، قال: حدّثنی إسماعیل بن أبان عن فضیل بن الزمر عن أبی داود السبیعی عن أبی عبدالله الجدلیّ، قال: دخلتُ علیٰ علیّ علیه‌السلام فقال: یا أبا عبداللّه! ألا أُنبّئک بالحسنة التی من جاء بها أدخله

اللّه الجنّة وفعل به و فعل؛ و السیّئة التی من جاء بها أکبّه اللّه فی النار و لم یُقبل له معها عمل؟

قال: قلت: بلیٰ یا أمیرالمؤمنین! فقال: الحسنة حُبّنا و السیّئة بغضنا.

و فی تنزیل السجدة

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحِبریّ، قال: حدّثنا حسن بن حسین، قال: حدّثنا حبّان عن الکلبیّ عن أبی صالح عن ابن عبّاس فی قوله تعالی:﴿أفَمَنْ کَانَ مُؤْمِناً﴾ علیّ بن أبی‌طالب ـعلیه‌السلام ـ ﴿کَمَنْ کَانَ فَاسِقاً﴾ الولید بن عقبة بن أبی معیط.

و قوله:﴿أَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَیٰ﴾ نزلت فی علیّ ـعلیه‌السلام ـ ﴿وَ أَمَّا الَّذِینَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ﴾ نزلت فی الولید بن عقبة.

و من سورة الأحزاب

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحِبریّ، قال: حدّثنا أبو غسّان ملک بن إسماعیل عن فُضیل بن مرزوق عن عطیّة عن أبی سعید عن اُمّ‌سلمة، قالت: نزلت هذه الآیة فی علیّ: ﴿إنّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ و یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾.

قالت: قلتُ: یا رسول اللّه! ألستُ من أهل البیت؟ قال: إنّک علی خیرٍ؛ إنّک من أزواج النبیّ ـصلّی اللّه علیه ـ [ـ فقالت امّ سلمة: و أنا][1] منهم أو معهم، قال: إنّک

۱. افتادگی نسخه.

علی خیر.

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحِبریّ، قال: حدّثنا مَلِکُ بن إسماعیل عن جعفر الأحمر عن شهر بن حوشب و عبدالملک عن عطاء عن اُمّسلمة قالت: جائت فاطمة بطُغَیّمٍ لها إلی أبیها و هو علی منامٍ له؛ فقال: ایتنی بإبنیّ و ابن عمّک؛ فقالت: جَلّلهم أو قالت: حَوّل علیهم الکساء و قال: اللّهمّ هؤلاء أهل بیتی و حامّتی، فاذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیراً؛ فقالت اُمّسلمة: یا رسول اللّه! و أنا معهم؟ فقال: إنّک زوج النبیّ ـ صلّی اللّه علیه ـ و أنت عَلَیٰ أو إلی خیر.

حدّثنا الحبریّ، قال: حدّثنا مالک بن إسماعیل عن أبی شهاب الخیّاط، قال: أخبرنی عوف الأعرابیّ عن أبی المُعَذَّل عطیّة الطفاویّ عن أبیه عن اُمّسلمة، قالت: کنتُ مع رسول اللّه ـ صلّی اللّه علیه و سلّم ـ فی البیت، فقالت الخادم: هذا علیّ و فاطمة معهما الحسن و الحسین قائمین بالشدّة؛ فقال: قومی تنحّی عن أهل بیتی؛ فقمتُ، فجلستُ ناحیةً، فأذن لهم فدخلوا؛ فقبّل فاطمة و اعتنقها و قبّل علیّاً و اعتنقه و ضمّ إلیه الحسن و الحسین صبیّین صغیرین ثمّ أغدف علیهما خمیصةً له سوداء و قال: اللّهمّ إلیک لا إلی النار؛ فقلتُ: و أنا یا رسول اللّه؟ قال: و أنت.

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحبریّ، قال: حدّثنا إسماعیل بن أبان عن إسحاق بن إبراهیم عن أبی هارون عن أبی سعید، قال: نزلت هذه الآیة: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ فی رسول اللّه ـ صلّی اللّه علیه و سلّم ـ و فاطمة و علیّ و الحسن و الحسین فی بیت اُمّسلمة.

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحبریّ، قال: حدّثنا حسن بن حسین، قال: حدّثنا حبّان عن الکلبیّ عن أبی صالح عن ابن عبّاس: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ نزلت فی رسول اللّه ـ صلّی

اللّه عليه و سلّم ـ و فاطمة [و عليّ] و الحسن و الحسين؛ و الرجس الشكّ.

حدّثنا عليّ بن محمّد، قال: حدّثني الحبريّ، قال: حدّثنا إسماعيل بن صَبيح عن حبّان عن ابن قسطاس عن يونس بن خبّات عن أبى داود عن أبي الجَمراء، قال: خدمتُ النبيّ ـ صلّى اللّه عليه ـ تسعة أشهر ما مِن يومٍ يخرج فيه إلى الصلوة إلّا جاء إلى باب عليّ و فاطمة، فأخذ بعضادتى الباب. ثمّ يقول: «السلام عليكم و رحمة اللّه و بركاته، الصلاة رحمكم اللّه، انّما يريد اللّه ليُذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهّركم تطهيراً».

حدّثنا عليّ بن محمّد، قال: حدّثني الحِبريّ، قال: حدّثنا عفّان بن أبى مسلم، قال: حدّثنا حمّاد بن سلمة عن عليّ بن زيد عن أنس بن مالك أنّ رسول اللّه ـ صلّى اللّه عليه و سلّم ـ كان إذا خرج إلى صلاة الفجر ينادى: «الصلاة أهلَ البيت، إنّما يريد اللّه ليذهب عنكم الرجسَ أهلَ البيت و يطهّركم تطهيراً».

حدّثنا عليّ بن محمّد، قال: حدّثني الحبريّ، قال: حدّثنا إسماعيل بن صبيح، قال: أنبأني أبو الجارود، قال: حدّثني يحيى بن مُساور عن أبي الجارود عن أبى الحمراء، قال: «و اللّه لرأيتُ رسول اللّه ـ صلّى اللّه عليه ـ تسعة أشهر أو عشرة عند كلّ صلوة فجرٍ يخرج من بيته حتّى يأخذ بعضادتى باب عليّ. ثمّ يقول: السلام عليكم و رحمة اللّه و بركاته»؛ فيقول عليّ و فاطمة و الحسن و الحسين: و عليك السلام يا نبيّ اللّه و رحمة اللّه و بركاته. ثمّ يقول: الصلوة يرحمكم اللّه، ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ قال: ثمّ ينصرف إلى مصلّاه.

من سورة الصافّات

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحِبریّ، قال: حدّثنی حسین بن نصر، قال: أخبرنا القاسم بن عبدالغفّار العجلی عن الأحوص عن مغیرة عن الشعبی عن ابن عبّاس عن قوله: ﴿وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ قال: عن ولایة علیّ بن أبی‌طالب علیه‌السلام.

من سورة صٓ

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحِبریّ، قال: حدّثنا حسن بن حسین، قال: حدّثنا حبّان عن الکلبیّ عن أبی صالح عن ابن عبّاس: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ علیّ و حمزة و عبیدة، ﴿کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ﴾ عُتبة و شَیبة و الولید بن عتبة، ﴿أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ﴾ هؤلاء علیّ و أصحابه، ﴿کَالْفُجَّارِ﴾ عتبة و أصحابه.

من سورة الزُمر

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحِبریّ، قال: حدّثنا حسن بن حسین، قال: حدّثنا حبّان عن الکلبیّ عن أبی صالح عن ابن عبّاس: قوله: ﴿وَ الَّذِی جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ﴾ رسول اللّه «جاء بالصدق» و علیّ «صدّق به».

من سورة المؤمنون[1]

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحِبریّ، قال: حدّثنا سعید بن عثمان عن أبی

---

۱. س: المؤمن.

مريم، قال: حدّثنی محمّد بن السائب قال: حدّثنی أبو صالح ـ مولی أمّهانی ـ قال: حدّثنی عبداللّه بن عبّاس و جابر بن عبداللّه، قال: قال جابر: ماکان بینی و بین رسول الله ـ صلّی اللّه علیه ـ إلّا رجل أو رجلان انّهما سمعا من رسول اللّه ـ صلّی اللّه علیه و سلّم ـ یقول فی حجّة الوداع و هو بمنیٰ: «لاترجعوا بعدی كفّاراً یضرب بعضکم رقاب بعض؛ و أیم اللّه لئن فعلتموها لتعرفننی فی کتیبة یضاربونکم». قال: فغمز مِن خلفه، فالتفت من قبل منکبه الأیسر، قال: أو علیّ[1]، قال: فنزلت هذه الآیة ﴿قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾.

من سورة الجاثیة

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحِبریّ، قال: حدّثنا حسن بن حسین، قال: حدّثنا حبّان عن الکلبیّ عن أبی صالح عن ابن عبّاس: ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُم﴾ فـ﴿سَواءً﴾ هاشم و بنو عبدالمطّلب، و أمّا ﴿الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ﴾ فبنو عبد شمس.

[من] سورة المجادلة

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحِبریّ، قال: حدّثنامالک بن إسماعیل عن عبد السلام عن لیث عن مجاهد، قال : قال علیّ ـ علیه‌السلام ـ: «آیة من القرآن لم‌یعمل بها أحد قبلي و لم‌یعمل بها أحد بعدی» أُنزلت آیة النجویٰ، و کان عندی

---

۱. س: + أو علی.

دينار، فبعته بعشرة دراهم، فكنتُ إذا أردتُ أنـاجی النـبیّ ـصـلّى اللّـه عـليه ـ تصدّقتُ بدرهمٍ حتّى فنيت، ثمّ نسخت الآ يةَ الآ يةُ التی بعدها: ﴿فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا﴾.

و من سورة الصفّ

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحِبریّ، قال: حدّثنا حسن بن حسين، قال: حدّثنا حبّان عن الكلبیّ عن أبی صالح عن ابن عبّاس: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُـحِبُّ الَّـذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفّاً كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾ نزلت فی علیّ و حمزة و عبيدة و سهل بن حُنيف و الحارث بن الصِمة و أبی دُجانة.

[من] سورة لِمَ تحرّم

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحِبریّ، قال: حدّثنا حسن بن حسين، قال: حدّثنا حفص بن أسد عن يونس بن أرقم عن إبراهيم بن حبّان عن اُمّ جعفر بنت عبداللّه بن جعفر عن أسماء بنت عُميس قالت: سمعتُ رسول اللّه ـصلّى اللّه عليه و سلّم ـ يقول فی هذه الآية: ﴿وَ إِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاٰهُ وَ جِـبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ قال: ﴿صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ علیّ بن أبی‌طالب عليه‌السلام.

حدّثنا علیّ بن محمّد، قال: حدّثنی الحِبریّ، قال: حدّثنا حسن بن حسـين، قال: حدّثنا حبّان عن الكلبیّ عن أبی صالح عن ابن عـبّاس فـی قـوله: ﴿وَ إِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ﴾ نزلت فی عائشة و حفصة ﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاٰهُ﴾ نزلت فی رسول اللّه ـصلّى اللّه عليه و سلّم ـ ﴿وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ نزلت فی علیّ بـن أبی‌طالب عليه‌السلام.

من سورة هل أتى

حدّثنا علىّ بن محمّد، قال: حدّثنى الحِبرىّ، قال: حدّثنا حسن بن حسين، قال: حدّثنا حبّان عن الكلبىّ عن أبى صالح عن ابن عبّاس فى قوله: ﴿وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَانُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَآءً وَ لَاشُكُوراً إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً﴾ نزلت فى علىّ ـ عليه السلام ـ أطعم عشاه و أفطر على القواح.

[من] سورة المطفّفين

حدّثنا علىّ بن محمّد، قال: حدّثنى الحِبرىّ، قال: حدّثنا حسن بن حسين، قال: حدّثنا حبّان عن الكلبىّ عن أبى صالح عن ابن عبّاس فى قوله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ﴾ إلى آخر السورة. فـ«الَّذِينَ آمَنُوا» علىّ بن أبى طالب و «الَّذِينَ كَفَرُوا» منافقى قريش.

[من] سورة لم يكن

حدّثنا علىّ بن محمّد، قال: حدّثنى الحِبرىّ، قال: حدّثنا حسن بن حسين، قال: حدّثنا حبّان عن الكلبىّ عن أبى صالح عن ابن عبّاس: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ [نزلت] فى علىّ ـ عليه السلام ـ و شيعته.

* * *

آخر ما نزل من القرآن فى أميرالمؤمنين علىّ بن أبى طالب ـ عليه السلام ـ جمع الحبرىّ؛ كتبه المفتقر إلى رحمة ربّه الغنىّ، ياقوت المستعصمى، بالخزانة المستنصرية، رحمة اللّه على منشئها، فى تاسع عشر شهر رمضان سنة ست و ستمائة، حامداً و مصلّياً.

نسخه بدلها

۱. ص ۳ س ۱: اللّهمّ/ ق: الهی.

۲. ص ۳ س ۱: انمحی/ ق: امتحی.

۳. ص ۳ س ۲: مِن المنسیّین / ق: فی المنسیّین.

۴. ص ۳ س ۲: قبلی/ ق: ـ قبلی.

۵. ص ۳ س ۴: انمحت/ ق: امتحت.

۶. ص ۳ س ۵: تفرّقت/ ق: تمزّقت.

۷. ص ۳ س ۹: بمغفرتک/ ق: ـ بمغفرتک.

۸. ص ۴ س ۲: لم اسلّط/ ق: + إذ.

۹. ص ۴ س ۴: المطالب به/خ: ـ به.

۱۰. ص ۴ س ۵: کبر/ ق: کبیر.

۱۱. ص ۴ س ۵: عظم/ ق: عظیم.

۱۲. ص ۴ س ۱۸: فألحقنی/ ق: فأخلطنی.

۱۳. ص ۵ س ۱: جمیل/ ق: + امتنانک.

۱۴. ص ۵ س ۲: مألوف/ ق: المألوف.

۱۵. ص ۵ س ۳: نفسی/ ق: ـ نفسی.

۱۶. ص ۵ س ۳: قنطرة/ ق: + من قناطر.

۱۷. ص ۵ س ۴: الأوزار/ ق: الأثقال.

۱۸. ص ۵ س ۸: طواف/ ق: تطواف.

۱۹. ص ۵ س ۸: دار/ ق: ــ دار.

۲۰. ص ۵ س ۱۱: و دللت علی فضایحی عیون الأشهاد/ ق: ــ و دللت علی فضایحی عیون الأشهاد.

۲۱. ص ۵ س ۱۹ ـ ۱۶: إلهی أطعت... استوجبتها/ ق: ــ إلهی أطعت... استوجبتها.

۲۲. ص ۶ س ۱: محرقةٌ/ ق: محرقةً.

۲۳. ص ۶ س ۷: العابدون/ ق: العائذون.

۲۴. ص ۶ س ۱۸: فلم یعدنی برّک بما/ ق: یعدنی برّک لی فیما.

۲۵. ص ۶ س ۱۹: الآن/ ق: ــ الآن.

۲۶. ص ۷ س ۲: سخطک/ ق: سخطتک.

۲۷. ص ۷ س ۴: قد أیبس ریقه متلف/ ق: عبدٍ آیسٍ قد أتلفه.

۲۸. ص ۷ س ۴: أمت بجودک عنه کلالة الونی/ ق: أمط بجودک عن خیط جیده کلال الونی.

۲۹. ص ۷ س ۶: و/ ق: ــ و.

۳۰. ص ۷ س ۱۸: متعبات/ ق: مثبتات.

۳۱. ص ۷ س ۱۹: لی/ ق: ــ لی.

۳۲. ص ۷ س ۱۹: إنّ الحسنات یذهبن السیّئات/ ق: ــ إنّ الحسنات یذهبن السیّئات.

۳۳. ص ۷ سطر آخر: المفرّطون/ ق: المخلّطون.

۳۴. ص ۸ س ۲: فبمن/ ق: فبِمَ.

۳۵. ص ۸ س ۳: و/ ق: ــ و.

۳۶. ص ۸ س ۵: الّا/ ق: + علی.

۳۷. ص ۸ س ۶: «بین العالمین» تا ص ۱۵ س ۱۲: «ذکرت عثراتی» در نسخهٔ «ق» موجود نیست.

۳۸. ص ۱۵ س ۱۲: ما أدری/ ق: لا أدری.

۳۹. ص ۱۵ س ۱۶: تولّانی ... رجوت/ ق: ــ تولّانی ... رجوت.

۴۰. ص ۱۵ س ۱۷: أن لا يعرينى/ ق: الا يعرّينى.

۴۱. ص ۱۵ س ۱۸: رأفته/ ق: + لقد رجوت ممّن تولّانى فى حياتى بإحسانه أن يشفعه لى عند وفاتى بغفرانه.

۴۲. ص ۱۵ س ۱۹: «إلهى أمرتنى» تا ص ۱۵ سطر آخر: «أرحم الراحمين» در نسخهٔ «ق» موجود نيست.

۴۳. ص ۱۶ س ۲: من/ ق: ـ من.

۴۴. ص ۱۶ س ۳: و أنعم المفضلين فى آلائه الهى/ ق: ـ و أنعم المفضلين فى آلائه الهى.

۴۵. ص ۱۶ س ۷: فبذمّة/ ق: بذمّة.

۴۶. ص ۱۶ س ۸: بمحمّد و آل/ ق: بحق محمّد آل.

۴۷. ص ۱۶ س ۸: أتشفّع/ ق: اتقرّب.

۴۸. ص ۱۶ س ۸: صلّ/ ق: فصلّ.

۴۹. ص ۱۶ س ۹: لى/ ق: ـ لى.

۵۰. ص ۱۶ س ۱۰: و ارحمنى برحمتك... محيط/ ق: ـ و ارحمنى برحمتك... محيط.

۵۱. ص ۱۶ س ۱۱: و هى المعروفة... الخطئيات/ ق: ـ و هى المعروفة... الخطئيات.

۵۲. ص ۲۸ س ۱۶: بار خدايا / خ: + اگر.

تصویر نسخه‌های خطّی

إسناد مناجات الالهيات

قال السيد الإمام ضياء
الدين حجة الإسلام ابو الرضا فضل الله بن علي
بن عبد الله الحسني الراوندي قدس الله
روحه اخبرني الدهخداه السعيد ابو الحسن
علي بن يحيى الراوندي رحمة الله عليه قال علي
بن الحسين بن محمد بن احمد البازكرزي قلت ونقلت
من نسخة بخطه قال اخبرني ابو الحسن
علي بن محمد خليدي القاپساني يوم الاحد
تاسع شهر رمضان من سنة ثمان وثمانين وثلثمائة

تصوير صفحهٔ آغازين مناجات الهيات نسخهٔ «خ»

يا داعي هذه المناجات

هر کس که بخواند این مناجات

عمم بدعائك البريات

حاصل شودش مراد و حاجات

واخصص لجماعة المحبين

پس کاتب اصل و ترجمان را

كي بفضلك الاله حاجات

باید که دعا کند مکافات

ثم ادع لمحسن المترجم

کو را غرض کتابت اینست

نجاه الله من خطيات

ز اخوان صفا که مجازات

تصویر صفحهٔ پایانی مناجات الهیات نسخهٔ «خ»



بسم الله الرحمن الرحیم

اخبرنی المولی السید الامام السعید [illegible] الحسنی

قال اخبرنی مولای ووالدی قدس الله روحه قال اخبرنی علی بن الحسین بن محمد بن شنبة

قال اخبرنی ابو الحسن علی بن محمد الحلبی قال اخبرنی الشیخ ابو الحسن علی بن محمد بن نصر

القطانی رضی الله عنه قال حدثنی احمد بن الحسن بن احمد بن داود

الوثابی الفاسانی عن ابیه عن علی بن محمد بن شنبة الفاسانی عن مولانا

ابی محمد الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی

ابی طالب صلوات الله علیهم بسر من رای سنة ستین ومائتین بهذه

المناجاة لامیر المؤمنین صلی الله علیه وآله وسلم

تصویر صفحهٔ آغازین مناجات الهیات نسخهٔ «ق»

نظرت لي من سلطان النهى وكيف صنعت الي في دار
الوحشة والبلى فقد كنت بي لطيفا ايام حيوة
الدنيا يا افضل المنعمين في نعمائه كثرت اياديك
عندي فعجزت عن احصائها وضقت ذرعا في شكري
لك بجزائها فلك الحمد على ما اوليت ولك الشكر
على ما ابليت يا خير من دعاه داع وافضل من رجاه
راج بذمة الاسلام اتوسل اليك وبحرمة
القرآن اعتمد عليك وبحق محمد وآل محمد
اتقرب اليك فصل على محمد وآل محمد واعرف ذمتي التي
بها رجوت قضاء حاجتي يا ارحم الراحمين

تمت المناجات

[illegible]

تصویر صفحهٔ پایانی مناجات الهیات نسخهٔ «ق»

بسم الله الرحمن الرحيم حسبي الله

حدثنا أبو عبد الله محمد بن عمران المرزباني

قال حدثنا أبو الحسن علي بن محمد ... الحافظ

وأنا عليه على باب منزله في قطيعة جعفر يوم

الأحد لليلتين بقيتا من ذي الحجة سنة ثمان عشر

وثلثمائة قال حدثني الحسين بن الحكم الحبري الكوفي

قال حدثنا حسن بن حسين قال حدثنا عيسى

بن عبد الله عن أبيه عن جده قال كان سلمان يقول

يا معشر المؤمنين تعاهدوا ما في قلوبكم لعلي ...

تصویر صفحهٔ آغازین رسالهٔ ما نزل من القرآن فی علیّ علیه‌السلام به خطّ یاقوت مستعصمی

أمنة نعاساً يغشى طائفة منكم الآية نزلت في علي
عليه السلام تغشيه النعاس يوم احد
وقوله ولتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم ومن
الذين اشركوا اذى كثيرا نزلت في رسول الله
صلى الله عليه خاصة وفي اهل بيته ع
وقوله الذين استجابوا لله والرسول من بعد ما
اصابهم القرح يعني الجراحة للذين احسنوا منهم
واتقوا اجر عظيم نزلت في علي عليه السلم وتسعة
نفر بعثهم رسول الله صلى الله عليه في اثر

تصویر یکی از صفحات رسالهٔ ما نزل من القرآن فی علیّ علیه‌السلام به خطّ یاقوت مستعصمی

حسن بن حسين قال حدثنا حبان عن الكلبي
عن أبي صالح عن ابن عباس في قوله يطعمون
الطعام على حبه مسكينا ويتيما وأسيرا
انما نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم
جزاء ولا شكورا انا نخاف من ربنا يوما
عبوسا قمطريرا نزلت في علي عليه السلام
أطعم عشاءه وافطر على القراح ٥

سورة المطففين

حدثنا علي بن محمد قال حدثني الحجري قال

تصویر یکی از صفحات رسالهٔ ما نزل من القرآن فی علیّ علیه السلام به خطّ یاقوت مستعصمی

حدثنا علي بن محمد قال حدثني الحبري

قال حدثنا حسن بن حسين قال حدثنا حبان

عن الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس في قوله

وإن تظاهرا عليه نزلت في عائشة وحفصة

فإن الله هو مولاه نزلت في رسول الله صلى الله

عليه وسلم وجبريل وصالح المؤمنين

نزلت في علي بن أبي طالب عليه السلام

من سورة هل أتى

حدثنا علي بن محمد قال حدثني الحبري قال حدثنا

تصویر یکی از صفحات رسالهٔ ما نزل من القرآن فی علیّ علیه‌السلام به خطّ یاقوت مستعصمی

فهرستها

۱. واژه‌نامه

۲. منابع و مآخذ

۱. واژه‌نامه[۱]

الآجل: آخرت

الآلاء: نعمتها

الآملین: امیدواران

آنستنی: اُنس داده است مرا

آیسین: نا‌امیدان

الإبتغاء: طلب کردن

الأبرار: نیکان

أبغض: دشمن داشته‌ترین

أبلیتَ: نعمت داده‌ای

أبهم: پوشیده است

أتشفّعُ: شفیع می‌آرم

الأثر: نشان

الأثمار: میوه‌ها

الأثواب: جامه‌ها

أجار: ایمن گرداند

أجازت: بگذراند

أجحف: تنگ گردانید

أجداث: گورها

أجِر: پناه ده

الأجنحة: بالها

أحبّ: دوست داشته‌ترین

أحببتَ: دوست داشتی

أحببتُ: دوست می‌دارم

اُحبّک: دوست تو بوده‌ام

الإحتراس: نگاه داشتن، محافظت

الإحصاء: شمردن

احفظ: نگاه دار

أحوج: محتاج‌تر

الأحیاء: زندگان

أخافَ: بترسانید

---

۱. برای تسهیل در استفاده، این واژه‌نامه بدون توجّه به ریشهٔ واژه‌ها و «ال» و تنها بر اساس حرف اوّل تنظیم شده است.

اختلط: آمیخته شود
أخذتَ: مؤاخذه کنی
الأخلاف: از پس ماندهها
الأخیار: نیکان
ادّرعنا: زره پوشیدیم
أدِم: همیشه بدار
الأذلّاء: ذلیلان
أردتَ: خواستهای، خواهی
أرضی: خشنود کنم
الأرواح: بویها
ازدحمت: بسیار شد
الأسافل: پائین‌ترها
الإسبغ: تمام‌ترین
الإستتمام: تمام کردن
استجرتُ: پناه گرفتم
أستجیر: پناه می‌گیرم
الإستخذاء: خضوع
استُرحم: از ایشان رحمت خواهند
استَرحم: طلب رحم کند
الإسترزاق: روزی خوردن
استسعد: مساعدت کند
الإستصعاب: دشواری
استصِف: صافی ساز
الإستعداد: مهیّا شدن
استقرّت: قرار یافته است
الإستکمال: کامل کردن
الإستنقاذ: رهانید
استوجبتُ: سزاوارم
أستوفق: می‌خواهم توفیق
أسفنا: تأسّف می‌خوریم
أسکت: خاموش کنم
أسکنتَ: ساکن ساختی
أسلفت: پیش فرستاده است
أسلمَ: بسپارد
أسهرَ: بی‌خواب کرده
الأشایم: شومیها
الإشفاق: شفقت کردن
الأشهاد: حاضران
أشهد: گواهی داد
أصبتُ: رسیدم، کردهام
أصبح: گشته است
أصبحتُ: صباح گشتهام
أصغت: میل کرد
الأصفاد: بندها
اُصول: بیخها
اُصیب: رسیده است
الإضاعة: ضایع کردن
أضجع: بر پهلو خفتانند، خسبانیده
أضْیق: تنگ‌ترین
الأطباق: طبقها
اُطیع: فرمانبرداری کنم
اُطیل: دراز گردانم

اعتذر: عذرخواست

أعتصم: متمسّک می‌شوم

الأعْجب: در عجب‌ترین

أعددتُ: مهيّا كردم

الأعدل: عادلتر

أعدمتنی: نیست کنی مرا

أعرّف: بشناسانم

أُعرف: شناساگردان

أعززت: عزیز کرده‌ای

اعصِم: نگاه‌دار

اعصی: نافرمانی کنم

الأعوام: سالها

أغضب: به خشم آرم

اغفِر: بیامرز

الإفتنان: در فتنه افتادن

الإفحام: عاجز کردن

أفحم: درمانده ساخت

أفِض: بریز

الأفنان: شاخه‌ها

الأفواه: دهنها

أقامنی: بازداشته مرا

أقبِل: روی آورد

الإقتراب: نزدیکی

اقترفتُ: کسب کردم

أقسطتُ: عدل کردم

أقعَدنی: بنشاند

أقلقَ: مضطرب کرده است

أقمتُ: بر پای کردم

الأقْوم: راست شده‌تر

أكرِمنی: گرامی کن مرا

الإلتهاب: زبانه‌ها

ألحِقنی: در رسان

ألبست: پوشیده‌ام

ألقیٰ: بینداخت

إلهی: بار خدایا، ای خدای من، خداوندا، ای خداوند من، یا ربّ، ای بار خدای من

الآمال: امیدها

أمِت: بمیران

امتنع: بازایستد

الأمر: کار

الإمرأ: مرد

أمرتَ: فرموده‌ای

الإمساک: نگاه داشتن

أمضت: گذرانید

الأمل: امید

الأُمنيّة: آرزو

الأنام: خلقان

أنامتنی: خواب کرد مرا

أنبهتنی: بیدار کرد مرا

إنزجِرْ: باز ایست

أنزجرُ: منزجر می‌شوم

انِس: اُنس ده

الإنصراف: بازگشتن
انصرف: باز گشته است
انطلق:گویا شد
انقرضتْ: آخر شد
الإنقطاع: بریده شدن
أنقلب: بازگردم
انقلعت: برکنده شد
انمحیٰ: محو شد
انهمل: روان شد
الأنیس: مونس
الأنیق: به عجب آرنده
أوحشتنی: به وحشت آرد مرا
الأوزار: جرمها
الأولیٰ: سزاوارتر
أولیتَ: بخشیدی، عطا کردهای
الأهالی: زنان
أهل‌الحنیفیة: اهل دین اسلام
الأیادی: نعمتها
أیّامی: عمر من
أیبِس: خشک کرده
الإیقان: یقین
الأیمان: دست‌های راست
أینعت: برسد
أدنا: نزدیک کرد
الباب: در
البادیة: آشکارا
البارّ: نیکویی کننده
بسط: گسترانیده
البشارة: مژده
البطون: شکمها
البکاء:گریه
بکت: بگرید
بکی:گریسته
البلاد: شهرها
البلاغ: رسیدن
البلاغة: فصاحت
بلغ: برسیده است
البلویٰ: بلا
البلْی: کهنگی
بلیٰ: کهنه شد
بین: میانه
بین یدیک: پیش تو
التأمیل: امید داشتن
التأیید: تقویت
تبعتی: گناه من
تبغض: دشمن‌داری
التتابع: پیاپی شدن
تجاوَز: درگذر
التجاوز: فراگذاشتن، فرو گذاشتن
التجنّی: جنایت کردن
تجود: کرم و بخشش کنی
تحوم: طواف‌کند

تخاتل: فریب می‌دهد

تخادع: فریب می‌دهد

التخفیف: سبک گردانیدن

التخلّف: بازپس ایستادن

التخوم: زیر زمین

تدرک: بیابد

تذلّ: خوار کنی

ترک: گذشته است

تسلم: سالم گردانی

تصنع: می‌کنی

تضمّنت: در بر گیرد

التطلّع: نگریستن

تطلّع‌علیه: مستولی کنی بر او

التعرّض: تعرّض کردن

التعویل: اعتماد

تغمّد: پوشیده است

التغمّد: گناه پوشیدن

التفریط: تقصیر

تقطّع: پاره شد

التقویم: راست کردن

التقیّة: پرهیزکاری

تکلّفتَ: ضامن شده‌ای

تلتأم: جمع شود

التلقیح: جفت کردن، پیوند دادن

تلونا: می‌خوانیم

التماجید: تعظیمها

تمنّی: به آرزو می‌اندازد

تنسّم: بوی کشد

التنصّل: بیزاری نمودن

تنلنا: اگر ندهد ما را (در جملهٔ شرطیه)

توحش: به وحشت اندازد

توسّد: بالش کرده است

التوقّع: چشمداشتن

التوکّل: اعتماد کردن

تولّ: بده

تولّانی: تولّی کرد مرا

تهوی: فرو اندازی

تؤمن: ایمن می‌کند

تؤیس: ناامید می‌کند

الثاکلات: زنان گم کرده فرزندان

الثریٰ: خاک

الثقل: گرانی

الثقة: اعتماد

الثوب: جامه

جاد: جود کرد

جازیتَ: مجازات کنی

جد: بده

الجرائر: گناهان

جرتُ: جور کردم

جرّع: جرعه جرعه داد

الجرم: گناه

الجسم: تن

الجلابیب: پرده‌ها
الجلال: بزرگی
الجمیل: نیکویی
الجنب: پهلو
جنت: جنایت کرده است
الجنّة: بهشت
الجواز: گذشتن
الجود: کرم
الجهالة: نادانی
الجیرة: همسایگان
الحبائل: دامها
حجب: منع کند
الحرمة: عزّت
حسن‌الظنّ: نیکی گمان
حشوتُ: پر کردم
الحظوظ: بهره‌ها
الحفائر: گودالها
الحفاة: پا برهنگان
حفر: بکنده است
الحفرة: گور
حلت: منع کنی
الحمد: شکر و سپاس
حنّت: مشتاق شد
الحیاض: حوضها
الحیاة: زندگانی، زندگی
الخاشعة: فروتنی نمایندگان

الخافیة: پنهانی
الخالیات: رفته
الخدّام: خادمان
خرقت: دریده است
خفقت: حرکت کرد
خلّص: خلاصی ده
خلّف: با پس گذارند
خلقتنی: آفریده‌ای مرا
الخیبة: ناامیدی
الخیر: بهترین
الدار: سرا
دارالمقام: سرای بهشتیان
دعا: خوانده است
دعانی: بخواند مرا
دقّ: باریک شد
دلّ: دلالت کرد
دنیٰ: نزدیک گشته است
الدور: سراها
دها: رسید
الدیار: سراها
الذابلة: خشک شدگان
ذرعت: عاجز شدم
ذکرتُ: یاد کردم
الذنب: جرم
ذوا: خداوندان
ذوالجلال: خداوند بزرگی

ذوی‌الجحود: خداوندان انکار کردن
ذهب: برفت
الراج: امید دارنده
الرافع: بردارنده
الرأفة: رحمت
ربّ: پرورد
الرجاء: امید
الردّ: رد کردن
الرزایا: مصیبتها
الرضوان: خشنودی
الرفایع: نعمتها
رقّ: تنگ شد
رکبت: ارتکاب کردم، راکبم
رمق: نظر کرد
الرهبة: بیم
الریق: آب دهان
الرؤیة: دیدار
الزاد: توشه
الزهادة: زهد ورزیدن
ساق: کشیده است
السالفات: زمانهای گذشته
السبق: پیشی گرفتن
سترت: پوشیدی
السجل: دلو
السخط: خشم، غضب
السِرّ: پنهانی

سَرّ: خوشدل ساز
السرور: خوشدلی
السریرة: سرّ
السعی: کوشش
سفحتُ: ریختم
السلب: نفی
سمح: بخشید
سمع: شنوده
السوآت: بدیها
سوّال: سائلان، سؤال کنندگان
سویٰ: غیر
السهم: تیر
السیّد: خواجه
الشاحبة: غبار آلودگان
الشایقین: مشتاقان
شبْ: آمیخته کن
الشدّة: سختی
الشدید: سختی
الشفاه: لبها
الشفیر: کنار
الشقاء: بدبختی، شقاوت
الشواهد: حجّتها
الشوق: اشتیاق
الشهوة: آرزو
الصدر: سینه
صدِّق: راست گردان

الصدق: راستی
الصدور: دلها
صرعتْ: بیهوش گرداند
الصرعة: افتادن، مردن
صرفتَ: برگردانی
صغر: خُرد است
الصفو: صفا
صلِّ: صلوات ده
الصلات: عطاها
الصلة: عطا دادن
الصنیع: کار
الصوت: آواز
الضجیج: فریاد کننده
ضحک: خندان شود
الضرّ: سختی
الضراعة: تضرّع
اضقت: تنگدل شد
الطاعة: فرمان
طالبتَ: مطالبه کنی
الطایع: فرمانبردار
طبّقت: پر شد
الطلاب: طلب
الطوارق: حوادث
الطیر: مرغ
الظمأ: تشنگی
الظنّ: گمان
الظهور: پشتها
العاجل: دنیا
العارض: ابر
العاصی: نافرمانبردار
العافیة: تن‌آسانی
العایدة: فایده
العبرات: اشکها
العبور: گذشتن
العثرات: زلّات، گناهان
عجّت: برداشته شد
العجیج: فریاد
عد: عود کن
عدا: فوت شود
العراة: تن برهنگان
عرّض: نزدیک کرد
العرفان: شناختن
عرفت: بدانستمی
عزب: غایب شد، دور شد
العزیز: بی‌مانند
العشیرة: خویشان
العصائب: جماعتها
العصابة: جماعت
العصاة: گناهکاران
العصمة: لطف
العطف: مهربانی
العقاب: عذاب

علّمتنیه: آموزانیده‌ای مرا به آن

عمر: معمور کرده است

العمل: کار، کردار

عند: نزدیک، در وقت

العیشة: زندگانی و عیش

الغابرات: زمانهای آینده

الغدر: مکر

الغرباء: غریبان

الغرور: فریفتن

الغفران: آمرزش

الغفلة: غافلی

غمر: پوشیده است

الغمرات: سختیها

غمّیت: پوشیده شود

الفاقة: حاجت

فتح: بگشاد

فرحنا: فرح می‌کنیم

فرادیٰ: تنها تنها

الفرقة: فراق

الفرید: تنها

الفزع: گریختن

فعلتُ: بکردمی

فعلتَ: کرده‌ای

الفواضل: زیادتیها

القادر: توانا

القبر: گور

قتل: بکُشته

قرنتنی: بازداری مرا

قسطتُ: ظلم کردم

القصد: راه راست

قصر: کوتاه باشد (در جملهٔ شرطیه)

قصّرتُ: تقصیر کردم

القضاء: برآمدن

القطع: بریدن

قطّع: بریده ساخت

القطیعات: رمه‌ها

القلب: دل

القلّة: کمی

القلیل: اندک

القنطرة: پل

القنوط: ناامیدی

الکاشف: بردارنده

کأنّها: گوییا

کبر: بزرگ شد

کدّر: مکدّر ساخته

الکربات: زحمات

الکریم: بزرگوار، عظیم

کسوتَ: پوشیده‌ای

الکشف: بردن

الکفر: کفر

الکلالة: درماندگی

لاتسوّد: سیاه نشود

لاتغضب: خشم مگیر
لاتفضحنی: فضیحت مکن مرا
لاتقطع: قطع مکن
لأتیتَه: به آن آمدی
اللاقع: خالی
لایبتهج: شاد نباشد
لایجبر: جبر نقصان نمی‌کند
لایحفیک: مبالغه و الحاح نمی‌باشد تو را
لاتسخط: غضب مکن
لایعرینی: عاری نگرداند مرا
لایملّ: ملول نکند
اللبّ: عقل
اللِبن: خشت
اللحود: لحدها
اللعب: بازی بزرگ
اللقاء: رسیدن، ملاقات، وصال
لم‌تربّنی: نپروردی مرا
لم‌تُزر: عیبناک نشود
لم‌تزل: همیشه
لم‌تطلق: گویا نمی‌کردی (در جمله شرطیه)
لم‌تعرّفنی: شناسا نمی‌کردی (در جمله شرطیه)
لم‌تعن: یاری نکنی
لم‌تولّنی: نمی‌دهی را
لم‌یخف: نپوشیده است
لهج: حریص شد
اللهو: بازی خرد

اللهوات: کامها
لیت: کاشکی
اللؤم: لئیمی
ما نامت: نخسبد
ماضیات: گذشته‌ها
مافرقتُ: نترسیدمی
المألوف: الفت گرفته
المأهولة: اهل دارند
المبارزة: جنگ
المبلوّ: در فتنه افتاده
المتحیّر: حیران و سرگشته
متّع: برخوردار کن
المتعب: در زحمت اندازه
المتلف: تلف کننده
المتمرّد: سرکش
المتهوّر: واقع شده
مثّلَ: مانندگی داده
المجاری: محل‌های آب
المجتلب: با خویش گیرنده
المجتهدین: جهد کنندگان
المجدّین: جدّ کنندگان
المجرمین: گناهکاران
المحاسن: نیکیها
المحبّة: دوستی
المحرقة: سوزان
المحروم: بی‌روزی شده
المحزون: غم‌زده

المحمود: ستوده
المحیط: فرا رسنده
المخافة: ترسندگی
المخشیّ: ترسیده
المدارج: راهها
المدمِّرات: مهلکات
المذخور: ذخیره
المرارة: تلخی
المرافقة: رفیقی کردن
المرتهن: گرو کرده
المرحوم: آمرزیده
المساعی: کوششها
المسامع: گوشها
المسألة: سؤال کردن
المسیئون: بدکاران
المسیر: راه رفتن، مسیر
المسیئ: بدکار
المشعلات: شعله‌ها
المشفقون: مهربانان
المشیّة: ارادت
المشیّعون: تابعان جنازه
المصارع: محل‌های صرع
المصیر: رجوع
المضاجع: جاهای خفتن
المضطرّ: فرومانده
المطالب: طلب کرده شده
المعادی: دشمنی کننده

المعاطب: مهلکه‌ها
المعرفة: شناختن
المعروف: عطا، نیکی
المغبرّة: گرد آلودگان
المغفرة: آمرزش، غفران
المقالة: گفتار
المقام: جای
المکارم: کَرمها
المکروب: رنج رسیده
المکره: به اکراه رسیده
المکنون: پوشیده
ملأ: پر شده است
الملائکة: فرشتگان
الملاحید: لحدها
ملحّ: الحاح کننده
الملهوف: درمانده، غم رسیده
المماة: وفات
منّ: در آرزو افکند
المنایا: مرگ، مرگها
المنح: عطا
المنسربة: روان شده
المنسیّین: فراموشان
المنطق: سخن گفتن
المودّة: محبّت
الموصرة: گرانبار
الموعود: وعده
المولّون: اعراض کنندگان

مهتاجاً: در حال اضطراب
النار: آتش دوزخ، دوزخ
الناس: مردمان
الناصية: موی پیشانی
نال: دریافت
نأی: دور شده است
نبتهج: خوشدل باشیم
نتفجّع: اندوهناک می‌سازیم
النجاة: رستگاری
النجویٰ: راز
نحو: جانب
النحیب: آواز
نزل: فرود آمده است
النزیل: مهمان
نستفطم: طلب می‌کنیم جدا شدن را
نستوجب: سزاوار شده‌ایم
نطلب: می‌جوییم
نفد: فانی شد
النقلة: نقل کردن
النقمة: بلیّت
نقوّم: راست می‌کنیم
النوال: عطا
النیران: آتش
الوجه: روی
الوحیب: بد دلی
الوحید: تنها، یکی
الورود: وصول
الوصفاء: کنیزکان
الوصول: رسیدن
الوفاة: مردن
ولد: بزایید
الونی: سستی
ویل: وای
الهالک: هلاک شونده
الهبات: بخششها
هزّ: بجنباند
الهلکة: هلاکت
هویتَ: راه راست نمودی
یتغمّد: فراگیرد
یتوقّع: چشم می‌دارد
یجوز: می‌گذرد
یخیب: ناامید شود
یرتجی: امید دارد
یردی: هلاک می‌کند
یرضی: خشنود کند
یستعذب: خوش‌دارد
یشبه: مناسب است
یشقی: شقی شود
یصلح: به صلاح آرد
یفزع: گریزد
یفوز: نجات یابد
یلتجئ: پناه می‌گیرد
ینفع: نفع کند
یوم‌الحشر: روز قیامت

۲. منابع و مآخذ

قرآن مجید. ترجمهٔ دکتر ابوالقاسم امامی. تهران: انتشارات اسوه، چاپ اوّل، ۱۳۷۷.

ـ *اصول الفقه*. الشیخ محمّد رضا المظفّر. نشر دانش اسلامی، محرّم ۱۴۰۵ ه. ق.

ـ *الأُصول الأصلية و القواعد الشرعية*. تأليف السيّد عبداللّه شبّر. قم: مكتبة المفيد،۱۴۰۴ ه. ق.

ـ *الأعلام*. خير الدين الزركلی. بيروت: دار العلم للملايين، الطبعة السادسة، ۱۹۸۴ م.

ـ *الأنساب*. أبی سعد عبدالكريم بن محمّد بن منصور التميمی السمعانی. تقديم و تعليق عبداللّه عمر البارودی. بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولیٰ، ۱۴۰۸ ه. ق.

ـ *الدرجات الرفيعة فی طبقات الشيعة*. السيّد علی خان مدنی. بيروت: دار إحياء التراث العربی.

ـ *الذريعة إلی تصانيف الشيعة*.تأليف العلّامة الشيخ آغابزرگ الطهرانی. بيروت: دارالأضواء، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۳ ه. ق.

ـ *الفهرست*. تأليف ابن نديم. تصحيح رضا تجدّد. چاپ افست ايران.

ـ *الفهرست*. منتجب الدين علیّ بن بابويه. تحقيق سيّد جلال الدين محدّث ارموی. قم:كتابخانهٔ عمومی آيت اللّه العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۶۶.

ـ *المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الكريم*. وضعه محمّد فؤاد عبد الباقی. القاهرة: دارالحديث، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۱ ه. ق.

ـ *المعجم المفهرس لألفاظ أحاديث الكتب الأربعة*. زير نظر علی‌رضا برازش. تهران: شركت انتشارات احياء كتاب، چاپ اوّل، ۱۳۷۳.

ـ *المعجم المفهرس لألفاظ أحاديث بحار الأنوار*. زير نظر علی‌رضا برازش. تهران: سازمان چاپ

و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اوّل، ۱۳۷۲.

ـ *أعیان الشیعة*. الإمام السیّد محسن الأمین. حقّقه و أخرجه حسن الأمین. بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ. ق.

ـ *بحارالأنوار*. العلّامة الشیخ محمّد باقر مجلسی. بیروت: دار إحیاء التراث العربی، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۳ هـ. ق.

ـ *خریدة القصر و جریدة العصر*. تألیف عماد الدین اصفهانی، الدکتور عدنان محمّد آل طعمة. تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اوّل، ۱۳۷۸.

ـ *دیوان الراوندی*. السیّد ضیاء الدین أبی الرضا الراوندی. عنی بتصحیحه و طبعه السیّد جلال الدین الأُرموی. تهران: مطبعة المجلس، الطبعة الأولی، ۱۳۳۴.

ـ *رجال النجاشی*. تألیف أبی العبّاس أحمد بن علی النجاشی. تحقیق محمّد جواد النائینی. بیروت: دار الأضواء، الطبعة الأولیٰ، ۱۴۰۸ هـ. ق.

ـ *روضات الجنّات*. المیرزا محمّد باقر الخوانساری. قم: مکتبة اسماعیلیان، ۱۳۰۹ هـ. ق.

ـ *ریحانة الأدب*. تألیف محمّد علی مدرّس تبریزی. تهران: انتشارات خیّام، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.

ـ *طبقات أعلام الشیعة*. تألیف العلّامة الشیخ آغابزرگ الطهرانی. قم: مؤسّسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، الطبعة الثانیة.

ـ فرهنگ بزرگان. به اهتمام آذر تفضّلی و مهین فضائلی جوان. مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اوّل، ۱۳۷۲.

ـ فرهنگ *فارسی*. تألیف دکتر محمّد معین. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۱.

ـ *فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه مجلس شورای اسلامی*. تألیف محمّدتقی دانش‌پژوه و بهاء الدین علمی انواری. تهران: انتشارات کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، ۱۳۵۹.

ـ *کفایة الأُصول*. الآخوند الشیخ محمّد کاظم الخراسانی. قم: مؤسّسة آل البیت، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۷ هـ. ق.

ـ *لسان المیزان*. شهاب الدین بن حجر العسقلانی. بیروت: مؤسّسة الأعلمی، الطبعة الثانیة، ۱۹۷۱ م.

ـ *لغت‌نامه*. تألیف علی‌اکبر دهخدا. تهران: مؤسّسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷.

- *لمعة النور و الضياء*. آیت اللّه شهاب الدين مرعشی نجفی، به اهتمام فخرالدين نصیری امینی. تهران، ۱۳۴۳.
- مستدرک *الوسائل*. الشيخ حسين النوری. قم: مؤسسة آل البيت، الطبعة الأولیٰ، ۱۴۱۵ هـ. ق.
- *معالم العلماء*. محمّد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی. راجعه و قدّم له العلّامة السيّد محمّد صادق آل بحرالعلوم. بيروت: دار الأضواء.
- معجم رجال *الحديث*. السيّد أبوالقاسم الموسوی الخوئی. بيروت: الطبعة الرابعة، ۱۴۰۹هـ. ق.
- *منهاج الولاية فی شرح نهج البلاغة*. تأليف ملّا عبد الباقی صوفی تبريزی. تصحيح حبيب اللّه عظيمی. تهران: مرکز نشر ميراث مکتوب، ۱۳۷۸.

Preface

Since the distant past, as the informative, cultural and scientific centers, the libraries have been considered one of the most important spirtual and inspiritual development factors of the societies. The manuscripts, among the others, have been of a greater importance and the nations have taken pride in them.

The library of the Islamic Consultative Assembly (Madjlis-e-Shoray-e- Eslami) is one of the richest and most valuable libraries of the world keeping over 22,000 manuscript volumes. During its long time life, the library has tried to collect, edit and revive them. We have got the honor to inform the dear researchers that, by the establishment of the Library's research center, we are trying to accelarate the process of editing and publishing the manuscripts. Meanwhile, through the critical editing of the texts remaining from our descendants and publishing them, we are going to strengthen the cultural development foundations of our society and introduce culture and civilization of Iran and Islam to the new generation more deeply.

*The present research contains two seperate treatises: The first one "**The Elahyat**" fervent prayer of the majesty Imam Ali (P.B.U.H.) with it´s old translation, and the second one, "**Ma Nazal -a- min al-Koran fi Ali (P.B.U.H.)**", a brief treatise on the vitues and characteristics of Imam Ali (P.B.U.H.) in the Holy Koran.*

*It is edited by "**Ali Owjabi**" and is one of the most valuable editions in the Parliament Library.It has also helped us to gain one of our goals i.e. reviving the texts belonging to the past and presenting them to you dear reader.*

S.M.A.Ahmadi Abhari
The Director of the Library,
Museum, and Documentation Center
2of the Islamic Consultative Assembly

Editor´s Introduction

The present work contains two valuable treatises:

1. The Elahiiat fervent prayer of the majesty IMAM ALI (P.B.U.H.) with it´s old translation which is considered as one of the most valuable and considerable among the existing prayers. This fervent prayer consists of high and profound ethical and mystical concepts.

Based on the two manuscripts of the famous narrator Fadl-ol-lah Ravandi (6.A.H) and his son Ali Ravandi, which were copied from the original text by Mr. Fakhre-din Nasiri, the prayer is edited. At the end of this section the equivalents which have been used by the translator Khajeh Abd-ol Hak Sabzevari, are listed. These equivalents will be fruiful for the research of the linguistics and philology.

2. Ma Nazal -a- min al-Koran fi Ali (P.B.U.H) is a brief treatise on the virtues and characteristics of Imam Ali in the Holy Quran, based on the traditions narrated by Abu Obeid-ol-lah Mohammad ibn Imran Marzobani, the famous historian, narrator of traditions and man of letter of 4.A.H.

This work is edited on the basis of the unique, precious but defective version of the Library of the Islamic Consultative Assembly numbered as 13013. The above mentioned version has been written by one of the eminent calligraphists of 5-6 A.H., Djamal-edin Yakut Mosta´semi entitled as Kiblat-ol-Kottab, for the library of Khalifeh Abbasi in Ramadan 19 606 A.H. This considerable matter makes double the importance of this text.